



شعله جاوید

ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان
مرکزی حزب کمونیست
(مائونیست) افغانستان است
که عمدتاً در خدمت تدارک ،
برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی مردمی و انقلابی (شکل
مشخص کنونی جنگ خلق)
قرار دارد .
" اساسنامه حزب "

عقرب 1385 (نوامبر 2006)

دوره سوم

شماره چهاردهم

نیپال در آستانه انقلاب

انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال ، پس از
پیشروی های رزمنده و موجودار جنگ خلق در
طی مدت زمانی بیشتر از یک دهه ، اکنون در
آستانه پیروزی قرار دارد . توام با این فرصت
تاریخی کم نظیر ، مخاطرات عظیمی نیز بر سر
راه انقلاب خود نمایی می کند . در صفحه (8)

پنجسال پس از آغاز تجاوزگری و اشغال

امپریالیست های متجاوز و
اشغالگر و دست نشاندگان شان
، نه تنها قادر نشده اند که در
طی پنج سال گذشته به بحران
و جنگ به نفع خود شان خاتمه
داده و سلطه اشغالگرانه ،
خانانه و ارتجاعی شان را
کاملاً بر جامعه بر قرار نمایند ،
بلکه درین اواخر حالت بحرانی
بیشتر از پیش به ضرر شان
تشدید گردیده و آنها را در
وضعیت نا مساعد تری نسبت
به سالهای قبل قرار داده است .
این تشدید بحران نتیجه تشدید
تمامی تضاد های بزرگ و مهم
جامعه است . در صفحه (2)

جرگه قومی دو
سوی خط
دیورند ، تلاش
محیلانه
امپریالیستی و
ارتجاعی

صفحه (25)

خط دیورند

دعوایی از سابق بر
بستر جدید
در صفحه (17)

هیاهوی مبارزه با فساد

صفحه (34)

جواب نامه های رسیده صفحه (43)

پنج سال پس از آغاز تجاوزگری و اشغال امپریالیستی

عالی ترین سطح این نارضایتی و مخالفت در مبارزات مسلحانه تبارز می یابد . از آنجائیکه متاسفانه تا حال صرفا طالبان ، و در حد معینی حزب اسلامی ، در این عرصه حضور فعال دارند ، عموماً آمادگی های اهالی برای پیشبرد مبارزات مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی زیر درفش آنان قرار می گیرد و به بخشی از جنگ های آنان مبدل می گردد . نیرومند شدن سریع طالبان از لحاظ نظامی و گسترش مناطق تحت کنترل شان در طی چند ماه گذشته بطور عمده محصول استفاده فعال آنان از همین وضعیت است . طالبان تا همین زمستان گذشته صرفاً در حد گروه های چریکی پراکنده در ولایات جنوبی و جنوب شرقی و تا حدی ولایات شرقی فعالیت های نظامی داشتند . اما اینک آنها در ولایات پکتیکا ، زابل ، قندهار ، ارزگان ، هیلمند و فراه مناطق وسیعی را تحت کنترل دارند و فعالیت های نظامی شان را در حد جنگ های جبهه یی ارتقا داده اند .

اینک دیگر افسانه شکست نا پذیری امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو به طلسم شکسته شده ای می ماند که خود نیز به آن اعتراف دارند . وقتی فرماندهی جنگ از " قوای ائتلاف " به " قوای ناتو " انتقال یافت ، هم امپریالیست های

با گذشت پنجسال از آغاز تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها ، جامعه افغانستان کماکان بحرانی و در حال جنگ باقی مانده است . امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و دست نشاندگان شان ، نه تنها قادر نشده اند که در طی پنج سال گذشته به بحران و جنگ به نفع خود شان خاتمه داده و سلطه اشغالگران ، خانانه و ارتجاعی شان را کاملاً بر جامعه بر قرار نمایند ، بلکه درین اواخر حالت بحرانی بیشتر از پیش به ضرر شان تشدید گردیده و آنها را در وضعیت نا مساعد تری نسبت به سال های قبل قرار داده است . این تشدید بحران نتیجه تشدید تمامی تضاد های بزرگ و مهم جامعه است .

تضاد ملی خلقها و ملیتهای افغانستان با اشغالگران امپریالیست و خاننین ملی دست نشانده شان ، تشدید گردیده و بطرف تشدید بیشتر پیش میرود و دارای جوانب گوناگون و سطوح مختلف است .

در سطح عام ، نا رضایتی از امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده و مخالفت علیه آنها وسیعاً در حال گسترش است و تمامی اقشار و طبقات جامعه ، به استثنای مشت ناچیزی از خاننین ملی ، را در بر می گیرد .

نیروهای اشغالگر خارجی به افغانستان، بلکه از طریق نیرومند ساختن هر چه بیشتر اردوی رژیم دست نشانده شان. قدر مسلم است که اقدامات محیلانه سیاسی آنها از قبیل دامن زدن به دعوای خط دیورند و یا تدویر جرگه قومی دو سوی دیورند نیز ادامه خواهد یافت. ولی این اقدامات "سیاسی" بر محوریت جنگ متکی است و با تکیه بر آن پیش برده می شود.

قدر مسلم است که هر قدر امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان بر اقدامات خشن و سرکوبگرانه نظامی و اقدامات سیاسی محیلانه شان بیفزایند، قادر نخواهند بود از جوشش روز افزون کینه و نفرت افغانستانی ها علیه خود شان جلوگیری نمایند. اینها دیگر از لحاظ سیاسی در ذهنیت افغانستانی ها شکست خورده اند و هر قدر تلاش کنند که این شکست شان را ببوشانند، بیشتر از پیش آرا عمق و گسترش می دهند.

"ترانه" های بازسازی، در هیاهوی مضمنز کننده فساد همه گیر مستولی بر رژیم پوشالی و منابع کمک رسانی خارجی، دیگر به ناله های گوشخراشی مبدل گردیده است که نه تنها سامعه شنوندگان بلکه اعصاب خود ترانه خوانان را نیز می آزارد. اینک خود میگویند که در ظرف چند سال گذشته هفده میلیارد دالر (هشتصد و پنجاه میلیارد افغانی یا بیشتر از چهار صد برابر تمام پول افغانی در حال گردش در بازار افغانستان) کمک خارجی به افغانستان

اشغالگر و هم رژیم دست نشانده اعلام کردند که این قوا در ظرف شش ماه "وضعیت امنیتی" را از طریق اقدامات نرم تر نسبت به قوای ائتلاف، بهبود خواهند بخشید. اما در عمل نه تنها قوای ناتو جنایات جنگی قوای ائتلاف را ادامه داده و وسیعا گسترش بخشید، بلکه در عمل متزلزل تر و سست اراده تر از آن ثابت گردید. تا حال موعد شش ماهه تعیین شده بسر نرسیده است ولی فرماندهی قوای ناتو رسماً اعلام کرده است که:

"ناتو به تنهایی نمی تواند جنگ در افغانستان را پیش ببرد و باید" اردوی ملی "افغانستان فعالانه در جنگ ها شرکت نماید. برای اجرای این کار ضروری و حتمی است که این اردو به اندازه کافی تقویت گردد." بر مبنای همین وضعیت است که اینک امپریالیست های اشغالگر امریکایی و متحدین شان در ناتو فیصله کرده اند که برای رژیم پوشالی، نه یک اردوی هفتاد هزار نفری بلکه یک اردوی یکصد و پنجاه هزار نفری ایجاد کنند. تا جائیکه مقامات رژیم پوشالی اعلام کرده اند قرار است این اردو تا آخر سال 2008 از طریق کمک های آموزشی و تسلیحاتی و پولی امپریالیست های امریکایی و سایر اعضای ناتو تکمیل گردد.

بنابراین تلاش امپریالیست ها برای حل معضله افغانستان به نفع خود شان کماکان عمدتاً بر محور جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه متمرکز باقی می ماند، اما نه از طریق وارد ساختن تعداد بسیار بیشتری از

خانه خرابی دهقانان هر روز بیشتر از پیش و عمیق تر و گسترده تر می گردد. آنها پیوسته در زیر بمباران ها ، راکت زنی ها و توپ پرانی های اشغالگران و دست نشانندگان شان قرار می گیرند ، به قتل می رسند ، دار و ندارشان را از دست می دهند و به آوارگی کشانده می شوند . در جاهایی که بمب و راکت و توپ اشغالگران و نیروهای رژیم پوشالی نمی غرند ، جنگ و دندان جنگ سالاران جهادی و غیر جهادی وابسته به رژیم پوشالی ، که دیگر وسیعا موقعیت های فنودالی یافته اند ، دست در دست صاحبمنصبان و مامورین فاسد دولتی گوشت و استخوان آنها را می جوند و شیره جان شان را میمکند . در مقایسه با چنین وضعیتی تامین حاکمیت فنودالی و ارتجاعی طالبان بر منطقه که کم از کم گشت بی درد سر کونار و تولید تریاک را به همراه دارد ، فرصت یک " دم دراز کردن " ولو موقتی را به دهقانان میدهد . اما تحت حاکمیت طالبان نیز، گرچه از چور و چپاول بی حساب و کتاب جنگ سالاران حکومتی خبری نیست و صاحبمنصبان و مامورین رشوتخور دولتی گم و گور میشوند ، ولی حاکمیت فنودالی خشن طالبان نیز چیزی نیست که منافع اساسی دهقانان طالب آن باشد . حاکمیت طالبان " عشر شرعی " تریاک و سانر " وجوهات شرعی " را بدون کم و کاست از تمام اهالی ، منجمله دهقانان ، میگیرند و تامین مصارف لوجیستیکی خود را بر آنها تحمیل میکنند . نمیتوان گفت که

سرازیر گردیده و وسیعا حیف و میل گردیده است . فساد چه بصورت چور و چپاول اموال دولتی و چه بصورت رشوه ستانیها از مراجعین به ادارات دولتی دیگر آنچنان رسوا و بر ملا گردیده است که رئیس جمهور فعلی و روسای دولتی قبلی نیز دیگر آشکارا در مسائل مربوط به آن دخیل می گردند .

نتیجه این چور و چپاول وسیع ، چاق و فریه شدن هر چه بیشتر یک مشتم کمپرادور - فنودال از یکطرف و بی چیز شدن روز افزون توده های مردم از سوی دیگر است . به عبارت روشن تر تضاد میان توده ها و فنودال - کمپرادور ها در حال تشدید است . سطح زندگی زحمتکشان از دو سال به اینطرف پیوسته در حال سقوط بوده است . نیروی کار بار دیگر و سیعا آواره و بی اشتغال است و اگر اشتغالی هم وجود داشته باشد ، مزد پرداختی نصف مزد دو سال قبل است در حالیکه سطح تورم نسبت به آن زمان پنجاه فیصد بالا رفته است . کارگران آواره بی اشتغال اگر موفق شوند به بیرون از مرز ها بروند میتوانند امید وار باشند که کاری خواهند یافت ، اما سطح در آمد آنها نیز شدیداً سقوط کرده است . یک کارگر آواره افغانستانی که برای یافتن کاری به ایران می رود مجبور است حد اقل پنجاه فیصد مجموع مزد خود را برای خرید پاسپورت افغانستانی و خرید ویزای ایرانی ، که هر چند وقت یکبار باید تجدیدش نماید ، به مصرف برساند .

استثمارگرانه و ارتجاعی نظام شان نمی توانند این همه معضلات را در جهت تامین منافع زحمتکششان و توده های مردم حل و فصل نمایند . این است که راهی ندارند جز اینکه محور سرکوب قهری تجاوزکارانه و اشغالگرانه را کماکان ادامه دهند و هر روز بیشتر از پیش تشدید نمایند . اما در این میان با سه عامل بازدارنده رو برویید و نمی توانید صفوف قوای اشغالگر را در حد دلخواه گسترش دهید :

عامل اول ادامه جنگ در افغانستان و گسترش روزافزون آن است که تلفات نیروی انسانی آنها را بیشتر میسازد . این در حالی است که نه تنها خود قوت های اشغالگر ، به شمول سربازان و افسران ، آمادگی کافی برای " قربانی دادن " ندارند ، بلکه سردمداران کشور های امپریالیستی نیز از آن می ترسند . آنها می ترسند که این امر به بروز نا رضایتی های توده یی در خود کشور های شان منجر گردد . تجربه عراق نشان داده است که قوت های نظامی کشور های امپریالیستی معینی ظرفیت تحمل تلفات وسیع را ندارند و در صورت روبرو شدن با چنین تلفاتی از معرکه پا بیرون می کشند . از اینجا می توان به عامل دوم بازدارندگی امپریالیست ها در گسترش وسیع نیروهای اشغالگر و افزایش زیاد تعداد آنها یعنی عامل داخلی کشور های امپریالیستی پی برد .

اما عامل سوم عبارت است از مخالفت امپریالیست های روسی و همچنان مخالفت قدرت هایی مثل چین و حتی تا

دهقانان این مالیات شرعی را با " طیب خاطر " میپردازند ، گرچه در مقایسه با چور و چپاول و اخاذی های دولتی ها با ناراحتی کمتری به آن تن در می دهند .

افشار وسیع خرده بورژوازی هر روز بیشتر از پیش به فقر و فلاکت می افتند . پیشه وران تقریباً در مجموع در تقابل با کالای وارداتی خارجی شغل شان را از دست داده اند و پیشه وری در حال نابودی است . قشر وسیع مامورین پائین رتبه دولتی ، به شمول معلمین مکاتب ، به گفته یک معلم پر درد ، آنچنان حالت زاری دارند که به گدا ها می مانند . سائر افشار خرده بورژوازی نیز پیوسته به اعماق جامعه رانده می شوند و تجارت کوچک در مسیر قهقرایی افتاده است . اینچنین وضعیتی در حالی عمق و گسترش می یابد که ظرفیت اشتغال روز بروز کمتر می گردد . به عبارت دیگر این سقوط به پائین نه به گسترش صفوف طبقه کارگر بلکه به گسترش صفوف بیکاران منتهی می گردد .

همین قشر رو به افزایش بیکاران است که نیروی مهم شورشگر علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و آنچنان عاصی اند که در شرایط نبود حضور فعال نیروی ملی مردمی و انقلابی در صحنه نبرد ، حتی وسیعاً به سوی یک نیروی ارتجاعی امتحان داده مثل طالبان کشانده میشوند .

طبیعی است که امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی بنا به ماهیت

می دهد. سطحی از تشدید این تضاد بصورت افزایش کشمکش میان جناح های مختلف رژیم دست نشانده خود را نشان می دهد، در حالیکه سطح دیگری از آن بصورت تشدید تضاد میان طالبان و نیروهای ارتجاعی دیگری مثل حزب اسلامی منعکس می گردد.

علاوه از تضاد های بزرگ سه گانه جامعه، موضوع ملیت ها و موضوع زنان یعنی دو تضاد مهم اجتماعی در جامعه افغانستان نیز از جهات گوناگون در حال تشدید هستند.

هم اکنون ملیت های تحت ستم در افغانستان با سه چالش در رابطه با موضوع ملیت ها مواجه اند:

شوونیزم حيله گرانه و خزنده باند حاکم در رژیم دست نشانده.

شوونیزم در حال قوت یابی مجدد طالبان.

معامله گری های مرتجعین مربوط به

ملیت های تحت ستم بر سر مسئله ملیت

ها با باند حاکم شوونیست در رژیم دست نشانده و حتی با دلهره و

ترس و

لرزچراغ سبز نشان دادن به طالبان.

اخیرا باند حاکم در رژیم دست نشانده بر تلاش های شوونیستی اش بیشتر از پیش افزوده است و از طریق این تلاش ها می خواهد جلو گسترش و قوت یابی بیشتر طالبان در مناطق پشتون نشین را گرفته و پان اسلامیزم ضد امریکایی آنان و متحدان خارجی شان را به چالش بطلبد. یکی از موارد

حدی هند به حضور دایمی و سنگین نظامی امپریالیست های امریکایی و قدرت های دیگر عضو ناتو در افغانستان. در این محدوده، گذشته از مخالفت ایران، حتی حساس شدن بیشتر پاکستان و همسایه های شمالی افغانستان نیز دیگر قابل رویت و لمس است. در واقع پس از آنکه رژیم دست نشانده با امپریالیست های امریکایی و اروپایی پیمان های استراتژیک به امضای رساند، حساسیت های روسیه و چین و سایر همسایه های دور و نزدیک کشور در مورد حضور قوای امریکا و ناتو در افغانستان بیشتر گردید. گرچه هنوز این حساسیت ها ائتلاف وسیع بین المللی امپریالیستی و ارتجاعی در مورد افغانستان را از بین نبرده است، ولی وحدت اولیه عمومی در میان این ائتلاف دیگر وجود ندارد. در چنین حالتی چنانچه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان نیروهای تازه نفس زیادی به افغانستان وارد نمایند، با مخالفت های بیشتر قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی اطراف افغانستان رو برو خواهند شد و خطرات بیشتری ائتلاف بین المللی را تهدید خواهد کرد.

قدر مسلم است که تشدید تضاد میان امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو از یکجانب و قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه اطراف افغانستان و مهم تر از همه روسیه و چین از طرف دیگر، انعکاس خود را بصورت تشدید تضاد میان استثمارگران فنودال - کمپرادور و جناح های گوناگون مرتجعین نیز نشان

دهند و بر سر " نرخ خوب " چانه می زنند . معیار تعیین نرخ خوب یا نرخ بد در این چانه زنی ها منافع آزمندانه استثمارگرانه و ارتجاعی خود شان است و درین راستا مداوما عریضه به بارگاه امپریالیست های اشغالگر و غیر اشغالگر تقدیم می کنند . آنها در این چانه زنی ها سعی می کنند که به چوکی های کلیدی در حکومت دست یابند . ولی اگر به آنها دست نیافتند ، به چوکی های غیر کلیدی در حکومت نیز قناعت می ورزند . درین راستا است که با کسانی مثل سیاف معامله و داد و گرفت می کنند و همانند کسانی که آینه شان را گم کرده و چهره شان را از یاد برده باشند ، ادا و اطوار های شبه شوونیستی در می آورند و رهبری آرکستر بازی شوونیستی " جرگه قومی دو سوی دیورند " را بر عهده می گیرند .

زنان از یکطرف با ستم شوونیستی مرد سالار سنتی دیر پا مواجه اند ؛ از جانب دیگر با حيله گری های امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده ، به شمول بخش زنان این رژیم ؛ و در پهلوی آنها با خطر فزاینده شوونیزم غلیظ و کور طالبی . در گیر و دار این حالت پریشان کننده است که وسیعا تحت ستم قرار می گیرند ، بی حقوقی وسیعی بر آنها اعمال می گردد و بطور وسیعی قربانی خشونت های خانوادگی و غیر خانوادگی میگردند . اما سوگمندانان توام با این اشکال گوناگون ستم ، مشت کوچکی از زنان وابسته به رژیم دست نشانده ، نظام مستعمراتی - نیمه

حیله گرانه و ردیلانه این تلاش وجه المصلحه قرار دادن سرنوشت پشتون های آن طرف دیورند در مسیر خیانت ملی و ظنفروشی هایش است . در این مسیر است که دعوی خط دیورند تازه می گردد و جرگه قومی دو سوی این خط رویدست گرفته می شود .

از جانب دیگر به نظر نمیرسد که شوونیزم طالبان همان غلظت شدید دوران حاکمیت شان را حفظ کرده باشد و خواهی نخواهی تحت فشار حملات و یورش های شدید قوت های اشغالگر کم و بیش تعدیل شده است . اما این تعدیل صرفا در حدی است که ملا عمر را وادارد تا از اشتباهات دوره حاکمیت طالبان بطور عام تذکر انتقاد گونه ای به عمل آورد و بصورت کلی از همزیستی میان پیروان مذاهب مختلف حرفی به میان آورد که آنهم بطور قطع روشن نیست که منظورش همزیستی میان پیروان مذاهب مختلف در افغانستان است یا میان طالبان حنفی مذهب و پیروان سایر مذاهب در درون صفوف القاعده (در پیام ملا عمر بمناسبت عید رمضان) . در هر حال این شوونیزم نیز همسو با تقویت نیروهای طالبان و گسترش مناطق تحت کنترل شان حالت تهدید آمیز خود را ، سر از نو ، باز

می یابد .

اما مرتجعین مربوط به ملیت های تحت ستم کشور ، تعلقات ملیتی شان به ملیت های تحت ستم را در مسیر معامله گری ها و خود فروشی ها و " قوم فروشی " های شان ، مدام وجه المصلحه با شوونیست ها قرار می

فرصت های عظیم و چالش های بزرگ بر سر راه مبارزه برای برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در افغانستان به وجود می آورد. اگر از فرصت ها استفاده اعظمی به عمل نیاید طبیعی است که چالش ها به خطرات بالفعل تبدیل خواهند شد. پس با توجه به رسالت تاریخی نیروی انقلابی آگاه و با توجه به تعهد خرائین به منافع علیای توده ها و کشور با تمام قوت و توان به پیش!

فئودالی حاکم را آرایش می دهند و سر و صورتش را می آریند تا زشتی ها و بد نمودی های درونی و ظاهری اش از انظار پوشیده بماند. از جانب دیگر شوونیزم کور طالبی نیز هر روز بیشتر از پیش مجدداً حالت تهدید آمیز بخود می گیرد، تا جائیکه مکاتب دخترانه یکی پس از دیگری به آتش کشیده می شوند و با تعطیل می گردند. حتی استادان و شاگردان این مکاتب در وضعیت های بسیار فجیعی به قتل می رسند، آنچنان فجیع که حتی در چوکات غیرت و افغانیت شوونیزستی و ارتجاعی نیز نمی تواند گنجایش داشته باشد. در چنین شرایطی است که زنان آرایشگر رژیم دست نشانده بیشتر از پیش فرصت می یابند که بازی های نمایشی شان را هر چه بیشتر برجسته سازند و حيله گرانه از آن استفاده سوء نمایند.

اینچنین است که شرایط عینی و ذهنی ناشی از تشدید تضاد ها در جامعه

نیپال

در آستانه انقلاب

حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) جنگ خلق را در اوایل ماه فبروری سال 1996 آغاز کرد. در طول این دوره تقریباً یازده ساله، انقلاب نیپال موفق شده است گام های بزرگی به پیش بردارد. در تمام مناطق روستایی آزاد شده که بیشتر از هشتاد درصد کل مناطق روستایی نیپال را در بر می گیرد، فئودال ها از قدرت افتاده و خلع

نیپال در مرحله حساسی از تاریخ خود قرار گرفته است. انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال، پس از پیشروی رزمنده و موجوار جنگ خلق در طی مدت زمانی بیشتر از یک دهه، اکنون در آستانه پیروزی قرار دارد. توام با این فرصت تاریخی کم نظیر، مخاطرات عظیمی نیز بر سر راه انقلاب خود نمایی می کند.

زنان نیپالی که هم اکنون بخش بزرگی از اردوی رهنیخش ملی را در بر می گیرند و در قدرت سیاسی انقلابی سهیم اند، در مناطق آزاد شده به آنگنان آزادی هایی دست یافته اند که نه تنها در کل منطقه شبه قاره هند بی نظیر است، بلکه بعضی از نمونه های آن را در کشور های " پیشرفته غرب " نیز نمیتوان سراغ کرد. مبارزات زنان، تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مانونیست)، اخیرا شهر ها و بطور مشخص کتمنندو را نیز

وسيعا در بر گرفته است

در کشور های شبه قاره، البته غیر از پاکستان و بنگله دیش، مسنله کاست ها یک مشکل اجتماعی ویژه و مهم است و نه تنها در کشور هایی مثل بوتان، سریلانکا و مناطق آزاد نشده نیپال، و در گذشته در سراسر آن کشور، بلکه در خود هند نیز، که گویا بزرگترین دموکراسی جهان محسوب می گردد، بیداد می کند. انقلاب قادر شده است در مناطق آزاد شده ضربات کاری ای بر نظام کاستی وارد نماید و نمونه های انقلابی ای ارانه نماید که نه تنها ارتجاع نیپال بلکه ارتجاع حاکم بر " بزرگترین دموکراسی جهان " یعنی هند نیز در مقابل آن از لحاظ تاریخی کاملا خجل باشد.

دسته های آغاز کننده جنگ خلق در نیپال، گروه های چریکی ای بودند که با سلاح های محلی مجهز شده بودند و سازماندهی شان در سطح بسیار ابتدایی قرار داشت. اینک همین گروه های چریکی غیر مجهز و ابتدایی،

مالکیت شده اند. قدرت سیاسی انقلابی درین مناطق به توده های زحمتکش، عمدتا دهقانان، تعلق دارد. در عین حال حزب در تمام طول دوره یازده ساله گذشته از سازماندهی کارگران در شهر ها نیز غافل نبوده است. این سازماندهی های مبارزاتی بار بار از طرف ارتجاع حاکم شدیداً سرکوب گردیده و صد ها و بلکه هزاران کارگر انقلابی یا کشته شده اند، یا به زندان افتاده اند و یا ناگزیر به فرار به مناطق آزاد شده اند. اما اخیرا حزب قادر شده است که مجددا دست به سازماندهی کارگران شهری زده و اتحادیه های کارگری را وسیعا باز سازی نماید و حتی بیشتر از گذشته گسترش دهد.

در تمامی مناطق آزاد شده، حزب و توده های تحت رهبری اش در عین اینکه تضاد طبقاتی میان دهقانان و فئودال ها و تضاد ملی با امپریالیزم را در جهت تامین منافع دهقانان و کل ملت به نحو عمیق و گسترده ای حل و فصل کرده اند؛ در رابطه با سه مسنله مهم دیگر جامعه نیپال یعنی مسنله ملیت ها و اقوام تحت ستم، مسنله زنان و مسنله کاست ها نیز گام انقلابی بزرگی به پیش برداشته اند.

در این مناطق ملیت ها و اقوام تحت ستم از ستم ملی شاهی نجات یافته و حکومت های خود مختار خود را تشکیل داده اند. اخیرا حزب اقدامات درین مورد را به داخل کتمنندو نیز کشانده و به سازماندهی ملیت ها و اقوام تحت ستم در داخل پایتخت پرداخته است.

اشغالگرانه به حمایتش بر خیزند و توده های رزمنده و بپا خاسته نیپالی را طی یک دوره دیگر در جنگ مقاومت ضد تجاوز و اشغال و دفاع از استقلال و آزادی ملی شان نیز امتحان نمایند .

اردوی شاهی نیپال در حال حاضر صرفاً شهر کتمندو و مراکز ولایات و منطقه تریبی و دانگ را ، که دو منطقه دشتی و هموار هستند و منطقه تریبی دشت نوار مرزی جنوب نیپال با هند است ، در کنترل دارند . اما کنترل اردوی شاهی دیگر یک کنترل موثر نیست . قوت های آنها در قشله های شان محصور اند و موقع حرکت از یکجا بجای دیگر کاروان های بزرگ تشکیل می دهند . سربازان اردوی شاهی حتی دیگر کنترل شاهراه ها و

مسافرین را نیز رها کرده اند .

این در حالی است که دسته های اردوی

رهانبیخش خلق و چریک های توده بی وسیعاً در میان مردم ، نه تنها در روستا ها بلکه در شهر ها و منجمله در کتمندو ، نیز حضور دارند و به کار سیاسی توده بی و سازماندهی توده ها مصروف اند . مشخصاً دسته های مربوط به اردوی رهانبیخش خلق در شهر کتمندو ، البته بدون آرایش نظامی ، داخل گردیده و به سازماندهی توده ها می پردازند .

آتش بسی که از چند ماه به اینطرف میان حکومت و مانوئیست ها برقرار مانده است ، تحت نظارت سازمان ملل متحد قرار دارد . این نظارت را هر دو

تحت رهبری مثنی مارکسیستی – لنینیستی – مانوئیستی حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) ، به یک نیروی نظامی رزمنده انقلابی عظیم مبدل گردیده است .

اردوی رهانبیخش خلق نیپال اکنون دارای یک قوای منظم هفت فرقه بی است . مجموع افسران و سربازان شامل در یک فرقه بیشتر از سه هزار نفر هستند . این قوت های منظم را صد ها دسته چریکی توده بی حمایت می نمایند که در اطراف و اکناف کشور پراکنده اند و تعداد مجموع افراد آنها به ده ها هزار نفر می رسد . این نیروی های مسلح انقلابی هم اکنون بیشتر از هشتاد در صد از مناطق روستایی نیپال را در تصرف دارند و مراکز ولایات و همچنان پایتخت مملکت یعنی شهر کتمندو را در محاصره گرفته اند . نقطه قوت عظیم این نیرومندی انقلابی نظامی این است که با اتکاء تام و تمام بر رزمندگی توده های نیپالی به کف آمده و کمک تسلیحاتی و پولی هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعی خارجی در آن نقش نداشته است .

دولت ارتجاعی شاهی نیپال که در جریان پیشروی های جنگ خلق پیوسته شکست خورده و محدود تر و محدود تر گشته است ، اینک در آستانه نابودی قرار دارد . اوضاع نشان می دهد که این دولت ارتجاعی دیگر هیچ چانسسی برای بقا و دوام ندارد ، مگر اینکه امپریالیست های امریکایی ، صهیونیست های اسرائیلی و توسعه طلبان هندی ، تجاوزکارانه و

2 - تشکیل حکومت وحدت ملی به اشتراک هفت حزب پارلمانی و مانوئیست ها .

3 - برگزاری انتخابات عمومی برای مجلس موسسان و تصویب قانون اساسی جدید .

4 - ایجاد یک اردوی واحد برای نیپال .

در حال حاضر آتش بس برقرار است و ناظرین ملل متحد نیز در نیپال حضور دارند و ظاهرا مشکل بزرگی درینمورد تا حال وجود نداشته است . گرچه در این مورد مشکلی بروز کرد ، اما به نظر می رسد که این مشکل دیگر حل شده باشد . ناظرین سازمان ملل متحد در ابتدای ورود شان به نیپال می خواستند بالای سلاح های افراد اردوی رهانیبخش خلق وسایل مخصوصی را که ردیابی آنها را مقدور می سازد ، نصب نمایند . اما مانوئیست ها حاضر به پذیرش این کار نشدند و خاطر نشان کردند که وظیفه ناظرین صرفا نظارت بر آتش بس است و نه چیز بیشتری . اما در مورد سه نکته دیگر موافقتنامه هنوز تفسیر های مختلف وجود دارد .

احزاب پارلمانی شامل در حکومت در

مورد این نکات چهار گانه نظر واحدی ندارند . کسانی از آنها واضحا طرفدار آن هستند که مانوئیست ها قبل از شرکت در حکومت وحدت ملی باید خلع سلاح شوند . آنها ماده چهارم موافقتنامه یعنی موافقه بر سر ایجاد یک اردوی واحد برای نیپال را به مفهوم خلع سلاح نیروهای مسلح

طرف پذیرفته اند . حکومت که در حال حاضر توان آغاز و ادامه جنگ را از دست داده است و علاقمند است که آتش بس را بیشتر و بیشتر تمدید نماید ، در واقع فعلا توان نقض آتش بس را ندارد .

مانوئیستها نیز تا حال آتش بس را رعایت کرده اند ، چرا که نمیخواهند مسئولیت آغاز دوباره جنگ بر عهده آنها بیفتد . اما آتش بس نمیتواند همیشه ادامه داشته باشد و دیر یا زود شکسته خواهد شد .

در حال حاضر مستشاران نظامی امریکایی دسته های خاصی از اردوی شاهی نیپال را تحت آموزش های فنون جنگی ضد چریکی قرار داده اند و اسرائیلی ها نیز از راه هوا به رساندن سلاح و مهمات برای این اردو مصروف هستند . یقینا اردوی رهانیبخش خلق و چریک های توده یی نیز نمی توانند از این امر غافل باشند . آنها به شدت فعالیت های توده یی و سازماندهی توده یی را در سراسر کشور پیش می برند . بطور خاص دسته های مربوط به اردوی رهانیبخش خلق کمپ های شان را در اطراف شهر کتمندو برقرار کرده اند و مترصد اند که مبادا اشرا ر اردوی شاهی دست به ماجراجویی بزنند .

موافقتنامه ای که میان حکومت و مانوئیست ها به امضا رسیده است ، حاوی چهار نکته اساسی است :

1 - آتش بس و نظارت آن توسط ناظران سازمان ملل متحد .

دار می کنند " . در مقاطع دیگری تعدادی از اعضا و رهبران حزب کمونیست نیپال (مائونیست) را زندانی نمودند . آنها همین یکسال قبل وعده های کمک نظامی برای اردوی خونخوار شاهی را پیشکش کردند . اما اینک رخ بدل کرده اند و پیوسته به هند و امریکا هوشدار می دهند که نباید در امور داخلی نیپال مداخله کنند ، در حالیکه آنها بطور روز مره به مداخلات شان ادامه می دهند . در واقع چین در مقایسه با هند و امریکا در حوادث نیپال نقش فعالی ندارد ولی به علت همسایگی با نیپال ، از پتانسیل رقابت با آنها رقابت می کند . اگر از هوشدار باش های دیپلماتیک به هند و امریکا بگذریم ، دولت چین تا حال تنها در یک مورد یک اقدام اطلاعاتی جدی در رابطه با نیپال به عمل آورده است . چندی قبل یک طیاره پولندی حامل سلاح های اسرانیلی برای اردوی شاهی نیپال توسط چینی ها رد یابی می شود و آنها موضوع را به هندی ها اطلاع می دهند . حکومت هند مجبور می گردد تا از پرواز طیاره به سوی نیپال جلوگیری کرده و آنرا در خاک هند فرود آورد . صدر اعظم نیپال ابتدا موضوع را انکار می کند ولی بعدا می گوید که این سلاح ها قبل از تصدیق پست صدر اعظمی توسط او یعنی در دوره حالت اضطرار و انحلال پارلمان ، خریداری گردیده و پولش پرداخت شده است .

حزب کمونیست نیپال (مائونیست) موضوع خلع سلاح اردوی رهانبیخش خلق را قاطعانه رد کرده و روی

مائونیست ها تفسیر می کنند . اما کسان دیگری از آنها این نظر را ندارند و تشکیل حکومت وحدت ملی و شرکت مائونیست ها در آن را مشروط به خلع سلاح شدن مائونیست ها نمی کنند . جر و بحث پیرامون این مسائل بصورت روز مره ادامه دارد و در صفحات روزنامه ها و امواج رادیو و پرده تلویزیون انعکاس می یابد .

طراح اصلی خلع سلاح مائونیست ها سفیر امریکا در نیپال است . او بطور روز مره روی این موضوع تاکید می گزارد که او و دولت امریکا بدون خلع سلاح شدن مائونیست ها به هیچ وجهی حاضر نخواهد بود شرکت آنها در حکومت وحدت ملی را بپذیرد . دولت هند که در واقع سرپرست اعلائی حزب کنگره نیپال و رئیس آن (صدر اعظم فعلی نیپال) است ، ظاهرا اعلام می کند که به فیصله های مردم نیپال احترام می گزارد ، اما در باطن توطئه می کند و مصروف دسیسه چینی است . دولت هند حتی تا حال دو رهبر زندانی حزب کمونیست نیپال (مائونیست) یعنی رفقا گوراو و کیران را آزاد نکرده است ، در حالیکه خود حکومت نیپال زندانیان مائونیست را رها کرده و از دولت هند نیز خواسته است که زندانیان نیپالی ، به ویژه گوراو و کیران ، را رها نماید .

درین میان موضعگیری رویونیست های حاکم بر چین در قبال اوضاع نیپال رخ دیگری اختیار نموده است . آنها زمانی می گفتند که " تند روان نیپالی با مائونیست خواندن شان پرستیژ و حیثیت تاریخی مائو تسه دون را لکه

اساسی جدید نیپال و اگزار نماید . پذیرش این چالش از سوی حزب به مفهوم مطمئن بودن از نتایج انتخابات مجلس موسسان و نتایج برگزاری آن برای تصویب قانون اساسی جمهوری ضد فنودالی و ضد امپریالیستی در نیپال است .

توده های مردم نیز با خلع سلاح شدن اردوی رهانیبخش خلق وسیعا مخالفت می کنند . به نظر آنها در صورتی که این کار عملی شود ، تمامی مبارزات بیشتر از یکدهه در جریان پیشبرد جنگ خلق و قربانی های بی همتای فرزندان خلق نیپال بر باد می رود و یکبار دیگر اردوی ارتجاعی شاهی نیپال قدری ها و زورگویی هایش از سر می گیرد . توده های مردم مانوئیست ها را هوشدار می دهند که هرگز نباید به خلع سلاح شدن تن در دهند . این وضعیت رو به رشد و در حال گسترش ، سطح اتکای توده بی گسترده یی برای ایستادگی مانوئیست ها در مورد موضوع خلع سلاح به وجود می آورد .

در رابطه با موضوع خلع سلاح ، بخشی از سران هفت حزب پارلمانی نیز دلهره و ترس دارند . حتی صدر اعظم کنونی را اردوی شاهی زندانی کرد و برایش دوسیه سوء استفاده مالی را به جریان انداخت . تمامی این سران به خوبی می دانند که اگر زور اردوی رهانیبخش خلق نبود ، اینها دیگر کار شان به پایان رسیده بود .

پس از آنکه شاه در ماه فیبروری سال 2005 پارلمان نیپال را منحل کرد و حکومت را برطرف نمود ، احزاب

تشکیل یک اردوی واحد برای نیپال پافشاری می نماید . طرحی را که حزب ارائه کرده است این است که :

در جریان برقراری آتش بس و نظارت آن توسط ناظران سازمان ملل متحد :

- در قدم اول حکومت وحدت ملی تشکیل گردد . حکومت وحدت ملی انتخابات عمومی برای تشکیل مجلس موسسان را تحت نظارت سازمان ملل متحد بر گزار نماید .

- مجلس موسسان قانون اساسی جدید نیپال را تصویب کند .

- بر مبنای قانون اساسی جدید نیپال اردوی واحد برای نیپال تشکیل گردد .

- پس از آن امور سیاسی نیپال در مطابقت با قانون اساسی نیپال پیش برده شود .

طرح حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) برای قانون اساسی آینده نیپال یک قانون اساسی جمهوری ضد فنودالی و ضد امپریالیستی است که در چوکات آن سیستم چند حزبی و مبارزات انتخاباتی وجود داشته باشد .

اگر این طرح توسط مجلس موسسان به تصویب برسد ، در واقع این اردوی شاهی نیپال است که باید منحل و خلع سلاح گردد . اما در عین حال حزب پذیرفته است که اگر مردم نیپال تصمیم دیگری بگیرد ، یعنی سیستم شاهی را نپذیرد ، به این تصمیم مردم احترام خواهد گذاشت . به عبارت دیگر حزب این چالش را پذیرفته است که موضوع منحل شدن و خلع سلاح شدن یکی از دو اردوی موجود در نیپال را به انتخابات مجلس موسسان و قانون

های توده‌ی وسیعاً گسترش یافتند و مناطق وسیعی تحت کنترل نیروهای انقلابی قرار گرفت ، آنچنانکه حاکمیت رژیم شاهی عمدتاً به مراکز ولایات و پایتخت کشور (شهر کتمنو) محدود گردید .

حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) با تکیه بر چنین موقعیتی ، احزاب پارلمانی را به تشکیل یک ائتلاف ضد شاهی فرا خواند . سران احزاب پارلمانی که دیگر کار شان تمام بود ، این پیشنهاد را پذیرفتند ، بدون اینکه به نتایج آن امید وار باشند . اما وقتی اعتراضات و حرکت های توده‌ی جدید آغاز شد ، دامنه و گستردگی آن برای سران احزاب پارلمانی گیج کننده بود . حزب کمونیست (مانوئیست) نیپال این بار نیرو ها و پایه های توده‌ی اجتماعی خود را در قالب اعتراضات توده‌ی رزمنده سازماندهی کرد و با تمام قوت برای گسترش این اعتراضات کوشید . این وضعیت روابط از نفس افتاده احزاب پارلمانی را نیز سر از نو زنده کرد و به حرکت وا داشت . در نتیجه یک سلسله مبارزات توده‌ی گسترده در تمامی شهر های نیپال ، به ویژه پایتخت ، به وجود آمد که به حق می توان گفت صفحه درخشانی از مبارزات توده های نیپالی را تشکیل می دهد .

اعلام حکومت نظامی توسط شاه ، که با پشت گرمی امپریالیست های امریکایی صورت گرفت ، در مقابله با امواج نیرومند خیزش توده‌ی ، با وجودیکه به کشته شدن وزخمی شدن تقریباً صد نفر از فرزندان خلق نیپال

پارلمانی راه مبارزات و اعتراضات مسالمت آمیز را در پیش گرفتند . اما این مبارزات نه تنها هیچ نتیجه ای نداد بلکه روز به روز ضعیف تر و محدود تر گشت . آخرین حلقه این سلسله اعتراضات در اواخر بهار گذشته در کتمنو به عمل آمد و صرفاً پنجاه نفر را در بر گرفت . از آن پس در واقع تلاش های اعتراضی آنها به پایان رسید . دوسیه سازی شاه برای صدر اعظم در مورد سوء استفاده های مالی او و اطرافیانش که شبیه به دوسیه سازی های پرویز مشرف برای بینظیر بوتو و نواز شریف ، صدر اعظم های سابق پاکستان ، بود ؛ این سران و احزاب مربوطه شان را حتی در ذهنیت پایه های اجتماعی رژیم شاهی نیز شدیداً بی حیثیت کرد .

اما از جانب دیگر ، حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) ، مدتی پس از انحلال پارلمان و بر طرفی حکومت توسط شاه و بعد از پیشبرد یک مرحله از مذاکرات با جناح حاکم در دولت ، یعنی جناح مربوط به شاه ، دستور تعرض توسط اردوی رهانبیخش خلق را صادر کرد . در طی چند ماه نبرد جانبازانانه و تحمل تلفات سنگین ، اردوی رهانبیخش خلق قادر شد ، تلفات و شکست های سختی بالای اردوی شاهی تحمیل نماید و پایگاه مهم اردوی شاهی در غرب کشور را به تصرف در آورد . در نتیجه این موفقیت ها ، اردوی رهانبیخش خلق سریعاً به یک اردوی هفت فرقه‌ی تبدیل شد (قبل از این موفقیت های جدید دارای سه فرقه بود) ، چریک

مذکره با حکومت را در پیش گرفت .
نتایج چند دور مذاکراتی که تا حال
صورت گرفته است فرا ذیل است :

1 - رهایی تقریباً تمامی زندانیان
مانویست و هواداران توده یی شان
توسط حکومت . تعدادی هنوز مفقود
الایثر اند که به گمان اغلب باید بدون
محاکمه به
قتل رسیده باشند .

2 - امضای موافقتنامه میان
حزب
کمونیست نیپال (مانویست) و
حکومت

در مورد آتش بس ، تشکیل حکومت
وحدت ملی ، انتخابات برای مجلس
موسسان و تصویب قانون اساسی
جدید و ایجاد یک اردوی واحد برای
نیپال .

3 - تامین آزادی فعالیت برای حزب
کمونیست نیپال (مانویست) در شهر
ها ، به ویژه کتمندو ، که نه تنها باعث
شگوفایی فعالیت های حزبی بلکه
باعث شگوفایی وسیع فعالیت های
توده یی حزب نیز گردیده است . این
موفقیت ها به این معنی است که ضعف
تشکیلاتی و ضعف فعالیت های توده
یی حزب در شهر ها نیز سریعاً رو به
کاهش است و تبدیل شدن حزب به یک
حزب توده یی در شهر ها نیز جامه
عمل پوشیده و بطور روز افزونی در
حال تحکیم و گسترش قرار دارد .

4 - گسترش وسیع روحیه جمهوری
خواهی در میان توده های شهری و بی
اعتبار شدن روز افزون احزاب
پارلمانی در میان این توده ها . این بی
اعتباری بعد از ناکامی اعتراضات این

منجر شد ، با شکست مواجه شد . در
حقیقت سربازان و افسران پانین رتبه
اردوی شاهی دستور " فیر بالای هر
اعتراض کننده " را که توسط شاه و
فرماندهی عالی اردوی شاهی صادر
شده بود نا دیده گرفتند . شاه در
مواجهه با گسترش روز افزون و
جریان بدون توقف مبارزات توده یی
ناچار شد کنار بیاید و ضمن "
عذرخواهی از ملت " از قدرت مطلقه
دست بکشد و احیای " پارلمان و
حکومت منتخب " را اعلام نماید .

سفیر امریکا در نیپال برجسته ترین
چهره مخالف تشکیل ائتلاف میان
مانویست ها و احزاب پارلمانی بود و
کل تلاشش را روی کنار آمدن احزاب
پارلمانی و شاه متمرکز کرده بود . اما
وقتی این تلاش ناکام گردید ، شاه را
وادار کرد که صدر اعظم زندانی شده
را از زندان آزاد کرده و پارلمان و
حکومت را احیا کند و از قدرت مطلقه
دست بکشد . این حرکت در واقع اگر
از یکجانب یک پیروزی نسبی برای
مبارزات توده یی بود ، در عین حال
سازشی میان شاه و احزاب پارلمانی ،
در اثر عقب نشینی شاه ، نیز بود . به
همین جهت حزب کمونیست نیپال
(مانویست) ضمن استقبال از
پیروزی نسبی مبارزات توده ها ،
خیانت احزاب پارلمانی یعنی نوعی
کنار آمدن با شاه را ، که ناقض
موافقتنامه ائتلاف علیه شاه بود ، به
شدت محکوم نمود .

حزب کمونیست نیپال (مانویست)
بعد از این خیانت احزاب پارلمانی نیز
بلافاصله دست به جنگ نزد و راه

دارد که احزاب دیگری از این هفت حزب ، مثلا به طور مشخص " اتحاد مارکسیست - لنینیست های نیپال " که بزرگترین حزب پارلمانی بعد از کنگره بوده و چند سال قبل برای مدتی حکومت را بدست داشت ، در این خیانت شرکت نکند . البته به نظر ما در این مورد نیز نمی تواند اطمینان قطعی وجود داشته باشد .

راز موفقیت های روز افزون حزب کمونیست نیپال (مانونیست) تا حال این بوده که این حزب بطور موفقانه قادر شده است استواری استراتژیک در جنگ خلق و انعطاف های تاکتیکی ، به ویژه پیشبرد مذاکرات در مراحل مختلف جنگ ، را در جهت منفرد کردن حد اعلاى جناح عمده دشمن و استفاده از تضاد های دشمنان ، موفقانه با هم تلفیق نماید . در حال حاضر چنین موضوعی در مورد ایستادگی بر سر خلع سلاح نشدن و در عین حال رعایت آتش بس خود را نشان می دهد . اما آتش بس چیزی نیست که حزب بتواند برای مدت طولانی آنرا ادامه دهد . فشار روز افزون خواست توده ها ، مثلا تقاضای مردمی درپایتخت و سایر شهر ها برای محاکمه افسران جنایتکار اردوی شاهی ، و مهم تر از آن فشار قوای مسلح ده ها هزار نفری برای جنگیدن و همچنان فشار ناشی از تقبل مصارف گوناگون این قوای مسلح و یا هم توطئه های مرتجعین ، حزب را ناگزیر می سازد که آتش بس را ، حتی در

احزاب علیه انحلال پارلمان و بر طرفی حکومت توسط شاه به اوج خود رسید . اما وقتی شاه عقب نشینی کرد آنها کوشش کردند این موفقیت نسبی را به پای خود بنویسند و تا جائیکه می توانند دوباره کم و بیش اعتبار کسب کنند . این تلاش در ابتدا کم و بیش نتیجه داد ، اما اینک سیر نزولی آن دوباره شروع شده است .

موضع هفت حزب پارلمانی ، که بعضا خود را مارکسیست - لنینیست می خوانند ، در مورد نظام سیاسی آینده نیپال ، که آیا کماکان شاهی بماند و یا به نظام جمهوری و یا هم آطوریکه حزب کمونیست نیپال (مانونیست) می گوید به نظام جمهوری ضد فئودالی و ضد امپریالیستی ، بدل گردد ، نه روشن و مشخص است و نه هم یکدست و یکپارچه . این احزاب ، موافقتنامه قبلی با حزب کمونیست نیپال (مانونیست) مبنی بر مبارزه با نظام شاهی و بر قراری نظام جمهوری در نیپال را با پذیرش پیشنهاد شاه ، و در واقع دستور امریکا ، برای احیای پارلمان و حکومت ، تحت قانون اساسی شاهی ، نقض کرده و به آن خیانت کرده اند . این خیانت در جریان انتخابات برای مجلس موسسان و در جریان تصویب قانون اساسی جدید نیز می تواند تکرار گردد ، اما به نظر نمی رسد که این خیانت یکدست و یکپارچه صورت بگیرد . درین جریان نیز ، حزب کنگره در راس خیانت کاران جای خواهد داشت ، مگر اینکه دولت هند چنین نخواهد . احتمال این وجود

که حزب کمونیست نیپال (مائونیست) در پیش گرفته است . ناپودی نظام سلطنت و از میان رفتن کاخ استبداد سلطنتی ، این سمبول فنودالیزم ، یک گام موفقیت آمیز تاریخی بزرگ برای مبارزات جاری در نیپال خواهد بود . پیشنهاد حزب کمونیست نیپال (مائونیست) مبنی بر اینکه قانون اساسی آینده نیپال یک قانون اساسی ضد فنودالی باشد ، بر پایه همین ضرورت مبارزاتی مطرح گردیده است .

تکیه حزب کمونیست نیپال (مائونیست) بر روی این مسئله که قانون اساسی آینده نیپال در عین ضد فنودالی بودن باید یک قانون اساسی ضد امپریالیستی نیز باشد وجه دیگری از اهداف انقلاب ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی در نیپال را انعکاس می دهد .

یقینا در شرایط کنونی جهانی و منطقوی و شرایط خاص نیپال ، حفظ خصلت انقلاب جاری در نیپال به مثابه یک انقلاب دموکراتیک نوین یعنی یک انقلاب ملی - دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا و با سمت و سو و جهتگیری سوسیالیستی ، کاری نیست که به طریق نرم و هموار و بدون پیچ و خم و فراز و نشیب انجام یابد .

اما ما به قابلیت رفقای نیپالی و کل جنبش مان ، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، برای مواجهه شدن موفقانه با این چالش ها اطمینان داریم .

در هر حال هر نوع عدم موفقیتی در مواجهه با این چالش ها ، مسئولیتی

صورت رعایت آن توسط اردوی شاهی ، بشکند و جنگ را آغاز کند . این ضرورت مبارزاتی اجتناب ناپذیر در شرایط فعلی با توجه به حضور ناظران سازمان ملل متحد در نیپال با یک چالش جدی می تواند مواجه گردد و حزب را ناگزیر می سازد که به چنین چالشی بصورت جدی توجه داشته باشد . اگر مسئولیت نقض آتش بس به دوش مائونیست ها بیفتد ، این موضوع می تواند توسط حکومت نیپال و با پشت گرمی امپریالیست های امریکایی به " شورای امنیت سازمان ملل متحد " ارجاع گردد و طرح هایی از قبیل اعزام " قوای صلح " بین المللی به نیپال رویدست گرفته شود . حضور ناظران " سازمان ملل متحد " برای نظارت بر آتش بس در نیپال که باتوافق حزب کمونیست نیپال (مائونیست) به عمل آمده است به نوعی به رسمیت شناختن قدرت مائونیست ها و قبول موجودیت قدرت سیاسی دوگانه در این کشور است و تا اینجا تاکتیک حزب در رابطه با " سازمان ملل متحد " موفق بوده است . اما این موفقیت می تواند به ضد خود مبدل گردد و مسئله حضور قوای خارجی در نیپال تحت درفش این نهاد بین المللی ، که در نهایت چیزی جز آلت دست قدرت های امپریالیستی به ویژه امپریالیست های امریکایی نیست ، به میان آید .

یقینا در شرایط فعلی جناح شاه و اردوی شاهی جناح عمده دشمن محسوب می گردد و منفرد کردن آن در حد اعلا ، اقدام اصولی و مناسبی است

مبارزات انقلابی کشور های جنوب آسیا ، که بیشتر از بیست فیصد نفوس جهان را در خود جای داده اند . اگر از منظر منافع علیای توده های میلیاردری این کشور ها به موضوع نظر اندازیم ، ضرورت پیروزی انقلاب در نیپال قطعی و حتمی می شود . انقلاب نیپال باید به پیروزی برسد و حتما به پیروزی می رسد .

پس به استقبال طلوع آفتاب انقلاب در کوهپایه های همالیا بشتابیم و با تمام قوا از این انقلاب دفاع کنیم .

نیست که صرفا متوجه رفقای نیپالی مان باشد ، بلکه متوجه کل جنبش ما خواهد بود و عوارض آن نیز ، خواهی نخواهی ، دامن تمامی جنبش ما یعنی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، را خواهد گرفت و درین ضمن حزب ما نیز با چنین عوارضی مواجه خواهد شد .

به این ترتیب ما با خوشوقتی زاید الوصف به پیشواز فرصت های انقلابی عظیمی که در نیپال سر بلند کرده می شتابیم و قویا امید داریم که چالش های کنونی بر سر راه انقلاب نیپال با موفقیت پشت سر گذاشته شود .

پیروزی انقلاب نیپال می تواند تاثیرات مهمی بر کل روند مبارزات انقلابی در جهان داشته باشد ؛ به ویژه بر

خط دیورند

دعوایی از سابق در بستر جدید

بی خردی سیاسی " و نتیجه " فقدان یک استراتژی سیاسی منسجم منطقی " محسوب می گردد .

رژیم دست نشانده در رابطه به این موضوع به نحو آشکاری دو شقه به نظر می رسد . جناح حاکم یعنی جناح شوونیست های پشتون یا به عبارت دیگر جناح کرزی که شوونیست های افغان ملتی و " بابای ملت ! " و اعوان و انصار نیم نفسش را نیز در بر می گیرد ، این دعوا را دامن می زند ؛ در حالیکه خانین ملی مرتجع غیر پشتون در رژیم با دامن زدن این دعوا مخالف بوده و در

از مدتی به اینطرف حلقات معینی از رژیم دست نشانده ، موضوع خط دیورند را دوباره به میان کشیده و بصورت های مختلف و به مناسبت های گوناگون مطرح می نمایند . برای اینچنین رژیم بحران زده و بی ثبات که بحران و بی ثباتی سراسر وجودش را فرا گرفته و از صد ها منفذ نمایش بیرونی می یابد ، مطرح کردن " دعوی " خط دیورند با پاکستان و دامن زدن به تشنج میان دو کشور ، عجیب به نظر می رسد . تا آنجائیکه براه انداخته شدن این " دعوا " از جانب بخشی از مضمولین خود رژیم ، " منتهای

پلان های سیاسی و نظامی امپریالیست های امریکایی و همچنان امپریالیست های انگلیسی به عنوان متحدین نزدیک آنها ، با پلان های سیاسی و نظامی سائر قدرت های امپریالیستی در افغانستان تا حد معینی با هم فرق دارند . این تفاوت در مورد دعوی خط دیورند نیز انعکاس خود را دارد . جناح عمدتا مربوط به امپریالیست های امریکایی و انگلیسی رژیم دعوی خط دیورند را دامن می زند در حالیکه جناح های دیگر با دامن زدن این دعوا مخالف اند . این مخالفت نیز سطوح مختلف دارد . امپریالیست های اروپایی که در هر حال در چوکات قوت های " ناتو " بصورت متحدانه با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در افغانستان عمل می کنند ، مخالفت های شان زیاد استوار نیست و علیرغم هر نوع مخالفتی عملا به دنبال امریکایی ها و انگلیس ها کشانده می شوند . مهره های مربوط به امپریالیست های اروپایی در درون رژیم نیز نهایتا نمی توانند غیر از دنباله روی از اربابان شان کار بیشتری انجام دهند . اما آن جناحی از رژیم که روابط دور و نزدیکی با امپریالیست های روسی دارند ، به دنباله روی از روس ها ، مخالفت های شان را جدی تر و روشن تر مطرح می کنند .

ببینیم که امپریالیست های امریکایی و انگلیسی چه پلانی برای منطقه در سر دارند ؟ در این اواخر نشریه اردوی امریکا در مقاله ای خواهان ایجاد یکسلسله تغییرات در نقشه منطقه ای که از پاکستان تا ترکیه و از آذربایجان تا یمن را در بر می گیرد ، گردیده و نقشه جدید مورد خواستش را نیز منتشر کرده

واقع طرفدار آن هستند که خط دیورند به رسمیت شناخته شود تا حالت تشنج و دعوا میان افغانستان و پاکستان از میان برود . به همین سبب ، این موضوع هم اکنون به معضله ای در درون رژیم بدل شده و بی ثباتی آن را تشدید می نماید .

یقینا هر دو جناح فوق الذکر رژیم در این حمایت و مخالفت شان با موضوع ، منافع و مواضع شوونیستی و ناسیونالیستی ارتجاعی شان را تبارز می دهند . اما این مسئله محور این حمایت و مخالفت را تشکیل نمی دهد . سردمداران رژیمی که بود و نبود حاکمیت شان به تار مویی از الطاف اربابان امپریالیستی شان و اشاره ای مثبت یا منفی از سوی آنها بسته است و خود بخوبی از ماهیت پوشالی رژیم شان آگاهی دارند ، در موقعیتی قرار ندارند که مستقلا میان هم دعوای شوونیستی و ناسیونالیستی ارتجاعی براه بیندازند . اما میبینیم که هم اکنون این دعوا براه افتاده است . پس دلیل و علت اصلی و محوری چه چیزی می تواند باشد ؟

دلیل و علت اصلی این موضوع را باید در ماهیت دست نشاندگی و پوشالی ارتجاعی رژیم جستجو کنیم . رژیم پوشالی عمدتا یک رژیم دست نشانده امپریالیست های امریکایی است ، ولی در عین حال سائر امپریالیست ها نیز در درون آن مهره های خود را دارند . گرچه تمامی امپریالیست ها در چوکات " انتلاف بین المللی " و بصورت خاص تر در چوکات " ناتو " با امپریالیست های امریکایی متحد اند و تحت رهبری آنها حرکت می کنند ، اما در عین حال به دنبال منافع خاص خود شان نیز هستند . از اینجهت

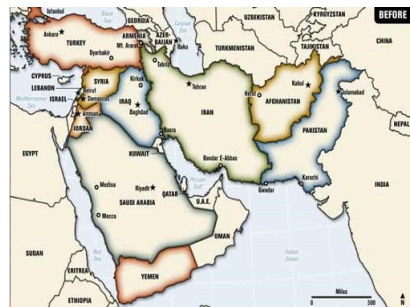
ترسیم شده است. تمام مناطق پشتون نشین پاکستان یعنی " صوبه سرحد " و بخش پشتون نشین شمال بلوچستان پاکستان و همچنان مناطق شمالی پاکستان یعنی گیلگیت و بیلتستان (دو بخش از بخش های پنج گانه کشمیر سابق) به افغانستان ضمیمه شده است ، از طرف دیگر سه ولایت غربی هرات ، فراه و بادغیس جزء قلمرو ایران محسوب شده است . آذربایجان ایران از قلمرو ایران جدا ساخته شده و به جمهوری آذربایجان فعلی وصل گردیده است و بخشی از قلمرو فعلی جمهوری آذربایجان به ارمنستان تحویل داده شده است . مناطق ساحلی شمال غربی سوریه با بحیره مدیترانه از این کشور جدا شده و جزء خاک لبنان به حساب آمده و به این ترتیب سوریه به یک کشور محاط به خشکه مبدل شده است . تمام مناطق ساحلی شمال غربی عربستان سعودی با بحیره سرخ به اردن تحویل داده شده و اردن با دولت مقدس اسلامی حجاز) و اتیکان اسلامی " (در دو شهر مکه و مدینه هر سرحد ساخته شده است . قسمت هایی از مناطق جنوبی عربستان سعودی به یمن ملحق شده و قلمرو این کشوریه طرف شمال وسعت یافته است .



است . در این نقشه شش کشور جدید در تقسیمات سیاسی منطقه ظاهر شده است :

- 1 - بلوچستان که مناطق بلوچ نشین در پاکستان و ایران را در بر میگیرد .
- 2 - کردستان که مناطق کرد نشین ایران ، عراق ، ترکیه و سوریه را شامل می شود .
- 3 - کشور عرب های سنی عراق که منطقه سنی نشین غرب عراق را در بر می گیرد .
- 4 - کشور عرب های شیعه شامل منطقه عرب های شیعه در عراق ، بخشی از خاک کویت ، مناطق ساحلی جنوبی خلیج فارس تا نزدیکی های قطر به شمول بحرین ، قسمتی از مناطق ساحلی عربستان سعودی و بخشی از امارات متحده عربی .
- 5 - دولت - شهر بغداد به عنوان کشور مستقل لوکزامبورگ گونه در وسط کشور سنی های عرب عراق و کشور عربی شیعه .
- 6 - دولت مقدس اسلامی در منطقه حجاز عربستان سعودی ، در بر گیرنده دو شهر مذهبی مکه و مدینه ، به مثابه " و اتیکان اسلامی " .

علاوفا تغییرات مهم دیگری نیز در سرحدات میان کشور های موجود فعلی



متعین نشانی شده و نوار غزه اصلا از نقشه محو شده است و منطقه کشمیر که فعلا میان پاکستان و هند تقسیم است، به سه منطقه تحت تصرف هند، پاکستان و افغانستان منقسم گردیده است.

4 - ایجاد کشور های جدید در منطقه از طریق تحت کنترل در آوردن جنبش های ملیگرایانه در میان ملیت های تحت ستمی که علیه شونیزم ملیت های حاکم مبارزه می کنند و همچنان از طریق دامن زدن بیشتر به تنازعات ملیتی و به استخدام گرفتن آنها.

ما درینجا از بحث مفصل حول این مسائل در سطح کل منطقه می گذریم وتوجه خود را صرفا به تغییرات مرزی ای معطوف می کنیم که در نقشه جدید کشیده شده برای افغانستان و پاکستان به چشم می خورد.

مطابق به " نقشه جدید "، پاکستان دو ایالت (بلوچستان و سرحد) از ایالت های چهارگانه اش را همراه با مناطق شمالی از دست می دهد و به کشور کوچکی در محدوده سند، پنجاب و کشمیر تحت کنترل فعلی پاکستان (که پاکستانی ها آنرا کشمیر آزاد می خوانند) مبدل می گردد. دولت اینچنین کشور کوچکی قادر نخواهد بود ضمن اتحاد و همسویی با اربابان امریکایی اش خود سری هایش را نیز داشته باشد و مثلا مخفیانه از آنها تکنالوژی اتمی به ایران و لیبیا و کوریای شمالی بفروشد. خلع سلاح شدن اتمی پاکستان کوچک شده نیز به آسانی ممکن خواهد بود. بر علاوه این کشور نه دیگر حریفی برای هند، متحد استراتژیک فعلی امریکا در جنوب آسیا، محسوب می گردد و نه " تهدیدی

در سراسر منطقه، صرفا سرحدات دو کشور یعنی اسرائیل و کشور پادشاهی عمان در منتهای الیه جنوب خلیج فارس بلا تغییر باقی مانده است. منطقه ساحلی غرب رود اردن به عنوان یک منطقه غیر نویسنده مقاله و ارائه کننده

نقشه جدید یک دگروال متقاعد اردوی امریکا بنام " رالف پیترز " است. او در مقاله اش ادعا کرده است که تصحیح نقشه خاورمیانه به بی عدالتی ها در این منطقه پایان خواهد داد. گمان نمی رود که انتشار این مقاله و نقشه جدید در نشریه اردوی امریکا نشاندهنده یک فیصله قطعی و نهایی در میان سردمداران کنونی کاخ سفید و یا سران پنتاگون باشد. اما در هر حال نشاندهنده تصمیم امپریالیست های امریکایی برای ایجاد تغییرات و تحولات جدی در نقشه جغرافیایی منطقه و جابجایی وسیع مرز های کنونی میان کشور ها است. به این ترتیب، چهار نکته اصلی استراتژی کنونی امپریالیست های امریکایی در منطقه عبارت اند از:

1 - لشکر کشی و تجاوز نظامی و اشغال مستقیم کشور ها که در مورد افغانستان و عراق مورد اجرا قرار گرفته و ایران در شماره بعدی فهرست قرار دارد و ممکن است کشور یا کشور های دیگری نیز در این فهرست جای بگیرند.

2 - سرنگونی رژیم های های بر سر قدرت فعلی و رویکار آوردن رژیم های دست نشانده و پویشالی در کشور های تحت اشغال و تطبیق این پروژه در سایر کشور های منطقه.

3 - ایجاد تغییرات دلخواه در تقسیم بندی سرحدات میان کشور های موجود.

داد و نقش سائر ملیت ها و تاثیر گذاری احتمالی آینده از طرف شمال در رابطه با آنها را قویا تضعیف خواهد کرد ؛ به ویژه که قرار است هرات و توابع آن در غرب کشور به ایران تحت اشغال و یا حد اقل تحت اداره رژیم کاملا مطیع امپریالیست های امریکایی تحویل داده شود .

درینجا وارد این بحث نمی شویم که ترسیم عملی این نقشه جدید در مرز های افغانستان و کلا عملی ساختن مجموع طرح ، چه الزامات و شرایطی را طلب می کند و آیا این نقشه امکان پیاده شدن دارد یا نه ؟ ، تا از بحث عنوان شده مشخص مان به طرف دیگر نرویم و موضوع مورد نظر زیاد گسترده و پراکنده نگردد .

مطابق به طرح جدید ، موضوع خط دیورند حالت معکوس یافته است . تا زمانی که دولت پاکستان یک متحد مطیع غرب و امریکا ، چه در زمان پیمان سینتو و چه در زمان ضیاء الحق و بعد از آن ، بود و دولت های افغانستان و هند در نزدیکی با سوسیال امپریالیست های شوروی قرار داشتند ، این " شوروی " ها و مزدوران شان بود که به دعوی خط دیورند دامن می زدند . اما فعلا اوضاع فرق کرده است . حال افغانستان تحت اشغال امپریالیست های امریکایی و متحدین شان قرار دارد و رژیم دست نشانده یک دست نشانده استراتژیک آنها محسوب می گردد و هند نیز به متحد استراتژیک دیگر امپریالیزم امریکا در منطقه مبدل گردیده است . گرچه پاکستان هم هنوز عمدتا متحد امریکا محسوب می گردد ، اما نه پاکستان اتمی امروزه پاکستان مطیع و فرمانبردار دیروزی است و نه هم امپریالیست های امریکایی

" برای افغانستان تحت اشغال و رژیم دست نشانده اش . از طرف دیگر پاکستان از حالت یک کشور همسایه با چین خارج شده و با قرار گرفتن جاده قراقرم ، که راه اتصالی زمینی میان چین و پاکستان است ، در قلمرو افغانستان ، ارتباط زمینی میان چین و پاکستان قطع می گردد . بندر ساخته شده توسط چینی ها در سواحل بحیره عمان یعنی گوادر به مثابه مدرن ترین و مجهز ترین بندر کل منطقه ، از خلیج بنگال تا خلیج فارس ، نه تنها اهمیت اقتصادی بزرگی دارد بلکه پایگاه نظامی بحری بالقوه بعدی چینی ها نیز محسوب می گردد . طبق موافقتنامه به امضا رسیده میان دولت های پاکستان و چین ، نیروهای بحری چین درتأمین امنیت بندر گوادر ، بعد از آغاز بهره برداری در سال آینده ، شریک خواهند بود و تحت البحری های چینی در آب های این بندر متمرکز خواهند شد . با قرار گرفتن بندر گوادر در قلمرو بلوچستان مستقل ، که قرار است تحت اشغال و یا حد اقل دست نگر امپریالیست های امریکایی باشد ، چینی ها امتیازات اقتصادی و نظامی ناشی از کنترل این بندر را از دست خواهند داد و این امتیازات به امریکایی ها تعلق خواهند گرفت .

از جانب دیگر ، ضمیمه شدن کل مناطق پشتون نشین و مناطق شمالی پاکستان به افغانستان ، قلمرو و نفوس کشور اخیر الذکر را قویا وسعت و افزایش خواهد داد و آنرا به یک کشور بزرگ از لحاظ قلمرو و نفوس در منطقه مبدل خواهد کرد . این وضعیت بافت ملیتی افغانستان را به نفع شوونیست های پشتون قویا تغییر خواهد

بودن پشتون ها در دو طرف خط دیورند تا حال نیز توانسته است به مثابه شمشیر دو دمه عمل نماید و هم اکنون نیز چنین است .

در دوره قیل از کودتای هفت ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی به افغانستان ، همیشه دعوی خط دیورند ، زمانی آشکارا و زمانی در لفافه ، از طرف دولت افغانستان مطرح می گردید . یکی از عواملی که در زمان صدارت شاه محمود خان باعث بی التفاتی انگلیس و امریکا نسبت به دولت افغانستان گردید ، همین دعوا با پاکستان بود ؛ زیرا که پاکستان عضو پیمان سینتو و متحد نظامی انگلیس و امریکا بود . بعد از آن که داود خان در زمان صدر اعظمی اش در دهه سی و اوائل دهه چهل شمسی ، افغانستان را به " شوروی " نزدیک کرد ، دعوی خط دیورند مورد حمایت سوسیال امپریالیست ها قرار گرفت . آنها این موضوع را به عنوان دعوی از سوی دولت دوست خود و بر علیه دولت پاکستان به مثابه متحد نظامی انگلیس و امریکا و بعد ها دوست چین تلقی کردند . اما حتی در همین دوره نیز پشاور توانست محل استقرار " دولت جلای وطن جمهوری افغانستان " تحت ریاست عبدالهادی داوی باشد ، یعنی پاکستان حتی در همان دوره توانست با تکیه بر سکنا گزین بودن بخش قابل توجهی از پشتون ها در داخل سرحدات رسمی پاکستان ، برای دولت افغانستان درد سر آفرینی کند .

پس از کودتای 26 سرطان 1352 ، در دوره جمهوریت داود خانی ، اگر از یک طرف رژیم حاکم بر افغانستان دعوی خط

می توانند پاکستان را نسبت به هند و افغانستان ترجیح دهند . این است که دعوی خط دیورند اکنون از جانب حلقات معینی از امپریالیست های امریکایی و انگلیسی دامن زده می شود و این امر جناح کرزی در رژیم دست نشانده را تشجیع و تشویق می نماید که این موضوع را سرزبان ها ببندازد .

طبیعی است که رژیم مفلوک و دست نشانده کرزی توان و صلاحیت آنرا ندارد که خودش مستقیما این دعوا را پیش ببرد . به همین سبب است که کرزی و اعوان و انصارش مداوما تقاضا به عمل می آورند که قوای خارجی باید به " پایگاه های تروریزم " در آن طرف خط دیورند توجه نموده و برای از بین بردن آنها اقدام نمایند . این تقاضا هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از تقاضا برای حمله به پاکستان و اشغال مناطق " قابل الحاق به افغانستان " . به عبارت دیگر ، خواست جناح کرزی در رژیم دست نشانده این است که تهاجم و اشغالگری کنونی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان از مرز های فعلی افغانستان فرا تر رود و به مناطق ماورای خط دیورند گسترش داده شود . اگر این موضوع را با تصمیم امپریالیست های امریکایی برای حمله به ایران ربط بدهیم ، می توانیم ببینیم که چنین تقاضایی در حقیقت خواستی برای گسترش دادن جنگ و تهاجم و اشغالگری امپریالیستی در سطح کل منطقه و به آتش کشیدن آن است .

اما این دعوا به مثابه شمشیر دو دمی است که می تواند به این طرف یا به آن طرف ضربه وارد نماید . در واقع تقسیم

دیورند را بیشتر هواداد، از طرف دیگر بنیاد گرایان اسلامی افغانستانی مورد حمایت رژیم ذوالفقار علی بوتو قرار گرفتند و آنها توانستند در سال 1354 در مناطق شرقی افغانستان درگیری هایی را به وجود آورند و رژیم داود خان را تحت فشار قرار دهند. رژیم داود در سال آخر حیات پنج ساله اش توأم با دوری از " شوروی " و گرایش بسوی غرب، دعوی خط دیورند را نیز کم رنگ ساخت. کودتای هفت ثور بار دیگر این موضوع را تشدید نمود. رژیم کودتا موضوع پشتونستان را بار دیگر و شدید تر از پیش به میان کشید. محافل حاکمه پاکستان ادعا دارند که رژیم کودتای هفت ثور و دولت هندوستان طرحی را بخاطر از میان بردن پاکستان رویدست گرفته بودند و روی آن کار می کردند. رژیم ضیاءالحق روی بنیاد گرایان هم مسلک افغانستانی اش که قبلا در مناطق پشتون نشین پاکستان لانه کرده بودند، بیشتر و آشکار تر از زمان ذوالفقار علی بوتو تکیه کرد. در طول دوره حاکمیت رژیم کودتای هفت ثور و موجودیت قوای شوروی در افغانستان تا آخرین روزهای حکومت نجیب، پشاور عملا بصورت یک مرکز سیاسی در مقابل کابل در آمده بود.

بعد از قدرتگیری جهادی ها در کابل، باز هم دولت پاکستان در اتحاد با امریکا و انگلیس و سعودی، حمایت کننده یک طرف جنگ و درگیری در افغانستان باقی ماند، آنها ابتدا از گلبدین و " شورای هماهنگی " تحت رهبری اش حمایت می کردند و پس از آنکه نا کار آمد بودن آن

در عمل ثابت شد، طالبان را روی صحنه آوردند و حمایت کردند. در این اواخر پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان کتابی بنام " در خط آتش " منتشر کرده و در آن ادعا کرده است که وی در اثر تهدید امریکا مبنی بر بمباران سراسری پاکستان وادار شد که با حمله امریکایی ها بالای افغانستان همنوایی نشان دهد و همکاری کند. در هر حال فعلا کماکان پرویز مشرف عمدتا متحد امریکا است. اما بعد از امضای پیمان همکاری اتمی میان امریکا و هند و برپا شدن سرو صدا های محافلی از رژیم کرزی در مورد خط دیورند، که هیچ کسی نمی تواند بپذیرد مستقلا و بدون اشاره امریکا براه افتاده است، رژیم مشرف از طرف محافلی از هیئت حاکمه و جناح هایی از اردوی پاکستان شدیداً زیر فشار قرار دارد که سیاست هایش را در رابطه با امریکایی ها و انگلیس ها کم و بیش تعدیل نماید. در واقع تحت همین فشار است که اخیراً وزیر خارجه پاکستان به نحو محترمانه ای از دولت امریکا خواست که تقسیم اوقاتی برای خروج نیروهایش از افغانستان تنظیم نماید.

در واقع تهدید از جانب هند، که از ابتدای تشکیل پاکستان تا حال، همیشه متوجه این کشور بوده و هست، محور سیاست خارجی پاکستان را تشکیل می دهد. اما دولت پاکستان نه تنها با هند بر سر کشمیر جنجال دارد، بلکه دعوی خط دیورند با افغانستان نیز تهدیدش می کند. در طول تمامی این سال ها دولت پاکستان تلاش داشته است که نه تنها از جانب سرحدات غربی اش مصنوعاً گردد، بلکه کوشش داشته است که کابل در اتحاد با

دیورند را بیشتر هواداد، از طرف دیگر بنیاد گرایان اسلامی افغانستانی مورد حمایت رژیم ذوالفقار علی بوتو قرار گرفتند و آنها توانستند در سال 1354 در مناطق شرقی افغانستان درگیری هایی را به وجود آورند و رژیم داود خان را تحت فشار قرار دهند. رژیم داود در سال آخر حیات پنج ساله اش توأم با دوری از " شوروی " و گرایش بسوی غرب، دعوی خط دیورند را نیز کم رنگ ساخت. کودتای هفت ثور بار دیگر این موضوع را تشدید نمود. رژیم کودتا موضوع پشتونستان را بار دیگر و شدید تر از پیش به میان کشید. محافل حاکمه پاکستان ادعا دارند که رژیم کودتای هفت ثور و دولت هندوستان طرحی را بخاطر از میان بردن پاکستان رویدست گرفته بودند و روی آن کار می کردند. رژیم ضیاءالحق روی بنیاد گرایان هم مسلک افغانستانی اش که قبلا در مناطق پشتون نشین پاکستان لانه کرده بودند، بیشتر و آشکار تر از زمان ذوالفقار علی بوتو تکیه کرد. در طول دوره حاکمیت رژیم کودتای هفت ثور و موجودیت قوای شوروی در افغانستان تا آخرین روزهای حکومت نجیب، پشاور عملا بصورت یک مرکز سیاسی در مقابل کابل در آمده بود.

بعد از قدرتگیری جهادی ها در کابل، باز هم دولت پاکستان در اتحاد با امریکا و انگلیس و سعودی، حمایت کننده یک طرف جنگ و درگیری در افغانستان باقی ماند، آنها ابتدا از گلبدین و " شورای هماهنگی " تحت رهبری اش حمایت می کردند و پس از آنکه نا کار آمد بودن آن

سلاح های جدید توزیع می گردد . گمان نمی رود که این سلاح ها در جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بکار افتند . این حرکت با تشدید دعوای ملیتی در داخل رژیم مرتبط است و باعث تقویت بیشتر آن می گردد .

قدر مسلم است که پشتون ها در پاکستان یک ملیت تحت ستم اند . حتی نام آنها در پاکستان غیر قانونی است و زبان شان نیز به رسمیت شناخته نمی شود . حاکمیت مرکزی پاکستان حتی تا حال حاضر نشده است که بجای اسم بی معنای " صوبه سرحد شمال مغربی " که اسمی گزاشته شده از سوی استعمارگران انگلیسی است ، نام " صوبه پشتونخوا " را بپذیرد و بر علاوه بخش جنوبی منطقه پشتون نشین پاکستان را بصورت بخشی از بلوچستان در آورده است . اما از طرف دیگر شونیست های پشتون در افغانستان در مورد الحاق مناطق پشتون نشین پاکستان به افغانستان ، اجندای شونیستی دارند و می خواهند از این طریق بیشتر از پیش حاکمیت شونیستی شان را گسترده تر و مستحکم تر نمایند .

از دید ما تمامی ملیت های پاکستان ، به شمول پشتون ها ، باید از حق تعیین سرنوشت برخوردار باشند . اما این حق نمی تواند با گدایی از امپریالیست ها بدست آید بلکه فقط می تواند با مبارزه علیه امپریالیزم به کف آید . این حق نباید خود به عاملی برای تشدید ستمگری ملی بالای ملیت های غیر پشتون در افغانستان مبدل گردد . این حق نمی تواند در چوکات نظام ارتجاعی کنونی مسلط بر افغانستان و پاکستان تامین گردد . نجات پشتون

دهلی قرار نداشته باشد و حتی بالا تر از آن محور دوستی پاکستان و افغانستان مستحکم و گسترده باشد و حتی افغانستان بتواند به مثابه " عمق استراتژیک " برای پاکستان در مقابل هند مورد استفاده قرار بگیرد . ضیاءالحق محافل حاکمه پاکستان را از امن شدن سرحدات غربی پاکستان اطمینان داده بود . اکنون به نظر می رسد که چنین اطمینانی دیگر وجود ندارد . مطرح شدن پیهم دعوای خط دیورند از جانب دار و دسته کرزی در عین حالیکه می تواند به مثابه یک عامل فشار بالای رژیم پرویز مشرف عمل نماید ، دارای این پتانسیل نیز هست که نتیجه بر عکس بدهد ، یعنی بجای اینکه رژیم مشرف را به تلاش های بیشتر در جهت ایجاد محدودیت برای طالبان در پاکستان وادارد ، باعث باز شدن بیشتر دستان محافلی در پاکستان گردد که حامی طالبان اند . در عین حال تشدید بیشتر دعوای خط دیورند با پاکستان می تواند عوارض جدی ای در داخل افغانستان نیز داشته باشد و دعوای ملیتی در داخل رژیم دست نشانده و حتی در سطح کل افغانستان را بیشتر از پیش دامن بزند . هم اکنون صف بندی های ملیتی در داخل رژیم قوت گرفته است و به سوی تشدید بیشتر پیش می رود . از این زاویه دامن زدن به گرایشات تجزیه طلبانه در پاکستان می تواند نتیجه معکوس بدهد و باعث تقویت نوعی گرایشات تجزیه طلبانه در داخل افغانستان گردد . از قرار معلوم روس ها حاضر اند با این نوع گرایشات روی خوش نشان دهند . گفته می شود که در نقاطی از سمت شمال

شماره چهاردهم	شعله جاوید	دوره سوم
های پاکستان از تسلط شوونیزم پنجابی و تامین حق کل ملت پشتون برای تامین وحدت ملی شان ، فقط و فقط یک راه اساسی و اصولی دارد و آن پیروزی انقلابات دموکراتیک نوین در افغانستان و پاکستان است . در غیر آن موضوع	پشتون های پاکستان کماکان به مثابه تیغ دو دمه توسط امپریالیست ها و مرتجعین حاکم بر دو کشور مورد سوء استفاده قرار خواهد داشت و این ملیت تحت ستم کماکان تحت ستم باقی خواهد ماند .	

آدرس الکترونیکی شعله جاوید

Sholajawid2@hotmail.com

آدرس پستی مجله جهانی برای فتح

AWTW

27 OLDGLUCESTER

STREET

LONDON WC1N 3XX UK

تار نمای حزب کمونیست ایران (م ل م)

www.sarbedaran.org

پست الکترونیکی حزب کمونیست ایران

(م ل م)

haghighat@sarbedaran.org

جرگه قومی دو سوی خط دیورند تلاش محیالنه امپریالیستی و ارتجاعی

پاکستان با سران قومی وزیرستان جنوبی به امضای رسیده است، به عنوان یک نمونه موفق جرگه قومی یاد آوری کرده و اعلام نمود که هدف از برگزاری جرگه قومی دو سوی دیورند جدا ساختن پشتون ها از طالبان و تقویت سران قومی در برابر طالبان و القاعده از طریق ارائه خدمات اقتصادی و اجتماعی بیشتر به آنها و اقوام شان است.

به این ترتیب کرزی و مشرف هر دو همان یک هدف و راه رسیدن به آنرا با الفاظ مختلف بیان کردند. لب و لباب طرح تشکیل جرگه قومی دو سوی دیورند، تلاش برای سازماندهی سراسری سران قومی دو سوی دیورند از طریق خرید آنها است. این رشوه در قالب تهیه امکانات نظامی و تسلیحاتی برای ملیشه های قومی و ارائه کمک های اقتصادی و اجتماعی به قبایل و از طریق سران قومی پرداخت می گردد.

ظاهرا امپریالیست های امریکایی و متحدین شان امید وار اند که از این طریق، آنها و دو رژیم دست نشانده و مزدور شان، یعنی رژیم کرزی و رژیم مشرف، قادر خواهند شد قبایل پشتون در دو سوی دیورند را وادارند که مخالفت با آنها و دست نشانندگان و مزدوران شان را کنار بگذارند و دست از مقاومت بکشند.

در جریان برگزاری جلسات " مجمع عمومی سازمان ملل متحد"، بوش سردمدار هیئت حاکمه امریکا، کرزی و مشرف را به قصر سفید فرا خواند، آنها را با هم نشانند و طرح تشکیل " جرگه قومی دو سوی دیورند" را، برای تامین " صلح" در افغانستان و پاکستان، به آنها دیکته کرد. قرار است که این جرگه در اواسط و یا اواخر ماه قوس امسال با شرکت سران قومی دو سوی دیورند برگزار گردد. پرویز مشرف و حامد کرزی نیز در این جرگه شرکت خواهند کرد.

این دو بعد از بازگشت به افغانستان و پاکستان با بی شرمی ادعا کردند که طرح تشکیل این جرگه ها از طرف آنها به میان آمده و در جلسه سه جانبه قصر سفید مورد تصویب قرار گرفته است.

کرزی ادعا کرد که فکر ایجاد این جرگه بعد از ملاقات هایی که او با سران قومی " مشرقی" و " جنوبی" داشته است برایش ایجاد شد. کرزی هدف از برگزاری این جرگه را بحث روی چگونگی تامین امنیت و تقویت نهاد های مدنی در میان اقوام دو سوی خط دیورند اعلام کرد.

اما پرویز مشرف بعد از بازگشت به پاکستان ادعا کرد که پیشنهاد تشکیل این جرگه قومی توسط او مطرح شده و بوش و کرزی آنرا پذیرفته اند. مشرف قرار دادی را که قبلا حکومت

کما اینکه در افغانستان نیز درین راستا یک نمونه سازی صورت گرفته است و آن توافق با جرگه قومی ولسوالی موسا قلعه ولایت هلمند است .
برای اینکه به روشنی چگونگی ، هدف و

نتیجه جرگه قومی دو سوی دیورند را بیان کرده باشیم ، ضرور است که همین دو نمونه به وقوع پیوسته در پاکستان و افغانستان را مورد توجه قرار دهیم .

وزیرستان در قسمت جنوبی " صوبه سرحد شمال مغربی " پاکستان واقع است ، یک منطقه نیمه خود مختار است و به دو قسمت وزیرستان شمالی و وزیرستان جنوبی تقسیم می گردد . دو قبیله معروف " وزیر " و " مسعود " در این منطقه زندگی می کنند .

این منطقه پس از امضای معاهده دیورند میان انگلیس ها و عبدالرحمان خان از افغانستان جدا شده و به هند برتانوی تسلیم داده شد . اما وزیرستان در طول دوران تسلط استعمار انگلیس بر شبه قاره هند ، دست از مقاومت علیه انگلیس ها نکشید و تا آخر به عنوان یک " منطقه نا آرام " باقی ماند .

علیرغم اینکه وزیرستان همانند سایر مناطق قبایلی آنطرف خط دیورند ، پس از تشکیل پاکستان ، بصورت رسمی جزء قلمرو پاکستان محسوب گردید ، اما روابط نزدیک وزیرستانی ها با اقوام اینطرف خط دیورند در افغانستان و روابط نزدیک سران قومی " وزیر

خرید سران قومی خود فروخته از طریق تطمیع و تمویل ، نیرنگی است که از زمان استعمار انگلیس تا حال مورد استفاده مستعمره چیان و امپریالیست های اشغالگر و دست نشاندگان و مزدوران شان بوده است . استعمار گران انگلیس نه تنها در سال های اشغال و مستعمره سازی افغانستان بلکه در جریان تحریکات پشت پرده آخوند ها و سران قومی علیه امان الله خان نیز مداوما از این نیرنگ استفاده می کردند .

بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست ها به افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها ، بخش مهمی از " جبهه ملی پدر وطن " مربوط به رژیم دست نشانده کارمل را خوانین و متنفذین قومی رشوت خور تشکیل می دادند . گروه های ملیشه که از سوی اشغالگران سوسیال امپریالیست و دست نشاندگان شان در نقاط مختلف افغانستان بر پایه پیوند های قومی ایجاد شده بودند ، جنایتکار ترین قوماندان ها و افراد مسلح را در بر می گرفتند و " کارروایی " های شان زبازد خاص و عام بود و هست . این پلان در زمان " مشی مصالحه ملی " رژیم نجیب خصلت سرتاسری گرفت ، تا آن حدی که تقریبا تمامی خوانین و متنفذین قومی و اکثریت قوماندان های جهادی به " پروتوکولی " های رژیم مبدل گردیدند .

پرویز مشرف توافق با سران قومی وزیرستان جنوبی را به عنوان ثمره موفق یک جرگه قومی قلمداد می کند ،

امضای یک موافقتنامه با سران قومی وزیرستان جنوبی نیروهای نظامی مربوط به اردوی پاکستان را از این منطقه بیرون کشید و کنترل منطقه را به سران و ملیشه های قومی سپرد . در این موافقتنامه سران قومی وزیرستان جنوبی متعهد شده اند که امنیت منطقه شان را خود تامین می کنند ، به جنگجویان خارجی در منطقه شان اجازه فعالیت نمی دهند و همچنان اجازه نمی دهند که از منطقه شان بالای افغانستان حمله صورت بگیرد . درمقابل حکومت پاکستان تعهد سپرده است که از طریق سران قومی ، ملیشه های قومی وزیر و مسعود را از لحاظ تسلیحات ، تجهیزات و معاش تامین کنند و پروژه های اقتصادی و اجتماعی منطقه را تمویل نمایند .

فتوا نامه ملا عمر رهبر طالبان در زمستان گذشته که " مجاهدین " را از جنگ با اردوی پاکستان منع می کرد و از آنها می خواست که تمام توان و قوت شان را بر روی " جهاد " در افغانستان متمرکز کنند ؛ زمینه مساعدی برای امضای موافقتنامه میان حکومت پاکستان و سران قومی وزیرستان فراهم نمود . در واقع قبل از آنکه این موافقتنامه به امضا برسد ، از اواخر زمستان و اوایل بهار گذشته ، " مجاهدین " محلی و خارجی مستقر در وزیرستان عمدتاً متوجه افغانستان شده و از آن منطقه خارج شده بودند .

سران قومی وزیرستان که حکومت پاکستان با آنها موافقتنامه امضا کرده

" و " مسعود " با دولت افغانستان دوام کرد .

پس از اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست ها ، وزیرستان از طریق افسران نظامی عالیرتبه پشتون نسب پاکستانی مثل جنرال اختر عبد الرحمان و جنرال حمید گل مومند به یکی از مراکز مهم پشت جبهه برای مجاهدین افغانستان و همچنان مجاهدین " داوطلب " عرب و غیر عرب خارجی تبدیل گردید ، در عین حالیکه بعضی از سران وزیر و مسعود روابطی با رژیم کابل و سوسیال امپریالیست ها نیز داشتند .

بعد ها ، منطقه وزیرستان نقش مهمی در تشکل و سازماندهی اولیه جنبش طالبان در پاکستان ، بازی کرد و در دوره حکومت طالبان کماکان به عنوان یک مرکز تجمع پشت جبهه برای آنها و مجاهدین خارجی متحد شان باقی ماند .

مشکل وزیرستان از موقعی شروع شد که رژیم مشرف به دستور اربابان امریکایی و انگلیسی اش ، رژیم طالبان را از پشت خنجر زد و بصورت یکی از مشمولین " جنگ ضد تروریسم " در آمد .

لشکر کشی اردوی پاکستان بر وزیرستان یک جنگ تقریباً دو ساله را بالای قبایل وزیر و مسعود تحمیل نمود که ثمره آن بیشتر از یک هزار کشته و ویرانی های وسیع در این منطقه بود .

ساحه اصلی تمرکز این جنگ ها در منطقه وزیرستان جنوبی بود . اوایل بهار گذشته حکومت پاکستان در اثر

جنسی و پولی می گیرند و از جانب دیگر روابط محکمی با طالبان دارند . البته روابط سران قومی با طالبان در موسا قلعه نسبت به روابط سران قومی وزیرستان جنوبی با طالبان ، گسترده تر و عمیق تر است و به یک معنی سران قومی در واقع همان طالبان و قاچاق بران مواد مخدر در منطقه هستند .

به این ترتیب در هر دو منطقه وزیرستان و موسا قلعه ، اگر از یکجانب طالبان ادعای موفقیت دارند و این تا حدی درست است ؛ ولی از جانب دیگر ، پایه های اجتماعی و افراد فعلی مرتبط با آنها تا حدی به طرف سازش و مصالحه با رژیم مشرف ، قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده در افغانستان نیز کشانده شده است .

در این نمونه ها ، تا جاییکه به رژیم مشرف ، اشغالگران امپریالیست و رژیم کرزی مربوط است ، همان هدفی دنبال شده است که صبغت الله مجددی در قالب کمسیون تحت رهبری اش انجام می دهد . فرقی که میان این دو نمونه وجود دارد ، علم کردن انگیزه های متفاوت در کشاندن روابط طالبان و پایه های اجتماعی آنها به سوی اشغالگران و رژیم دست نشانده در افغانستان و یا کشاندن شان به سوی رژیم مشرف است .

کمسیون تحت رهبری صبغت الله مجددی با استفاده از موقعیت مذهبی " حضرت " و توسل به انگیزه های مذهبی تسلیم طلبانه پایه های اجتماعی و روابط طالبان را به سوی رژیم

است ، صرفاً با حکومت پاکستان ارتباط ندارند بلکه هم اکنون نیز روابط محکمی با طالبان دارند . حکومت پاکستان از این موضوع بیخبر نیست و در واقع آنرا می پذیرد ، چرا که اجرای خود نقشه طرح شده توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی بدوا موجودیت چنین روابطی را می پذیرد و برای قطع آن در آینده می کوشد .

از جانب دیگر ، اگر نمونه موسا قلعه ولایت هلمند در خطوط کلی با نمونه وزیرستان جنوبی کاملاً منطبق نباشد ، لا اقل تا حدود زیادی ، مشابه است . درین ولسوالی قوای انگلیسی شامل در ناتو ، برای چند ماه اول سال جاری ، جنگ علیه نیروهای طالبان را پیش می برد . با تشدید بیشتر جنگ و تحمل تلفات ، قوای انگلیسی نتوانست در موسا قلعه تاب بیاورد . توافق با سران قومی در موسا قلعه ، برای تامین امنیت ولسوالی توسط خود شان ، اساساً توسط رژیم کرزی صورت نگرفت ، بلکه مستقیماً خود قوای انگلیسی به این کار مبادرت کرد .

موافقتنامه موسا قلعه که منجر به خروج قوای انگلیسی از آنجا و تسلیم دهی مسئولیت " تامین امنیت " به ملیشه قومی گردید ، در واقع توافقی میان قوای انگلیسی ، طالبان و مافیای مواد مخدر بود . درینجا نیز وضعیت همانگونه است که فعلاً در وزیرستان جنوبی است ، یعنی سران قومی از یکجانب از قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده امکانات تسلیحاتی و

طرح برگزاری جرگه قومی دو سوی دیورند در واقع تلاشی است برای قرار دادن شوونیزم و ناسیونالیزم پشتون در افغانستان و پاکستان در مقابل " اسلامیزم " طالبان و قرار دادن " ضرورت " وحدت پشتون ها در مقابل مقاومت " طالبان " علیه اشغالگران و رژیم کزی . درینجا منظور این نیست که ما " طالبان " را از شوونیزم ملی بری بدانیم . آنها در زمان حاکمیت شان خشن ترین سیاست شوونستی را پیش بردند و اکنون نیز آنها کنار نگذاشته اند . ولی هر چه باشد عنصر تعیین کننده در ایدنولوژی و سیاست طالبان پان اسلامیزم دیو بندی است و شوونیزم آنها عنصر بعدی و تابع را تشکیل می دهد .

بهر حال ، چنانچه می دانیم در زمان اشغال افغانستان توسط قوای سوسیال امپریالیستی ، آنها و دست نشانندگان شان به شدت تلاش می کردند که شوونیزم و ناسیونالیزم پشتون را در مقابل " اسلامیزم " مجاهدین قرار دهند ، اما در نهایت در این بازی شکست خوردند . شوونیزم ها و ناسیونالیست های پشتون طرفدار سوسیال امپریالیست ها و رژیم دست نشانده شان ، عاقبت نه در افغانستان توانستند کاری از پیش ببرند و نه هم در پاکستان . اینک این بازی بار دیگر توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و دست نشانندگان ، مزدوران و وابستگان شان در افغانستان و پاکستان براه افتاده است . اما چرا این ها یک بازی شکست خورده را تکرار

کرزی و تسلیم طلبی در قبال قوای اشغالگر می کشاند ، اما در نمونه های وزیرستان جنوبی و موسا قلعه " پشتونولی " بیشتر نقش بازی می کند و نمونه هایی از وحدت پشتون ها ارانه می گردد که در آن هم کشتار پشتون ها و خانه خرابی در مناطق پشتون نشین متوقف می گردد ، هم اسلام حفظ می شود و هم سود حاصله از دریافت امکانات مالی از رژیم مشرف ، قوت های اشغالگر در افغانستان و رژیم دست نشانده کزی و توام با آنها پول های بدست آمده از کشت کونکر و تولید و قاچاق تریاک و هروین ، سر به میلارد ها دالر میزند . هم پشتونولی ، هم مسلمانی و هم دنیا داری ! یگانه کاری که باید از آن صرف نظر گردد " جهاد " علیه اشغالگران امریکایی و انگلیسی و متحدینشان است .

اگر این " نقشه راه " امپریالیستی و ارتجاعی را با توجه به ارانه نقشه جدید منطقه از سوی حلقاتی از اردوی امریکا و متحرک شدن نیروهایی مثل حزب عوامی ملی پاکستان ، که تا دیروز " منافع ملی " پشتون ها را در وابستگی با سوسیال امپریالیست ها و تسلیم طلبی در قبال آنها جستجو می کرد و امروز آن را در وابستگی با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و تسلیم طلبی در قبال آنها جستجو می کند ، مد نظر قرار دهیم ، به نحو روشن تر و واضح تر می توانیم چوکات کلی آن را ترسیم کنیم .

از رژیم دست نشانده حمایت می کند و از لحاظ عملی نیز عمدتاً این حمایت وجود دارد. در آن وقت حاکم نظامی پاکستان (ضیاء الحق) و رژیم تحت رهبری اش، علناً و وسیعاً از " مجاهدین " حمایت می کردند، اما حاکم نظامی کنونی پاکستان (پرویز مشرف) و رژیم تحت رهبری اش، خود در خط تقویت ناسیونالیزم پشتون قرار دارد و حتی ادعای پیشگامی در طرح جرگه قومی دو سوی دیورند را می نماید و مداوماً نیز از حقوق پشتون ها در افغانستان داد سخن میدهد. در آن موقع جمهوری اسلامی ایران در سمت " مجاهدین " قرار داشت، اما فعلاً بصورت رسمی یکی از حمایت کنندگان رژیم کرزی محسوب می گردد. در آن موقع سلطنت اسلامی سعودی از " مجاهدین " حمایت میکرد، اما اکنون بصورت رسمی پشت سر رژیم کرزی استاده است.

در آن موقع مسایل ملیتی به شدت تحت تاثیر مقاومت مشترک علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و دست نشانندگان شان قرار گرفته بود و برآمد ملموس برجسته ای نداشت، در حالیکه نفاق ملیتی دامن زده شده از سوی سوسیال امپریالیست ها و بعد ها امپریالیست های روسی، امپریالیست های امریکایی و اروپایی و قدرت های مرتجع منطوقی و همچنان جناح های مختلف ارتجاعی افغانستانی، بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان که کماکان دامن زده می شود به عنوان

می کنند و چه امید واری هایی برای موفقیت در این بازی دارند؟

در زمان حضور قوای سوسیال امپریالیستی در افغانستان، امپریالیست های امریکایی و بلوک تحت رهبری اش یکجا با دولت های ارتجاعی وابسته به آنها، به نحو رسمی، آشکار و با دست باز، از مقاومت علیه قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده حمایت می کردند. فعلاً چنین حمایت بین المللی امپریالیستی و ارتجاعی ای از مقاومت علیه اشغالگران امریکایی و متحدین شان و رژیم دست نشانده شان وجود ندارد تا طالبان و حزب اسلامی و گروه هایی مثل گروه حقانی از آن سود ببرند. اما گذشته از این مسئله عمومی بین المللی، مسایل خاصی در رابطه با اسلام و " جهان اسلام " و شونیزم و ناسیونالیزم پشتون نیز مطرح است.

در آن موقع تا جائیکه به تنظیم های اسلامی و مجاهدین تحت رهبری شان مربوط می شد، آنها از جهاد علیه " کفر کمونیزم " دم می زدند و برنامه های اسلامی شان را در مقابل کمونیزم دروغین شوروی و دست نشانندگان بومی شان قرار می دادند. اما اکنون در افغانستان جمهوری اسلامی " بر قرار " است و امریکا نیز بهر حال یک قدرت " کمونیستی " نیست.

در آن موقع، " جهان اسلام " عمدتاً از " مجاهدین " حمایت می کرد، اما فعلاً از لحاظ رسمی بصورت عام و تام

آن نیست که امیدی به بهبود وضع در آینده دارند بلکه بیم از آن دارند که مخالفت شان با دولت موجود به نفع طالبان تمام شود . "

اما مهم تر از آن ، ترس از شوونیزم غلیظ طالبانی ، یکی از عواملی است که توده های ملیت های غیر پشتون را علیرغم نارضایتی شدید شان از وضع موجود ، فلج کرده و از حرکت و مقاومت جدی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده باز میدارد .

بهر حال یک نکته مسلم است و آن اینکه

در سراسر مناطق پشتون نشین افغانستان و پاکستان به زحمت متنفذ قومی ای را می توان یافت که به یکی از جناح های سیاسی مرتبط نباشد . واقعیت مسلم این است که نیمه فنودالیزم دیگر فنودالیزم مستقل نیست ، بلکه فنودالیزم وابسته به امپریالیزم و قدرت های ارتجاعی خارجی و مراجع ارتجاعی قدرت در داخل کشور است . در سراسر مناطق پشتون نشین افغانستان سران قومی یا مرتبط به طالبان و نیروهای مشابه آنها مثل حزب اسلامی و گروه حقانی هستند و یا مرتبط به گروه های مختلف رژیم کرزی ، مثل گروه خاص خود کرزی ، گروه " بابای ملت " ، گروه " افغان ملت " ، و در سطح پائین تری گروه مربوط به " خلقی ها " .

اما سران قومی پشتون در پاکستان به چهار گروه تقسیم می شوند :

یکی از عوامل باز دارنده شکلگیری مقاومت وسیع کثیرالملیتی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده کنونی نقش منفی مهمی بازی می نماید .

در آن موقع ملیت های غیر پشتون دوش به دوش پشتون ها در مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان سهم گرفتند ؛ اما اکنون چنین نیست و مقاومت ارتجاعی کنونی طالبان از بابت نفوذ به مناطق غیر پشتون در افغانستان با محدودیت های جدی مواجه است و شوونیزم غلیظی که آنها در زمان حاکمیت شان اعمال کردند ، اکنون به شدت دست و پای شان را از این بابت بسته است . در واقع ترس از همان شوونیزم غلیظ ، یکی از عواملی است که ملی - مذهبی و مذهبی - ملی های مرتجع غیر پشتون در افغانستان را وا میدارد که کماکان محکم به اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بچسبند و حتی چهره سرشناسی از آنها مثل محمد محقق با کمال خوشی نقش یکی از دهل زن های " اتن ملی " جرگه قومی دو سوی دیورند را قبول نماید . این موضوعی است که ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان (نشریه مجاهد) در شماره بیست و ششم دوره هفتم خود منتشره دهم عقرب 1385 ، به صراحت در مورد آن می نویسد :

" ... دولت موجود توان سامان دادن به وضع نا به سامان فعلی را ندارد . بسیاری از کسانی که تا کنون خاموشند { مثلا خود شان } به خاطر

تحت رهبری شان ، در طول دوران مقاومت علیه سوسیال امپریالیست های شوروی و رژیم دست نشانده شان ، در پهلوی " شوروی ها " و رژیم کابل قرار داشت و از مدافعین پاکستانی " انقلاب ثور " محسوب می شدند .

از جانب دیگر تشکیل گرد همایی توسط " نشنل عوامی پارٹی پاکستان " تحت شعار " وحدت پشتون ها " در صوبه سرحد و شرکت محمود خان اچکزی و مولوی فضل الرحمان در این گرد همایی در پهلوی رئیس این حزب یعنی اسفندیار ولی خان نیز بسیار معنی دار است .

بطور خلاصه باید گفت که هدف از براه انداختن این حرکت ها ، در راس قرار دادن شوونیزم و ناسیونالیزم پشتون (شوونیزم در رابطه با افغانستان و ناسیونالیزم در رابطه با پاکستان) و " ضرورت " تامین وحدت میان پشتون های دو سوی خط دیورند است .

هر یک از طرف های شرکت کننده در این

بازی چند جانبه هدف خاص خود را تعقیب می کند . امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو و جناح کرزی در رژیم دست نشانده ، هدف شان دامن زدن به شوونیزم و ناسیونالیزم پشتون در میان پشتون ها برای مقابله با پان اسلامیزم طالبان و کم رنگ ساختن آن است . در عین حال امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و جناح کرزی تشدید بیشتر دعوی خط

یک : گروپ مرتبط به احزاب اسلامی مدافع طالبان ، عمدتاً جمعیت علماء اسلام تحت رهبری مولوی فضل الرحمان .

دو : گروپ مرتبط به احزاب ناسیونالیست پشتون مثل " پشتونخوا نشنل عوامی پارٹی " تحت رهبری محمود خان اچکزی و " نشنل عوامی پارٹی پاکستان " تحت رهبری اسفندیار ولی پسر خان عبدالولی خان و نواسه خان عبدالغفار خان .

سه : گروپ مرتبط به " پیپل پارٹی پاکستان " .

این سه گروپ از جمله مخالفین پارلمانی فعلی پرویز مشرف هستند و در اپوزیسیون قرار دارند .

چهار : گروپ وابسته به احزاب مدافع رژیم پرویز مشرف که عمدتاً مرتبطین به " پاکستان مسلم لیگ " را در بر می گیرد و همچنان گروپ انشعابی شیر پاو از " پاکستان پیپل پارٹی " را نیز شامل می گردد .

ارسال نامه های خاص از طرف حامد کرزی ، به شخصیت های سیاسی سه گانه مطرح در میان پشتون های پاکستان یعنی مولوی فضل الرحمان ، اسفندیار ولی خان و محمود خان اچکزی در رابطه با تشکیل جرگه قومی دو سوی دیورند و کلا " تامین امنیت " در افغانستان ، بسیار معنی دار است . مولوی فضل الرحمان و جمعیت علماء اسلام تحت رهبری اش ، مدافع اصلی طالبان در پاکستان محسوب می گردد . محمود خان اچکزی و اسفندیار ولی خان و احزاب

برای قرار گرفتن در چنین موقعیت نا مساعدی هست .

علاوتاً تشکیل جرگه قومی دو سوی خط دیورند می تواند تاثرات معین دیگری نیز روی اوضاع افغانستان و همچنان پاکستان داشته باشد :

1 - رژیم حاکم در پاکستان را رسماً در مسایل مربوط به افغانستان داخل می نماید و به عبارت روشن تر حق مداخله در امور داخلی افغانستان توسط حکومت پاکستان را به رسمیت می شناسد . اما از جانب دیگر بی ثباتی در پاکستان را بیشتر از پیش دامن می زند . مثلاً مبارزات مسلحانه ناسیونالیست های بلوچ علیه حکومت پاکستان را بیشتر پر و بال می دهد . بر علاوه احتمال جابجایی نیرو ها در انتخابات آینده پاکستان را بیشتر می سازد . اگر مدافعین اسلامی طالبان در انتخابات آینده پاکستان شکست بخورند و بخصوص در صوبه سرحد و بلوچستان ببازند ، نا مساعدت اوضاع برای شان بیشتر خواهد شد و بیشتر از پیش در پاکستان تحت فشار قرار خواهند گرفت و این موضوع خواهی نخواهی روی فعالیت های آنها در افغانستان نیز تاثیر خواهد گذاشت .

2 - نزاع های ارتجاعی ملیتی در افغانستان را دامن می زند و کشمکش میان جناح شونویست رژیم دست نشانده و جناح های ملی - مذهبی مرتجع غیر پشتون در درون رژیم را بیشتر می سازد . چنانچه تدویر این جرگه به تصمیماتی در مورد اعطای خود مختاری های بیشتری به سران قومی پشتون منجر گردد ، نه تنها تولید و تجارت مواد

دیورند با پاکستان را نیز دنبال می کنند . رژیم پرویز مشرف در عین حالیکه دستور ارباب را تعقیب می کند ، تاثیر گذاری بیشتر سیاسی پاکستان در امور افغانستان و یافتن فرصت رسمی برای این تاثیر گذاری را مد نظر قرار داده است . طالبان و مدافعین نزدیک پاکستانی آنها مثل جمعیت علماء اسلام با قرار گرفتن در موقعیت نا مساعد ناشی از همسویی و هم آوایی نسبی میان رژیم مشرف ، رژیم کرزی ، بخش نسبتاً مهمی از متنفذین پشتون پاکستان و اشغالگران امپریالیست در مورد " ضرورت " وحدت پشتون ها ، تا حد معینی با فشار برای شرکت در این بازی کشانده می شوند . اما آنها امید وارند که بتوانند ضرورت خروج قوای خارجی از افغانستان را در جرگه به میان بکشند .

اینکه طرف برنده و بازنده در این بازی چند جانبه بطور قطع چه کسانی خواهند بود ، از هم اکنون نمی توان بطور قطع چیزی گفت . این بازی تا حد معینی با دعوا بر سردیورند مرتبط است و همانند آن دعوا ، تیغ دو دمی است که می تواند فرق هر یک از طرفین بازی و حتی فرق هر دوی شان را بشکافد . متحقق شدن روشن و واضح این وضعیت به فاکتور ها و شرایط عینی و ذهنی مختلفی مربوط است . ولی شواهد نشان می دهد که " پروسه آشتی ملی ارتجاعی " آغاز شده میان " مشران " پشتون به نفع طالبان مقاومت کننده در مقابل اشغالگران و رژیم کرزی و نیروهای دیگر مشابه طالبان نخواهد بود . عدم تحریم این بازی امپریالیستی و ارتجاعی از سوی رهبری طالبان ، حزب اسلامی و گروپ حقانی ، نشاندهنده استعداد آنها

اما یک نکته مسلم است. ترجمه مبارزاتی عملی شرایط مساعد رو به رشد عینی برای مقاومت ملی مردمی و انقلابی و تبدیل ذهنیت های مخالف توده ها به عمل مبارزاتی فعال، خود بخود حاصل نمی گردد. اوضاع افغانستان به گونه ای است که نباید عمدتاً به امید خیزش های مقاومت جویانه خود بخودی توده ها نشست. گرچه ممکن است اینجا و آنجا چنین خیزش هایی صورت بگیرد اما قادر نیست همانند زمان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی به یک جنبش سرتاسری مبدل گردد. پیشاهنگ انقلابی و توده های پیشرو باید برای برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی تدارک بچینند.

مسلم است که چنین کار تدارکاتی ای نیز باید هر چه اصولی تر و سریع تر دنبال گردد و با تمام قوت و توان برای به سر انجام رساندن موفقیت آمیز آن در ابعاد مختلف کار و بیکار صورت بگیرد، در غیر آن خطر زایل شدن پتانسیل مقاومت جویانه توده ها به صورت جدی وجود دارد. با "بی غم باشی" و "حرکت های سنگ پستی" نمی توان کاری را از پیش برد.

مخدر در افغانستان افزایش خواهد یافت بلکه تشکل دسته های مختلف ملیشه قومی لومپنیزم نظامی و "جنگ سالاری" را بیشتر از پیش گسترش داده و فساد گسترده در درون رژیم دست نشانده را تقویت و گسترده گی خواهد بخشید و صفوف طالبان را نیز به سوی چنین فسادی سوق خواهد داد.

واقعیت این است که تقویت سریع صفوف طالبان و گسترش فعالیت های شان، به ویژه در مناطق جنوبی کشور، در طی چند ماه گذشته، عمدتاً به نارضایتی شدید توده های مردم از اشغالگران و رژیم دست نشانده، در شرایط نبود یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی مطرح و قابل محاسبه در جامعه، ارتباط میگیرد. قدر مسلم است که طرح تشکیل جرگه قومی دو سوی دیورند درینمورد نمی تواند کاری انجام دهد. این طرح بر مبنای نیازمندی های اساسی توده های مردم، و به صورت مشخص توده های پشتون در افغانستان و پاکستان، نه بلکه بر مبنای نیازمندی های اشغالگران و رژیم دست نشانده برای کشاندن هر چه بیشتر مرتجعین قومی دو سوی خط دیورند بطرف خود شان به میان آمده است. آنها ممکن است با پیشبرد این طرح قادر گردند تا حد معینی سران قومی پشتون را بطرف خود شان بکشانند و طالبان و سایر نیروهای مقاومت ارتجاعی را ضربه بزنند، اما قادر نخواهند بود پایه های توده بی مقاومت علیه خود شان را در میان پشتون ها تضعیف نمایند، کما اینکه روحیه مخالفت و مقاومت در میان توده های غیر پشتون در کشور را نیز بیشتر از پیش دامن می زند.

هياھوی مبارزه با فساد

است که " جهاد " عليه فساد را " فرماندهی " نماید . اما همينکه اين " فرمانده " توظيف شده از طرف " رئيس جمهور " جمهوری اسلامی افغانستان دوسيه اختلاس چهار صد هزار (40000) دالری رياست راديو تلویزيون دولتی را رویدست می گیرد و نجیب روشن رئيس اين اداره مورد اتهام قرار می گیرد ، با حمایت حامد خان از شخص متهم مواجه می گردد .

عبدالجبار ثابت در شاروالی (شهر داری) هرات دوسيه یک اختلاس به مبلغ سه و نیم میل یارد (3500000000) افغانی را رویدست گرفته است . رفیق مجددی شهردار هرات متهم درجه اول این دوسيه محسوب می گردد . اما همين شخص مورد حمایت صبغت الله مجددی ، که در ابتدای قدرت گیری جهادی ها در کابل برای دو ماه رئيس دولت جهادی ها بود و فعلا رئيس مشرانو جرگه (مجلس سنا) است ، قرار دارد . صبغت الله مجددی در حمایت از هم طایفه بی اش (رفیق مجددی) تا آن حد پیش رفته است که دادستان کل رژیم را دیوانه خطاب کرده و تهدید نموده است که اگر عبدالجبار ثابت برکنار نگردد او از وظیفه اش (ریاست سنا) استعفا خواهد داد .

دادستان کل دوسيه نسبتی صدیق چکری وزیر سابق رژیم را نیز رویدست گرفت و درینمورد نیز با حمایت رئيس سابق دولت اسلامی

در این اواخر هياھوی زیادی پیرامون فساد و مبارزه عليه فساد در میان سردمداران رژیم پوشالی به راه افتاده است . این هياھو و سرو صدا انعکاس سرتاسری دارد ، چرا که فساد در ادارات دولتی واقعا سرتاسری است ، آنچنان سرتاسری که هیچ اداره ای در هیچ گوشه ای از افغانستان را نمی توان بری از آن دانست . این پدیده اکنون به آن سطحی از عمق و گسترش خود رسیده است که بود و نبود رژیم را تحت سوال قرار داده است . در چنین حالتی تقلا های کمری و سائر سردمداران رژیم برای اینکه نشان دهند که گویا عليه فساد مبارزه می کنند ، خود به مثابه عامل دیگری در جهت بی ثبات سازی بیشتر رژیم عمل می کند و برخورد میان مراجع قدرت و جناح های مختلف رژیم را تشدید می نماید . دلیل آن واضح است . فساد در ادارات رژیم ذاتی و سرتاسری است و از صدر تا ذیل رژیم را در بر می گیرد و لذا در این رژیم مرجعی وجود ندارد که بتواند و بخواهد عليه فساد مبارزه نماید و اگر هم به فرض محال چنین مرجعی وجود داشته باشد کارش نمی تواند بجایی برسد .

مثال های ذیل وضعیت را به روشنی نشان می دهد :

عبدالجبار ثابت به عنوان لوی سارنوال (دادستان کل) رژیم ، از طرف خود حامد کمری توظيف گردیده

افغانستان و عضو فعلی ولسی جرگه یعنی برهان الدین ربانی از فرد متهم مواجه شد. صدیق چکری یکی از اراکین بلند پایه جمعیت اسلامی افغانستان است و وزارتش در کابینه قبلی کرزی سهمیه جمعیت اسلامی محسوب می گردید.

عبدالجبار ثابت در مورد دوسیه های افراد نامبرده هیچ کاری انجام داده نتوانسته و عقب نشینی کرده است. واضح است که حمایت رئیس بر حال و یا روسای سابق دولت از متهمین اختلاس های میلیاردی هیچ مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از اینکه بگوئیم دامنه کار آنها تا قصر ریاست دولت می رسد و کرزی و ربانی و مجددی متهمین اصلی دوسیه های نسبتی هستند. اختلاس های میلیاردی لقمه هایی نیستند که بتوانند به تنهایی از گلوی یک شهر دار و یا رئیس یک اداره پائین بروند. بلعیدن آنها گلو و حلقوم " شهریاری " می خواهد، یعنی حلقوم و گلویی چون حلقوم و گلوی کرزی و ربانی و مجددی.

بهتر است موضوع مورد بحث را بصورت مشخص در رابطه با رئیس فعلی رژیم پوشالی یعنی حامد کرزی بیشتر توضیح دهیم.

وزیر داخله سابق رژیم یعنی علی احمد جلالی عاقبت بر سر ترتیب لیست متهمین به قاچاق مواد مخدر در میان منسوبین رژیم و منسوبین خانوادگی سردمداران رژیم، مجبور به استعفا شد. او می خواست این لیست را اعلام کند. یکی از مضمولین درجه

اول این لیست، عبدالولی کرزی برادر بزرگ حامد کرزی بوده است. او در آن وقت به عنوان یکی از متنفذین قومی در قندهار بسر می برد و یک شبکه بزرگ قاچاق تریاک و هروئین در قندهار، هیلمند، ارزگان و زابل را رهبری می کرد. دامنه فعالیت این شبکه از طریق اسد الله خالد والی آن وقت ولایت غزنی و شبکه اش تا میدان شهر ادامه می یافت. جناب عبدالولی کرزی فعلا رئیس شورای ولایتی قندهار است و شریک زیر دستش یعنی حاجی اسدالله خالد به عنوان والی قندهار " ایفای وظیفه " می نماید. به قول حبیب الله کرزی، وکیل قندهار در ولسی جرگه رژیم، والی اصلی فعلی قندهار حاجی اسدالله خالد نیست، بلکه عبدالولی کرزی می باشد. حاجی اسد الله خالد از پشتون های ولایت غزنی و از لحاظ قومی غلجی است و لذا در قندهار نفوذی ندارد. حبیب الله کرزی از جمله متنفذین پوپلزاری قندهار است، مسکونه قریه کرزی یعنی همان قریه خانواده حامد کرزی است و به اصطلاح وطنی از جمله توربور (اودور زاده) های حامد کرزی و برادرانش محسوب می گردد.

به این ترتیب جناب عبدالولی کرزی هم اکنون بهتر از سابق می تواند شبکه اش را بچرخاند. هیچ کسی از دولتی ها نمی تواند مانعش شود. والی ولایت در خدمتش قرار دارد و " رئیس جمهور " حمایتش می کند. رقیب او فقط و فقط شبکه یا شبکه

باشد. این گفته ها بطور آشکار یک تهدید نظامی و جنگی است.

والی بلخ اقدامات عبدالجبار ثابت را به توطئه ای نسبت می دهد که در حلقه اطرافیان حامد کرزی چیده شده و پس از جلسه مشترک میان جناب ثابت و منسویین حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در منطقه، در ولایت بلخ به جریان افتاده است. به این ترتیب او این اقدامات را زنجیره ای از مجموعه اقدامات جناح شونویست های پشتون در رژیم میدانند که ضمن تلاش برای سازش با گلبدین و ملا عمر، برای تصفیه بیشتر مرتجعین غیر پشتون از موقعیت های کلیدی رژیم رویدست گرفته شده است.

اما ببینیم که جناب عبدالجبار ثابت خود چگونه شخصی است. جنرال امین الله امر خیل قوماندان پولیس سرحدی میدان هوایی کابل یکی از کسانی است که از سوی لوی سارنوال مورد اتهام قرار گرفته است. او اقدامات لوی سارنوال در مورد خود را یک عمل شخصی و مبتنی بر عقده و تعصب می داند. او در مصاحبه های مطبوعاتی و تلویزیونی اش ادعا کرده است که: لوی سارنوال از وی بار بار تقاضا کرده بوده که یکی از افسران پولیس میدان هوایی کابل را که متهم به همدستی با قاچاقبران مواد مخدر بوده و از کار برکنار شده بوده دوباره بر حال نماید و چون این تقاضا ها را نپذیرفته است لوی سارنوال او را تهدید می نماید. او همچنین گفته است که لوی سارنوال از محقق موظف به تحقیق از او خواسته است که بهر

هایی در منطقه محسوب می گردد که مورد حمایت طالبان قرار دارند. با توجه به این موضوع است که می توان

تا حدی جواب این سوال را یافت که چرا کوکنار کاری خرده مالکین در مشرقی تقریبا بصورت مکمل از میان برده می شود ولی کوکنار کاری بزرگ مالکین در قندهار و اطراف نه تنها از میان برده نمی شود بلکه بیشتر از پیش گسترش می یابد و حاصل امساله آن از شش هزار تن تریاک نیز فراتر می رود.

در سطح پائین تر از این، اقدامات لوی سارنوال در راستای "جهاد علیه فساد" با مقاومت شدید و حتی خشن والیان هرات و بلخ یعنی نمایندگان رئیس جمهور در این دو ولایت رو برو گردید. عبدالجبار ثابت حکم توقیف شهر دار هرات و شهر دار بلخ را صادر کرد اما والیان این دو ولایت اجازه ندادند که آنها توقیف گردند. جناب ثابت تهدید نموده بود که اگر والی هرات تا یک هفته دیگر از حمایت شهر دار دست بردار نشود وی حکم توقیف خود والی را صادر خواهد کرد. این تهدید نیز نتوانست جامه عمل بپوشد. والی بلخ در برابر اقدامات لوی سارنوال در مصاحبه های تلویزیونی اش تا آن حدی پیش رفته است که در سقوط حکومت نجیب و حکومت طالبان پیش گامی شمال را خاطر نشان کرده و گفته است که به برکت جهاد و مقاومت مسلحانه چندین ساله، مستقل از موقعیت حکومتی دارای نفوذ و قدرت در منطقه می

دوم شماره مسلسل 184 خود مقاله ای دارد تحت عنوان " شاهکار احدی " . برای اینکه مطلب به خوبی روشن شده بتواند ، بخش هایی از این مقاله را عینا نقل می کنیم :

" سطح معاش مامورین عادی دولت را همه می دانیم . چیزی در حدود دو هزار افغانی یا اندکی بیش و کم از آن است . اما گفته می شود برخی از مقامات بلند پایه و سکرتران ، مشاوران و نورچشمی های شان ، تا مرز چهل هزار دالر امریکایی نیز ماهانه معاش و امتیاز دریافت می دارند ! رقمی که در مقایسه با رقم نخست ، دقیقا یک هزار برابر تفاوت و ارتقا را نشان می دهد .

گرچه معاشات دالری برخی از مقامات و مشاورین شان از دو سال به اینسو هراز گاهی در محافل غیر رسمی زمزمه می شد ، اما کمتر کسی می توانست خود را قناعت دهد که رقم های افسانه یی سی - چهل هزار دالری ماهانه در کیسه برخی از افراد واریز می گردد و در کشوری که در کوچه - خیابان هایش تا گام برداری در هر قدم ضجه و التماس گداهای دست بریده و پا از دست داده و بیوه زنان و یتیمان گرسنه قلبت را می شکافد . در کشوری که هشتاد در صد مردم آن محتاج نان خشک است ، دولت تا این حد به نابرابری ها تن می دهد . اما حال وضعیت آنگونه نیست و تقریبا روشن شده است که بی عدالتی های هولناک در تمام لایه های تار و پود دولت ما به شدت تنیده شده است .

ترتیبی که می شود وی را در جریان تحقیق مجرم ثابت نماید . والیان هرات و بلخ نیز لوی سارنوال را بصورت صریح و یا ضمنی به جانب داری از افراد فاسد معینی متهم ساخته است . یکی از موارد اتهامی که بالای لوی سارنوال وارد می گردد بی پروایی در مورد بیشتر از هفتاد دوسیه ای است که از طرف " کمسیون مبارزه با فساد اداری " ترتیب گردیده است . این دوسیه ها ، میلیارد ها افغانی اختلاس و سوء استفاده مقامات عالی رتبه حکومتی را نشان می دهند .

به این ترتیب کشمکش میان عالی ترین چهره های رژیم به حدی بالا گرفته است که همه همدیگر را به اختلاس و چور و چپاول اموال دولتی متهم می کنند و ثابت می سازند که هیچ مرجعی از مراجع عالی رتبه و پائین رتبه رژیم بری از فساد نبوده و سرپای این رژیم پوشالی را فساد فرا گرفته است .

درین گیر و دار است که " مشارکت ملی " ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی نیز ساکت نمانده و به " افشاگری " در مورد بعد دیگری از فساد در رژیم پوشالی یعنی تفاوت سرسام آور در معاشات مامورین دولت ، که در واقع باید آنرا " فساد قانونی " نام نهاد ، می پردازد . قابل تذکر است که رئیس حزب وحدت اسلامی افغانستان (جناب عبدالکریم خلیلی) معاون دوم ریاست جمهوری تشریف دارند و حزب شان هم اکنون نقدا چوکی چند وزارتخانه را در اختیار دارد . نشریه مشارکت ملی در صفحه

به سی و شش هزار (36000) دالر
میرسد ... "

مشارکت ملی ادامه می دهد :

" میلیارد ها دالر به حساب دولت و
ملت افغانستان سرازیر می شود ، بی
آنکه منابع دخل و خرچ آن روشن
شود ... "

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی
افغانستان ، این زبان نشراتی معاون
دوم رئیس جمهور رژیم بازهم ادامه
می دهد :

" علاوه بر آنچه گفته آمد ، پول های
سرسام آور دیگری نیز تحت عنوان
خرچ دستر خوان و مصرف موتر و
موبایل ، توسط مقامات عالیرتبه
ماهانه از خزانه دولت برداشته می
شود . آنچه که فعلا محرز و مسجل
شده است این است که جنرالان وزارت
دفاع تا مرز هشتاد هزار افغانی در هر
ماه خرچ دسترخوان می گیرند . در
وزارت داخله البته وضع به مراتب
وخیم تر است . تعداد زیادی از والیان
محترم به علاوه معاش و خرچ
دسترخوان ماهانه تا مرز هشتصد
هزار افغانی به نام پول اپراتیفی از
دولت دریافت می دارند ، بی آنکه ملزم
به روشن شدن موارد مصرف و
حسابدهی باشند . مقامات وزارت
خارج و نمایندگی های خارجی نیز
هرگز دست کمی از این دو وزارت
ندارند . گفته می شود دیپلمات های
محترمی که خوشبختانه یا بدبختانه
اکثر شان از دیپلماسی نیز خیال شان
راحت است ، چون چیزی از آن نمی
فهمند ، علاوه بر دریافت امتیازات
بزرگ دالری تحت عنوان معاش ،

سایت کابل پریس چندی پیش به نقل از
رمضان بشر دوست نماینده کابل در
پارلمان نوشت : مشاورینی که از
طرف شرکت لوفتانزا در شرکت آریانا
کار می کردند و از آن جمله آقای "
هنس " ماهاته شصت هزار دالر
امریکایی معاش دریافت می کرده اند .
این در حالی است که شرکت هوایی
آریانا در این مدت پنجسال نه تنها هیچ
سودی را به خزانه دولت افغانستان
سرازیر نکرده بلکه نصف مصرف تیل
و تمام معاشات و مصارف پرسونل
عریض و طویلش را نیز بر شانه
نحیف دولت تحمیل نموده است .

کابل پریس همچنان به نقل از خانم "
فریبا نوا " نماینده موسسه دیدبان
سازمان های " کلیفرنیا " اضافه
نموده است که برخی از مشاورین
دولت سالانه پنجصد هزار دالر
امریکایی را تحت عنوان معاش ،
مسائل امنیتی و سایر امتیازات دریافت
می کنند . بر اساس گزارش کابل
پریس ، خانم نوا در جریان تحقیقاتش
کشف کرده است که یکی از مشاورین
بلند پایه دولت ، بیست هزار دالر از
موسسه توسعه امریکا و بیست هزار
دالر دیگر از بانک جهانی ماهانه
معاش دریافت می کند . همین سایت در
ادامه مطلبش مدعی شده است که 47
تن از مقامات بلند پایه دولتی از یک
کمپنی انگلیسی به نام " کرنٹ " در
حدود هشتاد میلیون و هفت صد و نود
و دو هزار و هفتصد (80792700)
دالر امریکایی به نام معاش پول گرفته
اند که میزان معاش ماهانه شان بعضا

رهبر حزب شان در بیرون از چوکات تشکیلات دولت قرار داشته باشند و این فساد گسترده به آنها ربطی ندارد. در حالیکه چنین نیست. رئیس حزب وحدت اسلامی افغانستان معاون دوم کرزی است. این حزب در کابینه چند وزیر دارد و همچنان در سانر مقامات عالیرتبه دولتی، منجمله در رتبه های جنرالی وزارت دفاع و وزارت داخله نیز صاحب سهمیه است.

پس " مشارکت ملی " چه کسانی را مورد انتقاد قرار می دهد؟ از قرار معلوم و طبق عنوان مقاله اش، انوارالحق احدی وزیر مالیه رژیم کرزی را. اما از او باید پرسید که اگر جنرالان وزارت دفاع ماهانه تا هشتاد هزار افغانی خرج دسترخوان می گیرند، جناب عبدالکریم خلیلی رئیس حزب وحدت اسلامی در مقام معاونیت رئیس جمهور رژیم، چقدر خرج دسترخوان می گیرد؟ تا جائیکه ما اطلاع داریم تنها کرایه ماهانه ساختمان مهمانخانه اختصاصی " استاد " بیشتر از دو برابر هشتاد هزار افغانی است.

" مشارکت ملی " نمی گوید که وزرای کابینه رژیم هم اکنون در سطح وزرای کشور های بسیار مرفه معاش می گیرند، تا حدی که معاشات وزرای افغانستان نسبت به معاشات وزراء هر یک از کشورهای همسایه یعنی پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و چین بیشتر است و وزرای مربوط به حزب وحدت اسلامی نیز از اینچنین معاشات و امتیازات بهره مند هستند.

مصارف و کرایه خانه، به دلیل نبود سیستم کنترل و بازرسی، عواید سفارتخانه ها را به پیمانانه بالا حیف و میل می کنند! چیزی که البته در افغانستان جرم پنداشته نمی شود.

از کلکسیون عظیم کمسیون ها که ماشاء الله تعداد شان از یکصد فراتر می روند، نیز خبر های ناخوشایندی به گوش می رسد. به طور مثال در کمسیون اصلاحات اداری تنها 14 پست خارج رتبه وجود دارد! پستی که در تشکیلات اصلی افغانستان به وزرا اختصاص دارد. حتما معینان وزارتخانه ها پست شان مافوق اند. البته از میزان دقیق معاش این 14 شخصیت خارج رتبه کمسیون اصلاحات اداری تا هنوز اطلاع دقیق در دست نیست؛ تنها گفته می شود که آنها " سوپراسکیل " دریافت می کنند. حال " سوپر اسکیل " از کدام صیغه است؟ سواد این حقیر " قد " نمی دهد. اما از آنجا که کمسیون اصلاحات اداری خود فوق العاده است، اعضای آن نیز فوق العاده اند که در پست های فوق العاده کار می کنند. از طرف دیگر آنان خود اعطا کننده معاشات دالری هستند. بناء می توان نتیجه گرفت که آن 14 بزرگوار - که خدا پشت و پناه شان باشد - با جمع کثیری از اعوان و اذناپشان نیز " بی نقد " - آنهم دالرک های ناچیز - نیستند.

ازین قرار، مقاله نویس ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان در مقاله اش آنچنان قلم روی کاغذ می کشد که گویی خود شان، نشریه شان، حزب شان، اراکین حزب شان و

تا همین چندی قبل ، حامد خان به تنهایی چهل وزیر مشاور داشت و هر یک از احزاب جهادی متحد وی در این جمع سهمیه ای داشت . در مورد اینکه حزب وحدت اسلامی چند وزیر مشاور داشته است و این وزراء معاش ماهانه چند هزار دالری و چقدر خرچ دسترخوان داشته اند ، " مشارکت ملی " هیچ چیزی نمی گوید .

علی زاده والی سابق بامیان و حاجی نبی برادر کریم خلیلی در سالهای سابق ، چه در وطن و چه در دیار مهاجرت (در ایران) افراد بی بضاعتی بودند . اکنون هر کدام ، یکی از بزرگترین سرمایه داران هزاره به حساب می آیند . " مشارکت ملی " می تواند بگوید که اینها چنین سرمایه های بزرگی را از کجا به دست آورده اند ؟

همین چندی قبل لوی سارلوال رژیم افشا کرد که 250 نفر از اراکین بلند پایه رژیم تا حال پول قیمت زمین های شیر پور کابل را به دولت تحویل نداده اند . جناب کریم خلیلی و سائر سردمداران حزب وحدت اسلامی نیز در زمره این افراد هستند و این در حالی است که پول های باد آورده " استاد " و همکاران و شاگردانش ، تمام دامنه کوه قوروغ کابل را بند انداخته و بصورت چند شهرک سر بر آورده است .

ولسی جرگه رژیم جلسات سری دائر می نماید تا راجع به امتیازات بیشتر دالری و جنسی " وکلای ملت " تصمیمات مقتضی اتخاذ نماید . " وکلا

" لازم نمی دانند که خبرنگاران در این جلسه خصوصی شان شرکت نمایند و لذا آنها را از تالار ولسی جرگه بیرون می کنند . این موضوع به تحریم گزارش دهی از جلسات پارلمان توسط خبرنگاران می انجامد و کار به افتضاح می کشد . از میان مجموع " وکلای ملت " صرفا یکی دو نفر با این امتیاز طلبی ها مخالفت می کنند و اینها کسانی اند که لوی سارنوال رژیم دیوانه خطاب شان کرده است . در هر حال افراد مربوط به حزب وحدت اسلامی افغانستان جزء این " دیوانگان " نیستند .

رسانه ها افشا کرده اند که اعضای پارلمان رژیم طی چند هفته جلسات اخیر شان به مقدار دو و نیم خروار کابل (1400 کیلو) میوه خشک یعنی پسته ، بادام ، چهارمغز ، کشمش و غیره به مصرف رسانده اند . این شکمچرانی و پخش خیر آن از سوی خبرنگاران یک افتضاح خجالت آور است . واضح است که بخش مهمی از این " وکلای " شکمچران را وحدتی ها تشکیل می دهند .

تاسف در این نیست که بنا به ضرب المثل معروف مردمی " دزد هم می گوید بگیر و صاحب خانه هم می گوید بگیر . " تاسف در این است که همه دزد ها سر و صدای بگیر بگیر برآه انداخته اند تا کسی نداند که اصلا دزد کیست ؟ سر و صدای " مشارکت ملی " بنا به اصطلاح بکار برده شده توسط نویسندگان مقاله مورد بحث ، از همین " صیغه " است .

آنچه تا حال گفته آمدیم صرفاً گوشه‌هایی از حیف و میل‌داری‌های دولتی توسط مامورین کشوری و لشکری عالی‌رتبه دولتی را نشان می‌دهد. اینکه رشوت‌ستانی‌ها و اخاذی از مردم در تمامی ارگان‌های دولتی و در تمام رده‌های مامورین دولت به یک رسم عام و معمول تبدیل گردیده، جنبه دیگری از فساد همه‌گیر در رژیم پوشالی را تشکیل می‌دهد که از قصر ریاست جمهوری تا پیاده‌های دفتر و تا پوسته‌های "امنیتی" مسیر شاهراه‌ها را در بر می‌گیرد.

به جرئت می‌توان گفت که قوه قضائیه رژیم پوشالی یکی از فاسدترین قوه قضائیه دنیا و منحط‌ترین قوه قضائیه در طول تاریخ افغانستان است.

قیمت رسمی یک جلد پاسپورت صرفاً چند صد افغانی است، اما اینک به مبلغی در حدود پانزده هزار تا بیست هزار افغانی خرید و فروش می‌شود.

قوای امنیتی رژیم سرپا در قاچاق و ترافیک مواد مخدر غرق است و هیچ گوشه‌ای از آن را نمی‌توان سراغ داشت که از رشوه‌ستانی و اختلاس بری باشد. نه تنها مقامات عالی بلکه موقعیت‌های پائین‌داری در آمد نیز خرید و فروش می‌شود. مثلاً پوسته‌های مسیر شاهراه قندهار - هرات،

خصوصاً در قسمت مربوط به ولایات هلمند و نیمروز. این پوسته‌ها از هر عراده موتر خورد بیست (20) افغانی و از بس‌های مسافر بری و لاری‌های بارکش پنجاه افغانی (50) پول می‌گیرند. احصائیه‌ها نشان می‌دهند که روزانه بیشتر از یک هزار عراده موتر

در این مسیر رفت و آمد دارند. بنابراین در آمد روزانه هر یک از این پوسته‌ها صرفاً از درک پولی که بصورت عادی از موترها می‌گیرند. بیشتر از سی و پنج هزار (35000) افغانی می‌شود. طبعاً موترهائی که اجناس "ممنوعه" داشته باشند باید مبالغ بسیار بیشتری بپردازند. به جرئت می‌توان گفت که تقریباً صد در صد حادثات راهگیری که بعد از غروب آفتاب در طول شب در مسیر شاهراه به وقوع می‌پیوندد، کار افراد همین پسته‌های "امنیتی" است. آنها در جریان این راهگیری‌ها نه تنها دارو ندار مسافرین را از آنها می‌گیرند بلکه زنان جوان، دختران و پسران را مورد تجاوز جنسی نیز قرار می‌دهند. افسرانی که در این پوسته‌ها جا بجا می‌شوند در واقع برای مدت معین چند ماهه آنها را از مقامات عالی‌رتبه دولتی می‌خرند. این افسران "افراد خاص" خودشان را در پسته‌ها بکار می‌گمارند تا که با تمام توان روزانه باجگیری و شبانه راهگیری نمایند تا هم پول پرداخت شده به مقامات عالی‌رتبه حصول گردد و هم مبالغ هنگفتی به عنوان "فانده" برای خود افسر و

افرادش بدست آید.

خلاصه اینکه فساد در رژیم پوشالی چیزی نیست که باید آنرا جستجو نمود و دریافت کرد. چیزی که در این رژیم قابل جستجو است عدم موجودیت فساد است که یافتن آن نیز نهایت مشکل و بلکه ناممکن است. فساد خصیصه ذاتی این رژیم است. البته فساد

مسئله مهم دیگر چیزی است که می توان آن را " بحران مشروعیت " رژیم دانست . منظور ما درینجا بحران مشروعیت در نزد مردم یعنی نامشروع بودن رژیم در نزد آنها نیست ؛ بلکه بحران مشروعیت نه تنها در نزد منسوبین رژیم بطور عام ، بلکه حتی در سطح سردمداران آن است . وقتی سرو ته منحنی این رژیم از بالا تا پایین و ر انداز گردد ، به زحمت می توان کسی را در آن یافت که به مشروعیت رژیم و همچنان به دوام و بقای آن باور داشته باشد . به همین سبب تقریبا همه منسوبین پانین رتبه و عالیرتبه رژیم روز گذرانی می کنند و غم " روزمبادا " ی خود را می خورند . میزان مشروعیت و وفاداری به این رژیم را می توان از تقاضای اخیر " نمایندگان ملت " در ولسی جرگه رژیم برای تهیه پاسپورت های سیاسی برای خانواده های شان به خوبی در نزد منسوبین بلند پایه رژیم اندازه گرفت . در طی جنگ های اخیر طالبان قادر شدند که چند ولسوالی ولایت هلمند را تصرف کنند که از آنجمله آنها صرفا کنترول شان بر ولسوالی موسی قلعه ، آنها در اثر یک سازش میان آنها ، قوای انگلیسی و مافیای مواد مخدر تحت نام فیصله متنفذین قومی ، تا حال دوام کرده است . این ولسوالی از شهر کابل بیشتر از هفتصد کیلومتر فاصله دارد . اما با تصرف همین یک ولسوالی توسط طالبان ، منسوبین قوه مقننه رژیم برای فرار و گریز به خارج آمادگی می گیرند . به این می گویند "

خصیصه ذاتی هر رژیم ارتجاعی است . اما رژیم پوشالی کنونی افغانستان هماغونه که یک رژیم ارتجاعی معمولی یعنی یک رژیم نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی نیست ، بلکه یک رژیم دست نشانده مستعمراتی - نیمه فئودالی است ، عمق و دامنه فساد نیز در آن فوق العاده است .

وقتی مقامات اینچنین رژیم فاسدی دم از مبارزه علیه فساد می زنند و همردیفان دیگر خود را نشانه می گیرند ، در واقع دو هدف را تعقیب می کنند : یکی دامن زدن به این توهم و خیال که گویا مقاماتی از رژیم کمر به مبارزه علیه فساد بسته اند و دیگری هم پیشبرد کشمکش علیه جناح های رقیب خود و تلاش برای کنار زدن افراد آنها و جاگزین کردن افراد خود شان بجای آنها .

فساد در رژیم پوشالی در واقع ریشه در همان میلیارد ها دالری دارد که نویسنده " مشارکت ملی " پس از مزه مزه کردن در زیر زبان نام " مبارکش " را بر زبان می راند . قبلا که بیشترین قسمت این دالر های میلیاردی از طریق موسسات غیر حکومتی " مصرف " می شد ، مقامات حکومتی عمدتا کمیشن گیر بودند . فعلا پنجاه فیصد آن راسا در اختیار مقامات رژیم قرار می گیرد . بنابراین آنها فعلا پنجاه فیصد خود شان را هر طوری که خواستند " مصرف " می کنند و از پنجاه فیصد دیگر که کماکان مربوط به موسسات غیر حکومتی باقی مانده است ، کمیشن می گیرند .

میان بردن گند و تعفن این مرداب فقط و فقط یک راه دارد و آن خشکاندن و از میان بردن آن است تا همراه با از میان رفتن خودش، گند و تعفن آن نیز از میان برود و پشه های گوناگون لانه کرده در آن نیز محیط مطلوب پیدایش و تکثیر شان را از دست بدهند و نابود شوند و مردم نیز از شر میکروب های "سالدانه"، "ملاریا" و غیره این پشه های زهری نجات یابند.

تعهد آهنین" و "عزم استوار"! لابد اجرای این "تعهد" و "عزم" با جیب خالی امکان ندارد. "کیسه باید پر باشد تا مرد میدان دلپیر باشد!"

درین میان معدود کسانی که تلاش دارند با بودن در درون حاکمیت علیه فساد ذاتی و سرشتی این رژیم مبارزه کنند، تلاش های بی نتیجه شان به آن می ماند که کسی بخواهد گند و تعفن یک مرداب وسیع و عمیق را با عطر پاشی بر روی آن از میان ببرد. از

شماره چهاردهم شعله جاوید در حال انتشار بود که خبر احضار وزیر مالیه رژیم در جلسه مشرانو جرگه بخاطر افزایش معاش "وکلای ملت" پخش گردید. "وکلای معاش ماهانه ای در حدود سه هزار دالر می خواهند. وزیر مالیه اعلام کرده است که موضوع را به جلسه کابینه می برد. گفته می شود که وزیر مالیه خودش ماهانه در حدود سی هزار (30000) دالر معاش میگیرد یعنی 750 برابر یک مامور پائین رتبه.

جواب نامه های رسیده

روابطی با برخی از اعضای محفل مجید آغا داشت، چونکه موصوف از اهالی چاریکار می باشد، خودش را گاهی به آنها می چسپاند و زمانی هم از آنها (یعنی سامایی های تسلیمی و همزمان شان خادی های سامایی نما) دور می شود و باز هم نزدیک و باز هم ...

به هالند هم رفت و آمد هایی دارد و با جلوه نمایی میخواهد توجه سیا و نماینده اش "سپینتا" را بخود جلب نماید، تا به وزارت خارجه راه یابد

به حزب کمونیست م.ل.م افغانستان! نخست سلام های پر حرارت را تقدیم تان می نمایم.

از اینکه ایمل فرستادید و در آن از باز نشدن نامه مختصرم تذکر دادید، ممنونم.

سایت شما را باز نموده مطالعه می نمایم. در بخشی از نوشته ی تان "مهاجر" را شعله ای خوانده اید. از همین سبب خواستم برایتان تذکر بدهم که این شخص هر چه بوده میتواند؛ مگر "شعله ای". آقای "مهاجر" کسی جز پیکار پامیر نیست، وی چند نام مستعار دارد. از گذشته های دور

قانونی) به خصوص با برادر مسعود (سفیر در لندن) پیوند تنگاتنگ دارد. و... و... و کار و بارش در وزارت خارجه و سفارت افغانستان در اسلام آباد در "چهار پادشاه گردشی" یعنی از دوره داودخان، تره کی، امین و تا دو سال یا کمتر دوره کارمل. و هم اکنون تلاشش به خاطر رسیدن به وزارت خارجه (که از نوشته اش "سراب صلح و دموکراسی در افغانستان" که در سایت ستایشگران دولت دست نشانده "گفتنمان" بر قرار شده، چنین پیداست که به نتیجه مطلوب نرسیده، ورنه در مورد امریکا البته به تناسب سایر نوشته هایش که ستایشگرانه می باشد، "تند" نمی نوشت) جریان دارد.

چنین افراد بایست شناسایی و افشا گردند البته افشا در دایره جنبش چپ انقلابی.

در صورتی که به آرزوی "شناخت منطقی" وی و امثالش - که به احتمال قوی روزی با شما هم در تقابل قرار خواهد گرفت - باشید دوستانه تقاضا می نمایم که از نام نگارنده این نامه - که البته نامیست مستعار - همچنان آدرس ایملم در نشریه و سایت تان، تذکری ندهید. یک جریان سیاسی - چه رسد به حزب م.ل.م - هرگاه فعالین سیاسی ضد اندیشه اش را بدرستی ارزیابی نتواند، سکتکی و حتی صدمه در کار و پیکارش خواهد دید. شاد و موفق باشید. (ص. تورهن)

سلام های گرم متقابل را بپذیرا شوید.

شخص مجید زنده یاد به رفقاییش همواره میگفت که متوجه وی (کریم پیکار) باشند. برادر زنده یادش (رهبر) همچنان وی (پیکار پامیر) را عضو... میخواند و از اعضای سازمانش می طلبید که شدیداً مراقب مذکور باشند.

در سایت "گفتنمان" اگر نظر اندازی کنید، یک نوشته وی تحت عنوان "نگاهی بر یک اثر تحلیلی" (بین خود ما باشد اثر ضد انقلابی از انجنیر ش. آ. میباشد) دیده می شود که در نوشته اش از آن کتاب به ستایش پرداخته است (در یک نشریه ایرانی بنام "شهروند" هم مضمونش در ستایش از کتاب مذکور را بدست نشر سپرده است). وی تا مغز استخوان ضد شعله ای به مفهوم (کمونیست آن) می باشد. و از هر فرصتی سودبرده از پشت به آنها خنجر می زند. وی فعال سیاسی است. نهایت محیل و زیرک و موقع شناس می باشد. از آغاز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان تجاوز را مورد تائید قرار داده است (اسناد چاپی یعنی نوشته های وی موجود است) بگونه مثال از نخستین روزی که دست نشانده امریکا بروی صحنه با آن کلاه و چینش ظاهر گردید وی (پیکار پامیر) دوست اش نصیر مهرین (در رادیوی صدای امریکا طی مصاحبه ای از برش و رنگ بیرق استعماری برای افغانستان و کلاه و چین گری ستایش نمود. وی که عضو "شورای دموکراسی" نیز است و با "شورای نظار" (بخش عبدالله و

نمی‌گردند. کسانی مثل " اسپنتا " آشکارا به این موضوع معترف اند. ولی کسانی دیگری هم هستند که فعلا در خط تسلیم طلبی قرار دارند ولی کماکان خوش شان نمی‌آید که کسی آنها را " غیر شعله‌نی " یا " ضد شعله‌نی " بخواند. در هر حال " مهاجر " فعلا در خط تسلیم طلبانه قرار دارد و لذا صرفنظر از سابقه اش، فعلا " شعله‌نی " محسوب نمی‌گردد. اساس " شناخت منطقی " ما از او همین موضوع ایدئولوژیک - سیاسی است و این موضوع به بحث مشخص مقاله در مورد سر و صدا های کنونی در مورد " شعله‌نی " ها مربوط است.

گذشته از آن گفته شده است که: " ما دقیقا نمی‌دانیم که مهاجر کیست. " و به دنبال آن اضافه شده است که: " از متن مقاله همین قدر معلوم شده می‌تواند که وی یکی از شعله بی‌های سابقه و فعلا مقیم کانادا است. " او در متن مقاله اش، " ظاهرا به شدت از شعله‌نی‌ها دفاع کرده.

ما فکر نمی‌کردیم که " مهاجر " همان " پیکار پامیر " باشد. حدس ما بیشتر آن بود که " مهاجر " یکی از شعله‌نی‌های سابقه مربوط به " ساوو " است که فعلا کم و بیش با " محافلی مثل " راوا " پیوند دارد. از اینکه شما در نامه تان " مهاجر " را بصورت مشخص برای ما معرفی کرده اید از شما ممنونیم. روابط قبلی و کنونی " پیکار پامیر " همانگونه بوده و هست که شما در نامه تان بیان کرده اید. اما علیرغم تمامی این مسائل

در مقاله " سر و صدا ها در مورد شعله‌نی‌ها " که در شماره دوازدهم دوره سوم شعله جاوید نشر شده بود؛ در مورد مقالات " ش. آهنگر " و " مهاجر " گفته شده بود که:

" هر دو مقاله ظاهرا به شدت از شعله‌نی‌ها دفاع کرده و از آنها تعریف و تمجید به عمل آورده و از مظلومیت های شان یاد کرده است. ولی خطی را که دنبال می‌کنند، به شدت تسلیم طلبانه و انحرافی است. گرچه این مقالات نکات انحرافی و نادرست زیادی دارد، ولی ما درینجا نمی‌توانیم به همه آنها پردازیم و توجه خود را صرفا به جنبه تسلیم طلبی آنها در قبال اشغالگران امیریالیست و رژیم دست‌نشانده متمرکز می‌کنیم. "

در چهارچوب این نتیجه‌گیری، بطور مشخص در مورد " مهاجر " و مقاله اش گفته شده است که:

" ما دقیقا نمی‌دانیم که " مهاجر " کیست. از متن مقاله همین قدر معلوم شده می‌تواند که

وی یکی از شعله بی‌های سابقه و فعلا مقیم کانادا است. قسمتی از متن مقاله " مهاجر " نشان می‌دهد که او تائید کننده خط " ملالی جویا " و طرفدار محاکمه " جنایت کاران جنگی " افغانستانی توسط امیریالیست های امریکائی و متحدین شان است.

بنابراین این نتیجه‌گیری شما که ما " مهاجر را شعله‌نی " خوانده ایم، درست نیست. اولاً به این دلیل که تسلیم طلبان کنونی، سابقا هرچه بوده باشند، یعنی شعله‌نی بوده باشند یا نبوده باشند، فعلا شعله‌نی محسوب

امید وارم به زود ترین فرصت جواب شما را دریافت نمایم .

زنده باد کمونیزم !

مرگ بر امپریالیزم !

رفیق کمونیست شما " ر . ا . "

15 جون 2006

رفیق عزیز! درود بر شما!
خوشوقتیم از اینکه به وب سایت حزب دسترسی پیدا کرده اید. امید داریم تا زمان مطالعه جوابیه به نامه تان در شماره چهاردهم شعله جاوید، موفق شده باشید اسناد حزب را در سایت به دقت مطالعه کرده باشید. ما از درخواست شما برای عضویت در حزب استقبال می کنیم و آن را نشانه ای از جدیت مبارزاتی تان محسوب می کنیم. اما در مورد این درخواست بصورت مشخص باید بگوئیم که چگونگی پاسخ ما به آن مشروط به ملاقات مستقیم با شما و حل و فصل موضوع در صحبت های رویاروی است. ما تلاش خواهیم کرد زمینه تماس مستقیم با شما را پیدا نمایم. تا آن موقع لازم است که برنامه و اساسنامه حزب را به دقت بخوانید و اگر می توانید چند بار مرور کنید. چنانچه در این مطالعه و مرور به سوالاتی برخوردید و یا با مسائلی روبرو شدید که برای تان به قدر کافی روشن نباشد، آن ها را یاد داشت نمایید، تا موقعیکه با شما تماس گرفتیم در مورد آن مسائل و سائر مسائل مربوطه از نزدیک صحبت نمایم.

موفق و کامگار باشید!

روابط قبلی او با محفل زنده یاد مجید و بعدا روابطش به " ساما " و اکنون با بقایای ساما، قطع نشده و ادامه یافته است. اینکه او شخصا در آینده با ما طرف خواهد شد یا نه؟ موضوعی نیست که قابل بحث باشد. او هم اکنون نیز با شمولیت در جرگه تسلیم طلبان با ما طرف است و ما خود با نقد مقاله اش با او طرف شده ایم.

موضوع دیگری را که در آخر این سطور باید به شما بگوئیم این است که نام حزب ما " حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان " است و نه " حزب کمونیست م. ل. م افغانستان ". رفقا و دوستان ما باید به این موضوع توجه کنند و بصورت دقیق نام حزب را به همان صورتی که هست بکار برند.

خاتم یا آقای عزیز!

بسیار خرسندم که امروز وب سایت بزرگ تان را در اینترنت پیدا کردم و واقعا در مورد آن خوشحالم.

نام من " ر " است و در بسر می برم. به یک خانواده کمونیست تعلق دارم و خودم هم یک کمونیست هستم و به کمونیزم و محکمی آن در مقابل امپریالیزم باور دارم.

یکبار دیگر بهترین تمنیاتم را به شما تقدیم می کنم و درخواست دارم که مرا به عضویت حزب تان بپذیرید. اگر برای پذیرش این درخواست به ارائه مدارک و اسناد ضرورت داشته باشید می توانم آنرا تهیه کنم.

**

**

با سلام!

... خواهشمندم سایت شعله جاوید را به روز نگاه دارید. متأسفانه این سایت در فاصله زمانی بسیار طولانی غیرفعال می ماند. کمونیستها باید همگام با تحولات جهان پیش روند و به موقع به جنبشهای توده ای و کارگران و زحمتکشان رهنمود دهند. پیشنهاد می کنم صفحات نشریه را کاهش دهید ولی در عوض آن را در فاصله زمانی کوتاه تری منتشر نمایید.

موفق باشید!

" ف . گ . "

رفیق محترم! سلام های متقابل ما را بپذیرید!
پیشنهاد رفیقانه شما نشانه احساس جدی رفیقانه شما نسبت به حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان است. پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب فیصله نمود که ارگان مرکزی حزب (نشریه شعله جاوید) باید بصورت ماهانه منتشر گردد. شماره دوازدهم و سیزدهم شعله جاوید بصورت ماهانه منتشر شدند، اما متأسفانه انتشار شماره چهاردهم ارگان مرکزی حزب به تعویق افتاد و اینک بعد از چند ماه تأخیر منتشر می گردد. ما نهایت سعی مان را به عمل می آوریم که فیصله پولینوم دوم کمیته مرکزی حزب را دقیقاً اجرا کنیم. اما متأسفانه شرایط ما در داخل افغانستان بسیار سخت

بیرهای مانونیست! دلاوران عزیز! امید وارم خوب باشید و در کارها موفق. نام من است و در زندگی می کنم. برای اولین بار است که وبسایت شما را می بینم و از بابت آن بسیار خوشحالم. امروز از دیدن وبسایت شما احساس خرسندی می کنم و فردا می خواهم یکجا با مانونیست ها به پیش بروم.

منتظر دریافت جواب شما هستم!

با درود!

" س . ص " 18

جون 2006

رفیق همزمزم! از دریافت نامه پر احساس تان نهایت خرسندیم. خوشوقتیم از اینکه به وبسایت حزب دسترسی پیدا کرده اید. از اعلام آمادگی تان برای پیشروی یکجا با حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان با آغوش باز استقبال می کنیم. امید داریم به زودی موفق شویم شما را از نزدیک دیده و رابطه مستقیم با شما برقرار کنیم. تا آن موقع از شما می خواهیم که اسناد حزب، به ویژه برنامه و اساسنامه حزب، را به دقت مطالعه نمایید تا اگر سوالاتی برای تان پیدا شود، موقعیکه شما را از نزدیک دیدیم در مورد آنها صحبت نمائیم.
سرفراز باشید!

مردمانی که به عین تنوری مورد قبولم
باور داشته باشند ، بیان نمایم .

به امید دریافت جواب تان !

رفیق " ... " ... " ... "

رفیق عزیز ! از دریافت نامه تان بی
نهایت خرسند شدیم .

حزب کمونیست اندونیزیا یک حزب
بزرگ انقلابی بود و امیدی برای
جنبش بین المللی کمونیستی و
پرولتاریا و خلق های جهان به شمار
می رفت . تجارب منفی و مثبت این
حزب برای کل جنبش ما یک تجربه
غنی و ملو از دروس قابل آموختن
است . به همین سان آنچه که توسط

مرتجعین بومی اندونیزیایی و
امپریالیست های حامی آنها بر سر
حزب کمونیست اندونیزیا و توده های
تحت رهبری آن آمد ، نمونه برجسته
ای از دشمنی و کین توزی سبعانه آنها
علیه حزب و توده های انقلابی است .
امروز ما یاد رفقای جاباخته
اندونیزیایی را گرامی می داریم و در
راهی که با خون آنها گلگون گردیده
است به پیش می رویم ، از تجارب آنها
می آموزیم و سلاح های مبارزاتی مان
را بیشتر از پیش حدادی می کنیم .

حزب ما با علاقمندی از تماسگیری
شما با ما استقبال می کند . ما آدرس
های تماس با شما را در اختیار
هواداران حزب در ساحه مورد
سکونت تان قرار داده ایم . امید واریم
تا زمانی که این شماره شعله جاوید
(شماره چهاردهم) منتشر می گردد ،
آنها با شما از نزدیک داخل تماس شده
باشند .

است و هر دم با مشکلات و موانع نا
خواسته روبرو می شویم . ما یقین
داریم که شما درینمورد با ما تفاهم
خواهید داشت و مشکلات ما را درک
خواهید کرد . این گفته ما به این
مفهوم نیست که ما کم کاری های مانرا
توجیه کنیم ؛ بلکه فقط خواستیم دلیل
عمده در تاخیر انتشار شماره های
مختلف شعله جاوید را با شما در میان
بگذاریم .

پیروز باشید !

**

رفقای عزیز !

من هستم . من یک مانوئیست
اندونیزیایی می باشم . کشورم را وقتی
ترک کردم که رفقایم گرفتار گردیده و
به قتل رسیدند . بعضی از رفقایم مرا
کمک کردند که به ... بروم . در آنجا
من قادر شدم پناهندگی سیاسی ، ... و
تابعیت ... بگیرم در جستجوی
کمک و توجه رفقا از سراسر جهان
هستم . درین اواخر در ... هستم . در
آنجا دوستی را ملاقات کردم که از
افغانستان آمده بود . او در باره
تشکیلات شما برایم معلومات داد و من
علاقه گرفتم که در باره تشکیلات شما
بیشتر بدانم . وبسایت تشکیلات من
قرار ذیل است :

<http://groups.msn.com/brotherhoodofmao>

من کوشش می کنم گفتنی هایم را برای
جهانیان از طریق تماس بیشتر با

سرفراز و استوار باشید!

کنیم که درینمورد نیز کوشش به عمل
آورید . حتما از این
کوشش تان نتایج مثبتی خواهید
گرفت .

**

امید واریم شماره چهاردهم شعله
جاوید اولین شماره این نشریه نباشد
که در اختیار تان قرار بگیرد و قبل از
آن شماره یا شماره های قبلی را گرفته
باشید . ما آدرس الکترونیکی و
همچنان آدرس پستی شما را در
اختیار هواداران حزب در ساحه قرار
داده ایم تا با شما داخل تماس گردند .
اما در مورد وجه اشتراک شعله
جاوید :

رفقای عزیز! من رفیقی از ... هستم و
بسیار علاقه دارم که جریده حزب
کمونیست (مائونیست) افغانستان
(شعله جاوید) را بدست آورده و
مطالعه نمایم . از شما می خواهم که
یک نسخه نمونه شعله جاوید را در
اختیارم قرار دهید و در مورد نحوه
اشتراک در خارج برایم معلومات
دهید .

امید وارم که به زودی از شما بشنوم .
منتظر نامه و احوال تان هستم .

با تشکرات زیاد!
رفیق شما " ر . ج . " - 6 اکتوبر
2006

آدرس من :

یاد داشت : لطفا مرا ببخشید که نمی
توانم به دری بنویسم . من می توانم
دری را خوب بخوانم اما برایم خیلی
مشکل است که با آن بنویسم .

درینمورد علاوه از شما ، رفقا و
دوستان دیگری نیز پرسیده اند .
شعله جاوید در داخل افغانستان و
همچنان در خارج از کشور اساسا
مجانی پخش می گردد و وجه اشتراک
ندارد . مصارف مالی انتشار آن از
بودجه حزب و همچنان کمک های
مالی ویژه ای که رفقا و دوستان طبق
آمادگی و توان شان می پردازند ،
تامین می گردد . از این جهت ما تمامی
خوانندگان شعله جاوید ، منجمله خود
رفقای حزب ، را فرا می خوانیم که در
صورت توان از کمک مالی به شعله
جاوید مضایقه نکنند . این وضعیت
شامل حال شما نیز می شود . ما در هر
حال بعد از این شعله جاوید را برای
تان می رسانیم و تقاضای ما از شما
این است که طبق توان کمک مالی
ویژه تان را با نشریه به عمل آورید .
البته پرداخت کمک مالی اجباری نیست
و حد معینی برای حد اقل و حد اکثر آن
نیز معین نمی باشد . جمع آوری کمک

رفیق عزیز! درود بر شما!
خوشوقتیم که نامه شما را گرفتیم .
علاقمندی شما برای مطالعه جریده
شعله جاوید مایه تشویق ما است .
اینکه توانسته اید توان خواندن خط
دری را پیدا نمایید ، به شما شاد باش
می گونیم . یقینا برای کسانی مثل شما
که خط زبان مادری شان دارای الفبای
لاتینی است ، نوشتن به دری مشکل و
بلکه خیلی مشکل خواهد بود ، ولی
ناممکن نیست . ما به شما پیشنهاد می

**

سلام رفقا!

کجا شدین؟ هیچی دیده نمی‌شین؟
 نکته انتقادیون شما را خیلی به نقد
 گرفته اند که اینطور مصروف شده اید
 ؟ بهر حال همیشه در کار تان موفق
 و سربلند باشید . فقط یک سوال
 داشتم که می‌خواستم
 جواب آن داده شود و در پاسخ به نامه
 ها
 درج گردد .

بعضی از دوستان من می‌گویند که نام
 حزب کمونیست توسط شما غضب شده
 است . زیرا که شما خود را پیش
 داوران خط انقلاب می‌خوانید و ادعای
 کمونیست بودن را می‌کنید باید در
 برخورد با رفقا رویه نیک داشته
 باشید .

شاید سوال پیدا شود که چرا این سوال
 را می‌پرسم؟ بهر حال چند نفر از
 دوستان را می‌شناسم که به دنبال
 شعله جاوید براه افتادند اما در برخورد
 لفظی با ایشان به خشونت رفتار شده
 است .

آنها می‌گویند که اینها خود را
 کمونیست می‌دانند اما با قهر دیگران
 را سرکوب می‌کنند . این موضوع
 باعث می‌شود که در صدر حزب یعنی
 در هسته نفوذ کرده و
 خط رهبری را بدست آورند .
 لطفا رفتار تان را با رفقای که با شما
 هستند و به شما هوادار اند و یا کسانی
 که هنوز با شما نه پیوسته اند و خط

مالی به شعله جاوید از طریق کانال
 های ارتباطی با اعضا و هواداران
 حزب صورت می‌گیرد و نه از طریق
 کدام نمبر بانکی خاص . برای هر
 کمک کننده یک نمبر تعیین می‌گردد
 و همان نمبر در

لیست کمک کنندگان درج می‌شود .
 ما کوشش می‌کنیم که بعد از این لیست
 کمک های مالی به شعله جاوید را در
 هر شماره آن یکجا با نمبر های تعیین
 شده برای کمک کنندگان ، نشر کنیم ،
 تا از یکجانب رفقا و دوستان کمک
 کننده از رسیدن کمک های شان به
 مرجع مربوطه مطمئن شوند و از
 جانب دیگر رفقا و دوستان بیشتری
 برای کمک تشویق
 گردند .
 موفق و سر فراز باشید !

سلام!

لطفا مقداری مواد چاپی در مورد "
 حزب " را در اختیارم قرار دهید !
 آرزومند " ج . ر . "
 آدرس :

دوست عزیز!

آدرس شما را در اختیار روابط حزب
 در ساحه قرار داده ایم . امید واریم تا
 زمان انتشار بیرونی این سطور مواد
 مورد ضرورت بدسترس تان قرار
 گرفته باشد .
 موفق باشید !

شما را قبول ندارند در پاسخ به نامه
ها تشریح نمایید .

با تشکر !

" پیغام "

7 نوامبر 2006

رفیق عزیز سلام متقابل ما را بپذیرید .
اگر منظور تان از اینکه " هیچ معلوم
نمی شویم " این باشد که نشر شعله
جاوید برای چند ماه به تعویق افتاده
است باید بگوئیم که این امر نه در اثر
مصروفیت به جوابگویی به نقد یا نقد
های انتقادیون بلکه در اثر بروز
یکسلسله مشکلات نا خواسته دیگر به
وقوع پیوست . بهر حال امید واریم و
نهایت تلاش مان را خواهیم کرد که
دوباره به اینچنین تعویق هایی از بابت
نشر ارگان مرکزی حزب مواجه
نشویم . ولی با آنهم ممکن است
شرایط سخت افغانستان باز هم
مشکلاتی برای ما ایجاد کند و شعله
جاوید را نتوانیم در هر ماه منتشر
کنیم .

اما در مورد نفوذ در هسته رهبری یا
صدر حزب و بدست گرفتن خط رهبری
ما دقیقا متوجه منظور تان نشدیم .
همچنان در مورد اینکه کسانی می
گویند که ما نام حزب کمونیست را
غضب کرده ایم نیز دقیقا متوجه نشدیم
که مثلا چه کسانی حامل اصلی و یا
مستحق این نام بوده اند که ما این نام
را از ایشان غضب کرده ایم ؟ در مورد
اینکه کسانی به طرف شعله جاوید
جلب شده باشند ولی بعدا با برخورد

های خشن و سرکوب گرانه از جانب
حزب مواجه شده و دلسرد شده باشند
، نیز دقیقا نمی توانیم بطور مشخص
درک کنیم که منظور تان چه کسانی اند
؟ البته تا حال با کسانی مواجه شده ایم
که در این حد یا آن حد بطرف حزب
آمده اند ، ولی بنا به مشکلات
ایدئولوژیک - سیاسی و یا انضباط
ناپذیری تشکیلاتی ، یا خود از حزب
فاصله گرفته اند یا حزب از آنها
معذرت خواسته است .

ما کمونیست ها رک و راست و صریح
هستیم و افرادی را که بطرف ما می
آیند با نرم گویی و چرب زبانی نمی
خواهیم که با خود داشته باشیم .
صراحت لهجه و یا به قول مانوتسه
دون " رک و راست و صریح " بودن
، خصلت کمونیست ها است و بدون
بکار برد قاطع و پیگیر آن نه می توان
مواضع انقلابی رفقای خود را تعمیق
بخشید و نه نواقص و کمبودات شان را
نشانی و رفع کرد . کسانی که تاب
تحمل اینگونه برخورد های قاطع و
صریح رفیقانه را ، که بخشی از
مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی خطی
است ، نداشته باشند و آن را سرکوب
قهری قلمداد کنند ، در واقع تمایل شان
این است که با کمبودات شان سازش
شود و نواقص شان رک و راست و
صریح به روی شان آورده نشود .

از این جهت رویه نیک و رویه بد با
رفقا را اساسا باید با معیار های
ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی
سنجید و به ارزیابی گرفت و نه از
ظاهر به اصطلاح نرم و یا به اصطلاح
تند آن . برخورد و رویه نرم و ملایم

سربازی می خواهد و به عبارت دیگر کار سخت و مشکل و نهایت خشن است .

ما نمیتوانیم رفقای مان را بنا به اصطلاح عامیانه " یا الله و بسم الله " با خود نگه داریم . حزب اعضای سرباز و جانباز می خواهد ، اعضای که هر لحظه آماده جانفشانی و فداکاری باشند . نفس کار ما و راهی را که برگزیده ایم از ما طلب می نماید که با رفقای مان قاطع و رک و جدی برخورد نماییم و از آنها نیز جز این انتظاری نداریم . ما می توانیم " خوش بگوئیم و خوش بشنویم " ، ولی چنین برخوردی سودی بیار نمی آورد و در مواجهه با مشکلات عدیده مبارزاتی بی ثمری خود را به اثبات می رساند .

خلاصه اینکه برخورد قاطع و روشن و رک و راست با رفقا ضروری است و ما این نوع برخورد را به مفهوم برخورد خشن نمی گیریم . برخورد خشن برخوردی است که باید در حل تضاد میان ما و دشمن وجود داشته باشد . بنابراین ما نمی توانیم بپذیریم که کسانی بطرف ما آمده باشند و بعدا با برخورد های خشن سرکوبگرانه ما مواجه شده باشند و به همین خاطر از حزب فاصله گرفته و پی کار شان رفته باشند .

وقتی برخورد های لفظی پیش می آید باید

دید که دلیل آن چیست ؟ برخورد های لفظی بدون علت و دلیل بوجود نمی آید . وقتی برخورد لفظی میان دو طرف به وجود می آید باید دید که کدام

ولی مبتنی بر یک موضع غلط را در واقع باید یک رویه و برخورد محیلانه ضد انقلابی به شمار آورد و نه یک برخورد نیک و رفیقانه . همچنان یک رویه و برخورد مبتنی بر اصولیت انقلابی پرولتری ، ولو اینکه ظاهر نرم و ملایم نداشته باشد و به اصطلاح تند و تیز باشد ، را نمی توان اساسا یک رویه و برخورد بد به حساب آورد . منظور این نیست که هر موضوعی را باید تند و تیز مطرح کرد و در هر موردی به پرخاشگری پرداخت . تیز و تند مطرح کردن یک موضوع یا نرم و ملایم بمیان کشیدن آن اساسا یک موضوع سلیقه ای نیست بلکه موضوعی است که به مضمون خود موضوع مورد بحث مربوط است . اگر موضوعی از لحاظ مضمون خود تیز و تند باشد نا درست است که شما آنرا نرم و ملایم مطرح کنید ، همانطوریکه طرح یک " موضوع نرم و ملایم " بصورت تیز و تند نا درست و غلط است .

شما خود می دانید که حزب ما یک حزب

پارلمنتاریست نیست که تعداد اعضایش

را در روی کاغذ زیاد کند و از توده ها هم صرفا یک ورقه رای بخواهد . ما حزب جنگ خلق و به بیان مشخص تر حزب جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی هستیم . گرچه هنوز این جنگ را بر پا نکرده ایم اما با تمام توان مان برای برپایی آن تلاش می کنیم . پیشبرد مبارزات تدارکی برای برپایی جنگ نیز کمتر از جنگ نیست و

یکی از دو طرف مجادله ملامت است . معیار ملامتی افراد هم نادرستی گفته ها و عملکرد هایشان است و نه نحوه بیان شان که اگر نرم و چرب و گرم بود ملامت نیست و اگر تند و قاطع و جدی بود ملامت است .

اما در مورد اینکه می پرسید که : برخورد ما با کسانی که خط ما را نمی پذیرند و یا با آن مخالف هستند ، چگونه است ؟ مشکل است که یک جواب ساده ارائه کنیم . عدم پذیرش و مخالفت با خط حزب سطوح و درجات مختلف دارد . بدترین حالت آن دشمنی و خصومت است ؛ سطح دیگر اختلاف دوستانه است ؛ سطح دیگری هم می تواند اختلاف رفیقانه باشد و سطوح و درجات دیگری نیز می تواند مطرح باشند . ما هم طبعاً با دشمن دشمنی می کنیم ، با دوست دوستی و با رفیق هم رفاقت .

ما با کسانی که فکر می کنیم اشتباهها ما را دشمن می انگارند دشمنی نمی کنیم و سعی به عمل می آوریم که چنین کسانی را متوجه اشتباه و غلطی شان بنمائیم . ولی اگر علیرغم تلاش های مان باز هم برخورد های خصمانه آنها علیه ما دوام نماید ، طبیعی است نتیجه گیری کنیم که چنین کسانی نه از روی خطا و اشتباه بلکه بصورت قصدی و عمدی با ما دشمنی می ورزند .

خلاصه اینکه " ما در رفاقت متعهد و وفادار ، در دوستی قدر دان و صمیمی و در دشمنی بیگذشت و بیبرگشت هستیم . " بسی ! ما اینگونه هستیم و نمی

توانیم غیر از این باشیم .
کامگار و سر بلند باشید !

آقا یا خانم عزیز !

من ماه گذشته نامه ای برای تان ارسال کردم مگر تا حال جواب نامه ام را نگرفته ام . من می دانم که چیز های زیادی اتفاق می افتند و شما بسیار مصروف هستید . ولی من فکر می کنم این هم مهم است که نامه های هواداران جواب داده شوند .

در نامه ام من خود را معرفی کرده ام و یکبار دیگر خود را معرفی می کنم . اسم من " ف . " است و دانشجوی حقوق در ... هستم . پسری جوانی بودم که به ... آمدم و در حدود ده سال می شود که درینجا زندگی می کنم . در دو سال گذشته من سایت و نشریات شما را تعقیب کرده ام . در عین حال در حزب کمونیست ... هم فعال هستم . علاقه دارم با شما و ارتباطات تان در ... تماس داشته باشم . علاقه دارم با شما کار کنم و خدمت را به افغانستان انجام دهم .

طوری که می دانید ما در ... فرصت های خوبی داریم و باید از این فرصت ها برای تقویت در برابر دشمن استفاده کنیم . مردم افغانستان همین اکنون به ما ضرورت دارند . صرفاً نوشتن روزنامه و مجله کافی نیست . ما باید کار های بیشتری انجام دهیم تا مردم افغانستان را در مورد خود باورمند بسازیم . همچنان این نیز مهم است که ما پسران و دختران جوان افغان را

قابل درک خواهد بود اگر بگوئیم که شرایط افغانستان شرایط واقعی سختی است. در این کشور و جامعه ویران بعضا اتفاق می افتد که حل یک مشکل ساده که مثلا در کشور مورد سکونت شما کار چند ساعته می طلبد، روزها و حتی هفته ها وقت نیاز داشته باشد. بهر حال امید داریم تا زمانی که چشم تان به این سطور می افتد رفقای آن دیار با شما تماس گرفته باشند. ما قبلا آدرس شما را به آنها داده ایم. تنظیم جزئیات روابط برعهده آن رفقا و خود شما است. به هر طریقی که میتوانید آنرا را بصورت موثر تنظیم و برنامه ریزی کنید.

در مورد ضرورت کار در میان جوانان کاملا با شما موافقیم. پس از اینکه روابط تان با رفقای آن دیار برقرار گردید، از طریق آنها در جریان برنامه های کار در میان جوانان قرار خواهید گرفت. امید داریم موفقیت های روز افزون در این مسیر مبارزاتی داشته باشید. کامگار باشید!

بطرف شناخت از اهداف کمونیستی جلب نمائیم. حقیقت این است که این جوانان بطور اتوماتیک گرد نمی آیند. ما باید با آنها صحبت نمائیم و جوانب مثبت جنبش مان را به آنها نشان دهیم.

ما برای برقراری این تماس ها به شما ضرورت داریم. طوریکه من می دانم تعداد زیادی از افراد نسل جوان افغان و دارای تحصیلات عالی وجود دارند که می خواهند کار کنند و در باره مارکسیزم، لنینیزم و مائوئیسم بیاموزند. اما آنها ضرورت به سازماندهی دارند. من یکی از همین افراد جوان هستم که خواهان کار مشترک با شما اند. می خواهم در تماس با شما و دوستان تان در ... قرار بگیرم (اگر در ... باشد بهتر است)

به انتظار دریافت هر چه زود تر جواب تان.
رفیق صادق شما " ف. " -- 11
نوامبر 2006
آدرس من در ... :

**

ضمن عرض سلام و تقدیم احترامات! بنده یکی از خوانندگان جریده شعله جاوید می باشم. سوالاتی دارم که امید است در بخش پاسخ به نامه های جریده خویش جوابات آنها را تحریر بدارید.

رفیق عزیز! درود بر شما!
از بابت دیر جواب دادن به نامه های تان نهایت متاسفیم. طوریکه می دانید شماره چهاردهم شعله جاوید بعد از تاخیر سه - چهار ماهه منتشر گردیده است. دلیل این تاخیر مشکلات ناخواسته ای بوده اند که در افغانستان با آن ها مواجه شدیم. یقینا برای تان

تولید سهیم اند و جمعیت اضافه از یک میلیارد انسان در آن ها زندگی می کنند. اما در کشور های عقبمانده مستعمره و نیمه مستعمره چون نیپال و افغانستان احزاب کمونیست وجود داشته و عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشند. آرزو مندم تا پاسخ سوالاتم را به نشر بسپارید.

قبلا از لطف شما سپاسگزارم.

" "

25 عقرب 1385

رفیق عزیز! سلام های متقابل ما را بپذیرید.

ارائه پاسخ مناسب به سوالات شما مستلزم بحث مفصلی است که پرداختن به آن در صفحات پاسخ به نامه ها مقدور نیست. ولی علیرغم این محدودیت سعی خواهیم کرد تا آنجائیکه ممکن باشد نکات اصلی بحث را درینجا مطرح کنیم.

برنامه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان با تکیه بر تجربه انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین و تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا "، جمع بندی ذیل را از مشی انقلاب پرولتاری در دوران ساختمان سوسیالیزم و چگونگی پیشبرد مبارزه بخاطر جلوگیری از احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی به عمل آورده است.

" 1 - انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب مداوم است که از زمان تصرف

سوال اول: چرا در کشور شوروی از پیروزی انقلاب اکتوبر تا مرگ استالین و پشت سر گذاشتن جنگ جهانی دوم و آن هم به نفع اردوگاه سوسیالیستی حزب کمونیست شوروی 37 سال قدرت سیاسی را بدست داشت و بعد از مرگ استالین و گرفتن قدرت توسط خروشچف حزب کمونیست شوروی تبدیل به یک حزب رویونیست می شود در حالیکه ده ها هزار نفر عضو حزب که از مشی لنین و استالین دفاع می کردند؛ چه شد که همه از خروشچف و دار و دسته اش پیروی کردند و کشور شورا ها و اردوگاه سوسیالیزم به یک قدرت سوسیال امپریالیستی تبدیل شد؟ و هکذا در چین به عین شکل کشوری که انقلاب را به پیروزی رسانید و سال ها قدرت سیاسی را در دست داشت و بعد هم انقلاب کبیر فرهنگی را پشت سر گذاشت، بعد از مرگ مانو به یک کشور رویونیستی تبدیل گردید، در صورتیکه صد ها هزار عضو حزب کمونیست داشت.

سوال دوم: اینکه بعد از مرگ استالین در شوروی و بعد از مرگ مانو در چین چرا دوباره در این دو کشوری که سال ها احزاب کمونیست داشته و صد ها هزار عضو و هزار ها نفر کدر داشت بعد از مرگ رهبران کمونیست شان احزاب کمونیست تشکیل نشد و تا امروز هم احزاب کمونیست در این دو کشور وجود ندارد. در صورتیکه هر دوی این کشور ها از جمله کشور های صنعتی جهان به شمار می روند و میلیون ها کارگر در این دو کشور در

حزب کمونیست متمرکز می‌گردد و باعث سر بلند کردن ستاد بورژوازی از داخل حزب می‌گردد. در طول دوره انقلاب سوسیالیستی، چنین ستاد هایی بار بار سر بلند می‌نمایند و برای احیای سرمایه داری تلاش می‌کنند. حزب از طریق مبارزه علیه این ستاد ها و سرنگون کردن بار بار شان است که می‌تواند خصلت سوسیالیستی پیشرونده جامعه و انقلاب را حفظ نماید و همچنان خصایل انقلابی خود، دولت سوسیالیستی و کل جامعه را پیوسته ارتقا و گسترش دهد. از این جا است که بر پایی انقلابات فرهنگی متعدد در جامعه سوسیالیستی ضرورت می‌یابد. بدون پیشبرد مداوم و پیوسته این مبارزه، فساد و گنبدگی در درون حزب بیشتر و بیشتر می‌گردد و خطر قلب ماهیت حزب و خطر سرنگونی انقلاب بروز می‌نماید.

2 - برقراری مالکیت های دولتی و مالکیت های جمعی زحمتکشان حتی در سطح کل جامعه، به مفهوم نابودی کامل مناسبات سرمایه دارانه نیست. سیستم مبادله کالایی و رواج پول، عملکرد قانون ارزش و حق بورژوازی، تضاد میان سطح در آمد افراد، تضاد میان کار فکری و جسمی، شهر و ده، دهقان و کارگر، زن و مرد، آن جوانی از مناسبات سرمایه دارانه اند که برای مدت طولانی در جامعه سوسیالیستی باقی می‌مانند و به فوریت و با یکی دو ضربه کاری از میان نمی‌روند. انقلاب باید پیوسته بر مسایل مربوط به این تضاد ها فایق آید و آنها را در جهت تکامل پیوسته

قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ساختمان اولیه سوسیالیزم تا رسیدن به جامعه کمونیستی باید پیوسته ادامه یابد. جامعه سوسیالیستی یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیزم است و طبقات و مبارزه طبقاتی در این جامعه وجود دارد و موتور محرکه تکامل آن است. مصادره مالکیت های طبقات استثماری و شکلهای نوین آنها در مالکیت های عمومی دولتی و یا مالکیت های جمعی زحمتکشان، صرفا شکل بسیار ابتدایی مالکیت اجتماعی محسوب می‌گردد. این مالکیت های سوسیالیستی، مالکیت های اجتماعی اعتباری است و به اعتبار سوسیالیستی بودن دولت و رهبری پرولتری بر آن، مالکیت های اجتماعی محسوب می‌گردند. اگر ماهیت سوسیالیستی دولت و پرولتری بودن حزب رهبری کننده دولت یعنی حزب کمونیست، عوض شود، مالکیت های مذکور تغییر ماهیت می‌دهند و به مالکیت های سرمایه دارانه مبدل می‌گردند. مالکیت اجتماعی حقیقی فقط در جامعه کمونیستی می‌تواند به وجود آید، یعنی جامعه ای که دیگر دولت در آن نمی‌تواند موجودیت داشته باشد.

در جامعه سوسیالیستی، حزب کمونیست به مثابه حزب سیاسی بر سر قدرت، به تبلور تمامی تضاد های این جامعه در حال گذار تبدیل می‌گردد. از این جهت است که تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی یعنی تضاد عمده این جامعه، در درون

فرهنگی، بلکه تأثیرات منفی سیاسی و اقتصادی نیز بر سطح کل جامعه وارد نمایند و برای زمینه سازی احیای سرمایه داری خدمت کنند.

4 - موجودیت نظام امپریالیستی در جهان، فشارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی عدیده ای را بر جامعه سوسیالیستی وارد می نماید. این فشارها صرفاً به خطر تهاجم و تجاوز نظامی از بیرون محدود نمی گردند و در اشکال متعدد خود، عوامل منفی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه سوسیالیستی را تقویت می نمایند. اگر پیشروی انقلاب در سطح جهانی باعث جلوگیری و یا حد اقل تضعیف این تأثیرات منفی نگردد، عاقبت می تواند به نحو موثری در سرنگونی انقلاب و احیای سرمایه داری نقش بازی نماید. یک انقلاب پیروزمند حیثیت یک پایگاه انقلابی برای انقلاب جهانی پرولتری را دارا می باشد. اگر این پایگاه انقلابی نتواند در متن پروسه پیشرونده انقلاب جهانی تحکیم و گسترش یابد و برای مدت طولانی منفرد باقی بماند، عوامل منفی ارتجاعی سرنگون کننده در درون آن رشد می نماید و می تواند خطر واژگونی برای انقلاب را به وجود آورد. کمک به رشد و گسترش انقلاب جهانی توسط یک انقلاب پیروزمند، صرفاً کمک انترناسیونالیستی به دیگران محسوب نمی گردد، بلکه وجه مهمی از مبارزه برای بقا و پیشروی خود آن انقلاب را نیز در بر می گیرد. " (برنامه حزب کمونیست

سوسیالیزم و حرکت بسوی کمونیزم حل و فصل نماید و این تضادها را پیوسته به سوی حل نهایی سوق دهد. چنانچه انقلاب بنا به هر دلیل تنوریک و عملی و یا داخلی و خارجی، از این حرکت مداوم پیشرونده بازماند و در جا زند، خطر رشد عوامل سرمایه دارانه در جامعه بیشتر می گردد و زمینه های عینی احیای سرمایه داری بیشتر و بیشتر میگردد.

3 - جوانب مختلف روبنای فکری و فرهنگی بازمانده از دوران قبل از انقلاب، به درجات و سطوح مختلف و برای مدت طولانی در جامعه سوسیالیستی به حیات خود ادامه می دهند و بصورت خود بخودی از میان نمی روند، بلکه فقط می توانند طی یک مبارزه طولانی و پیوسته به سوی نابودی سوق داده شوند. از جانب دیگر به همان میزانی که جوانب گوناگون مناسبات سرمایه دارانه در جامعه سوسیالیستی موجود باشند، روبنای فکری و فرهنگی ارتجاعی و ضد انقلابی در خود جامعه سوسیالیستی نیز از پایه مادی برخوردار است. بناء حفظ خصالت سوسیالیستی انقلاب و تضمین پیشروی آن، مستلزم مبارزه دوامدار در عرصه روبنا، نه تنها در عرصه سیاست، بلکه در عرصه های فکری، فلسفی، فرهنگی و غیره نیز هست. اگر این عرصه های مبارزاتی نا دیده گرفته شوند و یا حتی اهمیت لازم به آنها داده نشود. افکار و عقاید و فرهنگ و سنن ارتجاعی می توانند رشد کنند و نه تنها تأثیرات منفی

عموم خلقی " ، " دولت عموم خلقی
" و " دموکراسی عموم خلقی "
گردید .

طرح و تطبیق " جبهه واحد ضد
فاشیزم " به عنوان یک جبهه کاملاً
فراگیر بین المللی برای کمونیست های
تمامی کشور ها ، بر محور مطلق
سازی دفاع از شوروی ، تا آنجائی که
انحراف رفت که همه کمونیست ها
ملزم شدند که همسو و هماهنگ با
امپریالیست های امریکایی و انگلیسی
و فرانسوی علیه فاشیزم بجنگند . حتی
کمونیست های هند دوش به دوش
امپریالیست های انگلیسی که هند را
در اشغال داشتند ، در جنگ علیه
فاشیزم داخل شدند . بالا تر از آن
الزامات حفظ " جبهه واحد ضد فاشیزم
" و " دفاع از شوروی " آنقدر مطلق
ساخته شد که کمینترن در سال 1943
منحل گردید . شوروی هماهنگی با
قدرت های امپریالیستی فاتح جنگ
جهانی دوم را حتی بعد از ختم جنگ
نیز قویاً مد نظر می گرفت . در واقع
این قدرت های فاتح جنگ جهانی ، به
شمول شوروی ، بودند که برای حفظ
نظم جهانی بر آمده از درون جنگ
جهانی دوم و بر مبنای حق " ویتو "
برای این قدرت ها ، " سازمان ملل
متحد " و " شورای امنیت " آنرا
بنیان نهادند .

شوروی نه تنها در سال 1948 با
تشکیل

دولت صهیونیستی اسرائیل در سر
زمین فلسطین موافقت کرد ، بلکه در
معضله کوریا نیز از رویارویی با
امپریالیست های امریکایی شانه خالی

(مانوئیست) افغانستان - بخش
اوضاع جهانی و جنبش جهانی
کمونیستی)

این جمع بندی مبتنی بر تجارب انقلاب
شوروی ، انقلاب چین و به ویژه
انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین
است . درینجا به موارد مشخصی در
رابطه با انقلاب شوروی و انقلاب چین
و همچنان انقلاب فرهنگی چین نظر
می اندازیم :

در مورد انقلاب شوروی :
اشتباهات ، نواقص و کمبودات
تئوریک و عملی زیادی در طول حیات
تقریباً چهل ساله انقلاب شوروی رو
نما گردید و زمینه های زیادی برای
رشد رویزیونیسم در داخل حزب
کمونیست شوروی به وجود آورد . نا
درست است اگر بگوئیم که بعد از
مرگ استالین دفعتاً رویزیونیست ها بر
سر کار آمدند و سوسیالیسم را در
شوروی سرنگون
کردند .

وقتی در شوروی سرمایه داران و
فئودالان به نفع مالکیت های دولتی و
مالکیت های جمعی زحمتکشان خلع
مالکیت شدند ، استالین تحلیل کرد که
در شوروی دیگر طبقات استثمارگر
وجود ندارد و این جامعه مرکب از
کارگران ، دهقانان و روشنفکران یعنی
طبقات خلقی ای است که مناسبات فی
مابین شان مبتنی بر استثمار طبقاتی
نیست . این تحلیل و نتیجه گیری نا
درست درطول مدت زمانی تقریباً دو
دهه بعد از مطرح شدن ، زمینه ساز
بعدی ایجاد و تطبیق تئوری های
رویزیونیستی خروشچفی یعنی " حزب

شامل می شد. البته ناگفته نماند که در مورد امتیازات افسران اردو و کلا ساختمان اردوی انقلابی، انقلاب شوروی در مقایسه با انقلاب چین از همان آغاز دچار اشکالات معینی بود. گر چه اصولاً حزب کمونیست شوروی از همان ابتدای انقلاب با موضوع "مسئولیت فردی" متخصصین در اداره موسسات تولیدی چندین مرزبندی روشن نداشت، ولی در ابتدای انقلاب و در طول سال های دهه بیست و سال های اول دهه سی وسیعاً بر بسیج توده های کارگر و زحمتکش اتکا صورت می گرفت. اما پس از به پایان رسیدن پروسه خلع مالکیت از سرمایه داران و زمینداران سابق، موضوع بسیج توده های کارگر و زحمتکش، در طول دهه سی، نه تنها در پروسه تولید بلکه در مسایل سیاسی و اداره امور جامعه نیز، به تدریج کمرنگ تر و کمرنگ تر شده و در ایام نزدیک به جنگ جهانی دوم، در جریان جنگ و در سال های بعد از جنگ، گرایش یکجانبه بطرف افزایش تولید به شدت تقویت گردید. این امر زمینه ساز طرح و تطبیق فرمولبندی رویزیونیستی بعدی یعنی "مسئولیت فردی" متخصصین در اداره موسسات تولیدی و کاهش نقش کارگران در جریان تولید به تولید کنندگان و مزد بگیران صرف، گردید.

در واقع مرگ استالین "تیر خلاص" برای سوسیالیسم در شوروی بود و قبل از آن، جوانب مختلف فساد رویزیونیستی در همه منافذ جامعه شوروی رخنه کرده بودند و زمینه

کرد. در این معضله سرنوشت کمونیست ها و سرنوشت مبارزات آنها در میان بود. شوروی می توانست با استفاده از حق ویتو در "شورای امنیت سازمان ملل متحد" جلوشکر کشی امپریالیست های امریکایی به کوریا را بگیرد. اما نماینده شوروی در "سازمان ملل متحد" صرفاً به عنوان اعتراض جلسه "شورای امنیت" را ترک گفت و در واقع به امپریالیست های امریکایی فرصت داد که طرح لشکر کشی اش به کوریا را بدون مانع در "شورای امنیت سازمان ملل متحد" به تصویب برساند. در چنین حالتی بود که انقلاب چین در همان نخستین روز های پیروزی خود ناگزیر شد طرح اعزام داوطلبان چینی برای مقابله با تجاوز امپریالیست های امریکایی بر کوریا را رویدست بگیرد.

با چنین سابقه ای از سیاست ها و عملکرد های حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی بود که وقتی خروشچف طرحات رویزیونیستی "همزیستی مسالمت"، "رقابت مسالمت آمیز" و "گذار مسالمت آمیز" خود را مطرح کرد، با مخالفت ملموسی در درون حزب کمونیست شوروی مواجه نشد.

"جبهه واحد ضد فاشیسم" در سیاست های داخلی شوروی نیز انعکاسات نسبتاً برجسته ای داشت و حرکت هایی از قبیل امتیاز دهی به ناسیونالیسم روسی و مراجع مذهبی و همچنان باب ساختن وسیع امتیازات افسران عالیرتبه در اردوی شوروی و غیره را

های خوبی برای رسیدن به راس قدرت برای رویونیست ها فراهم گردیده بود .

در مورد انقلاب چین :

در چین وضعیت به گونه دیگری به جریان افتاد . مانوتسه دون و جناح انقلابی حزب کمونیست چین با بروز علنی رویونیسم در شوروی و مسلط شدن آن بر حزب کمونیست شوروی ، تبدیل شدن حزب کمونیست شوروی به یک حزب رویونیست و تبدیل شدن دولت شوروی سوسیالیستی به یک دولت سوسیال امپریالیستی ، خطر را تشخیص دادند و نه تنها در سطح بین المللی به مبارزه علیه رویونیسم مدرن شوروی دست زدند ، بلکه مبارزات ضد رویونیستی در داخل چین را نیز بطور محکمی بدست گرفته و به جلو سوق دادند و به سطح تکامل یافته انقلاب فرهنگی رساندند .

قبل از انقلاب فرهنگی گرایشات رویونیستی نسبتاً نیرومندی در جریان گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی ، در مخالفت علیه جنبش سوسیالیستی " جهش بزرگ " تحت عنوان عقب مانده بودن نیروهای مولده در چین و ضرورت تحکیم انقلاب دموکراتیک نوین بروز کرد . بعد ، در جریان مبارزه علیه رویونیسم مدرن و در جریان ساختمان سوسیالیسم در چین ، رویونیست ها به رهبری لیوشاچی ، تین هسیانوپینگ و غیره که وسیعاً مراجع قدرت در حزب و دولت را در دست داشتند ، قد علم کرده و به مقاومت علیه ساختمان سوسیالیسم

دست زدند . این مقاومت آنقدر نیرومند بود که مانوتسه دون قبل از انقلاب فرهنگی در رهبری حزب به اقلیت افتاد . او برای پیشبرد مبارزه ناچار شد از پیکنگ خارج شده و به شانگهای برود و از آنجا جنبش توده یی علیه رهروان سرمایه داری را دامن بزند .

جنبش توده یی عظیمی که در انقلاب فرهنگی براه افتاد و پیش رفت ، برای مدت زمانی تقریباً یک دهه جلو احیای سرمایه داری در چین را گرفت و ضربات سختی بر دارو دسته های رویونیستی مثل دار و دسته لیوشاچی و دار و دسته تین هسیانوپینگ وارد نمود . اما در جریان این انقلاب تنها خط مانوئوئود که عملکرد داشت . این خط تا حد معینی ، تا قبل از کنگره نهم حزب بطور برجسته ای ، با خط لین پیانو در هم می آمیخت و در عین حال تأثیرات سنتریزم چونن لای نیز با آن مخلوط می شد . مادامی که مخالفت لین پیانو علیه مانوتسه دون تا حد دسیسه چینی علیه مانوتسه دون تکامل کرد و چونن لای در خنثی کردن این دسیسه نقش مرکزی بازی نمود ، نقش سنتریزم چونن لای بسیار برجسته شد . از جانب دیگر بروز توطئه لین پیانو شدیداً روی روحیه توده ها تأثیرات منفی وارد نمود و امکان بسیج وسیع توده ها در کوتاه مدت را از میان برد . امواج عظیم توده یی انقلاب فرهنگی فروکش کرد و جوانان شورشی مجدداً به کارخانه ها و مزارع اعزام شدند تا گویا امر تولید را پیش ببرند . چونن

لای در واقع موفق شد تین هسیانوپینگ و سائر رویونیست ها را در اوائل سال های هفتاد دوباره به مراجع قدرت برگرداند . درست در همین زمان فشار سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیست ها بالای چین بیشتر و بیشتر شد و خطر حمله آنها بالای چین به وجود آمد . نظر تقسیم بندی سه جهاتی در حزب کمونیست چین به وجود آمد و رویونیست ها حتی در همان زمان حیات مانوتسه دون آنرا تا سرحد " استراتژی و تاکتیک پروولتاریای بین المللی " ارتقا دادند . تین هسیانوپینگ به عنوان نماینده عالیرتبه دولت چین در مجمع عمومی " سازمان ملل متحد " در سال 1973 علنا و به نحو فرمولبندی شده ای این تئوری را مطرح نمود . قبل از آن مناسبات چین با امریکا بهبود یافت و چین توانست موقعیتش را در " سازمان ملل متحد " احراز نماید . مناسبات و روابط بین المللی چین با کشور های خارج وسیعا بر مبنای تقسیم بندی سه جهانی شکل گرفت و روابط حسنه ای با مرتجعین به اصطلاح جهان سوم به وجود آمد .

در این دوره مانوتسه دون و جناح انقلابی در حزب کمونیست چین مجبور شدند دوره ای از مبارزات ایدئولوژیک را به راه بیندازند که ثمره آن شکل گیری " گروه شانگهای " بود . اما تحت تاثیر تمامی مسائل متذکره فوق و در عین حال فروکش کردن نسبی مبارزات ضد امپریالیستی در کشور های تحت سلطه و مبارزات انقلابی در کشور های امپریالیستی و همچنان

تشدید تضاد میان دو بلوک امپریالیستی رقیب یعنی بلوک ناتو و وارسا ، جناح انقلابی در حزب کمونیست چین آنقدر تضعیف و جناح رویونیست ها آنقدر قدرتمند شده بودند که بر سر جانشینی مانوتسه دون به نحوی بر سر یک فرد بینابینی یعنی هواکوفینگ سازش کردند . بعد از مرگ مانوتسه دون ، هواکوفینگ نقش محیلانه ای در سرکوب جناح انقلابی یعنی جناح " چهار نفر " بازی نمود . او به نام مانوتسه دون و به نام دفاع از مانوتسه دون و انقلاب فرهنگی علیه " چهار نفر " دست به کودتا زد و آنها را گرفتار و زندانی کرده و به محاکمه کشاند . مقاومت رهبران جناح انقلابی حزب در درون زندان ، به ویژه مقاومت چیان چین و چان چون چیانو ، مقاومت برجسته و جانانه ای بود . همچنان دسته های میلیونی گارد های سرخ و توده های وسیع مردم در سراسر چین دست به مقاومت زدند ، اما مقاومتی که رهبری اش را از دست داده باشد و رهبری جدیدی نیز نیافتاده باشد نمی تواند به پیروزی برسد و عاقبت سرکوب میشود .

بطور خلاصه باید بگوئیم که حزب کمونیست چین صرفا حزب مانوتسه دون نبود ، بلکه حزب لیوشانوچی ، حزب تین هسیانوپینگ ، حزب لین پیانو و حزب چونن لای نیز بود . تا زمانی که مانوتسه دون زنده بود جناح انقلابی یا بصورت قاطع و یا بصورت لریزان برتری داشت ؛ اما بعد از مرگ مانوتسه دون ، جناح انقلابی با

استثمارگران جدید مبدل نمود و از جانب دیگر سردرگمی عمیق و وسیعی در میان توده های کارگر و زحمتکش به وجود آورد .

مثلا کارگر چینی جوان امروز که بعد از انقلاب فرهنگی به دنیا آمده است ، مانوتسه دون را فقط همینقدر می شناسد که رهبر گذشته چین بوده و سزوار احترام است و میتوان گاهی بر سر جنازه مومیایی شده اش رفته و ادای احترامی برایش به عمل آورد .

تا حال کوشش های معینی توسط حلقه هایی از انقلابیون کمونیست ، هم در شوروی سوسیال امپریالیستی و هم در چین رویزیونیستی برای متشکل شدن به عمل آمده اما این کوشش های مکرر بنا به عواملی که در فوق بر شمرديم با شکست مواجه شده است . بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی ،

بقیای " حزب کمونیست شوروی " در روسیه در چند حزب متشکل گردیده اند که هیچکدام خط انقلابی درست ندارند و بخصوص با میراث انقلابی مانوتسه دون یکلی بیگانه اند . در جریان حرکت های توده یی زمان گرباچوف در اروپای شرقی تلاش هایی برای پیوند با این جنبش ها از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عمل آمد ، اما موثریت ملموسی نداشت . در نتیجه در پهنه تمامی قلمرو شوروی سوسیال امپریالیستی سابق ، کشور های عضو پیمان وارسا و کشور های وابسته به آن ، حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان ،

رهبران نوبرخاسته اش (چهار نفر و رهبران رده های پائین تر مرتبط با آنها) در مقابل رهبران قدیمی تر و به اصطلاح دارای اتوریتته و سوابق نیرومند تر که خط رویزیونیستی و سنتریستی اتخاذ نموده بودند ، به زانو در آمد و شکست خورد .

تنوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نتوانست در حزب کمونیست چین همه گیر شود ، بلکه این تنوری صرفا به جناح انقلابی تعلق داشت . به همین جهت بود که رویزیونیست ها بعد از کودتا و سرکوب رهبران جناح انقلابی و توده های تحت رهبری شان ، شعارچهار مدرنیزاسیون در چین را مطرح کردند و بصورت بسیار حساب

شده ای مناسبات استثمارگرانه در

سراسر چین را احیا کردند . دو عامل را می توان هم در شوروی و هم در چین به عنوان عوامل اصلی در جلوگیری از تشکیل احزاب کمونیستی نوین ، بعد از سرنگونی انقلاب در آن کشور ها ، به حساب آورد . یک عامل ، استبدادی بود که بعد از سرنگونی انقلاب در این کشور ها تحت نام دولت سوسیالیستی حاکم شد . عامل دیگر که در واقع مهم تر از عامل اولی می تواند محسوب گردد ، تبدیل شدن کل رهبری و بدنه حزب بر سر اقتدار (در مورد شوروی) و یا حد اقل بخش عمده آن (در مورد چین) به استثمارگران توده ها و صاحبان امتیاز جدید در جامعه بود . این عامل از یکجانب کمونیست های سابق را به

یگانه حزب موجود مارکسیست-لنینیست-مانونیست است . جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یکی از وظایفش را کمک به تشکیل احزاب کمونیست (م ل م) در کشور هایی که چنین حزبی ندارند ، قرار داده است . طبیعی است که این مسئولیت قبل از همه متوجه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان به عنوان یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . اما ما متأسفانه تا حال حتی تا سرحد یافتن و یا ایجاد یک هسته کمونیستی و یا پیوند با کدام هسته تشکیل شده ، در کشور های همسایه و هم زبان تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان نیز نتوانسته ایم به این مسئولیت مان رسیدگی نمائیم . امید داریم بتوانیم در آینده گامهای حد اقلی درین راه برداریم .

بقیه از صفحه (64)

دموکراتیک گردن بگذارند و این گردن نگذاردن درست است بلکه باید شورش کرده و این قوانین را عوض کنند . این کار درست است . مردم نباید به قوانینی که علیه شان و انسانیت شان است گردن بگذارند . مردم فقط باید به قوانینی گردن بگذارند که خودشان برقرار کرده اند و نماینده منافع شان است . در اینجا در نیپال مردم نیپال حق دارند که قانون سلطنتی کشور را عوض کنند و سپس به قانون خلق گردن بگذارند . شبح این واقعه سناتور اسپکتر را سخت هراسان کرده است . اما این اولیه ترین حق دموکراتیک

مردم است . مردم این دموکراسی را نیاز دارند . مستشاران امریکائی کشته و مرده آتند که به اینجا بیایند و برای ما در مورد دموکراسی سخنرانی کنند . آنان بر اساس آرزوها و تصمیمات چند سیاستمدار ، کشورهای دنیا را یکی پس از دیگری به آتش می کشند و آنگاه دور دنیا راه افتاده و در مورد دموکراسی سخنرانی میکنند . هر کس که قوه اندیشیدن مستقل دارد به دموکراسی آنان می خندد .

زندانی کردن فیصدی قابل ملاحظه ای از مردان رنگین پوست (سیاهان) ، استثمار کردن و لگد مال نمودن حقوق میلیون ها کارگر لاتینی که بردگان اقتصاد شما می باشند ، لغو حق سقط جنین زنان ، ممنوع کردن پژوهش های علمی به نفع رواج آموزه های مسیحی ، بیرون کردن و تعقیب معلمان و استادان دانشگاه و دانشمندانی که با این پروژه همراهی نمی کنند - این است دموکراسی کشور شما آقای سناتور . کدام انسان ترفیخواه دیوانه ایست که خواهان این دموکراسی باشد ؟ آیا مانونیست ها باید سلاح بر زمین بگذارند که به این نوع دموکراسی گردن بگذارند ؟

حال بیایید به واقعیات بنگریم تا بفهمیم تروریست کیست ؟ چه کسی دارنده ابزار و آلات ترور و شهوت استفاده کور و بدون تبعیض آن علیه تمام کره زمین است ؟ هر کودکی که به اخبار تلویزیون نگاه کند می تواند به این سوال جواب دهد . آقای سناتور ، در این بازی هیچکس نمی تواند با کشور شما مقابله کند ، حتی همتایان صنعتی

شما با ایدئولوژی کمونیست ها حتما مشکل دارید . زیرا ایدئولوژی کمونیزم یعنی از بین بردن استثمار انسان ها توسط انسانهای دیگر و تمام موجودیت امپریالیزم بر استثمار انسان ها توسط انسان های دیگر بنا شده است . نظام سرمایه داری شما عاشق آن است که همه و هر رابطه میان انسانها را تبدیل به رابطه کالائی ، رابطه خرید و فروش ، کند . شما حتا تغییر و دگرگونی سیاسی در نیپال را می خواهید تبدیل به یک کالای قابل معامله کنید . در این راستا ، در ازای خیانت به دستاوردها و سربلندی خلق های نیپال ، " کمک های مالی " امریکا را پیشنهاد می کنید . سناتور ! بیانید و صادق باشید! به دنیائی که ساخته اید نگاه کنید : دنیائی است که فقط بر اساس حرص و آز و نابودی زندگی انسان و کره خاکی ما می تواند کار کند . شما مجبور هستید با ایدئولوژی و برنامه کمونیستی که می خواهد دنیائی تماما متفاوت از این جهنم را بنا کند ، مشکل داشته باشید .

یکی خواندن مانویست ها و

حزب الله لبنان

سناتور اسپکتر بعنوان استدلالی در مورد اینکه اردوی رهائی بخش خلق باید خلع سلاح شود تا مانویست ها وارد حکومت شوند ، مثال لبنان و حزب الله لبنان را می زند . او می گوید : " آنها {حزب الله} یک اردو در داخل اردوی دیگر درست کرده و اردوی لبنان را تضعیف می کنند . به این دلیل است که در آنجا جنگ شده . فکر می کنم این مثال برای نیپال هم

تان . چقدر این حرف مانو عمیق و منطبق بر واقعیت است که گفت : امپریالیست ها دنیا را به آتش می کشند ، اما وقتی مردم یک شمع روشن می کنند فریادشان به هوا می رود ! مردم سراسر جهان ، از نیویارک تا دهلی جدید و پکنگ و غیره ، بطور دموکراتیک و در خیابان ها ، حکم خود را در مورد اینکه تروریست کیست ، صادر کرده اند . ترور یعنی وحشت انداختن در دل های مردم و آفریدن دهشت . آیا بهتر نیست بپرسیم مردم نقاط مختلف دنیا از کی بیشتر از همه وحشت دارند : از ارتش امریکا و ماشین جنگی آن یا از ارتش رهائی بخش خلق در نیپال ؟ مردم از کی می ترسند و به کی عشق دارند؟ این یک معیار بسیار مهم در جواب به این سوال است که کدام ارتش تروریست است . مردم و رابطه با مردم معیار جواب است و نه آرزوهای قلبی سناتورهای امریکائی . از زن عراقی بپرسید اگر امکانش را داشت مدال ترور را بر سینه کدامین ارتش سنجاق میکرد ؟

آقای اسپکتر می گوید با کمونیست بودن مانویستها مشکلی ندارد و اضافه می کند که : " ما قبلا با خیلی از کمونیست ها معامله کرده ایم . " اولاً ، نمی دانم منظور وی از " معامله کرده ایم " چیست . آیا منظورش قتل عام صدها هزار کمونیست در اندونیزیا در سال های 1960 است ؟ یا کودتای خونین سازمان سیا در چیلی علیه حکومت آئنده که بطور قانونی انتخاب شده بود ؟ در هر حال آقای سناتور ،

عام میشود ، دچار چه درجه از ترور و وحشت است . این است کارنامه امریکا در زمینه دولت سازی در شرق میانه .

اردوی رهائی بخش خلق در نیپال درست نقطه مقابل این اردوهاست . این اردو توسط دختران و پسران انقلابی خلق نیپال ، یعنی رزمندگانی که سالیان دراز علیه سلطنت و برای ایجاد یک کشور دموکراتیک نوین مبارزه کرده اند ، به وجود آمده است . آنان برای دست یافتن به این هدف مجبور شدند دست به جنگ خلق بزنند . از آنجا که این اردو توسط خود مردم بنا شد ، جنگ خلق را با سلاح های ابتدائی و حقیر محلی آغاز کرد و نه با موشک .

میان اردوی رهائی بخش خلق نیپال با حزب الله لبنان زمین تا آسمان تفاوت است . اردوی رهائی بخش برای یک برنامه اجتماعی مبارزه میکند که زنجیرهای اسارت توده های مردم را یک به یک پاره میکند . اردوی رهائی بخش خلق متشکل از توده های تحت ستمی است که قدرت را از دست ستمگران خود میرباید تا این قدرت را برای تغییر شرایط خود و کل جامعه استفاده کند . حزب الله مغزهای مردم را با تاریک اندیشی مذهبی پر می کند . اما اردوی رهائی بخش خلق به مردم می آموزد که روی پای خود ایستاده و سرشان را بلند کنند و جرات کنند که سرنوشت خود را در دست بگیرند . اردوی رهائی بخش خلق افکار مترقی نوین را به عقب افتاده ترین مناطق نیپال میبرد ، مردم را

کارکرد دارد . بنابراین اگر نیپال می خواهد بفهمد برای داشتن یک حکومت موفق چه باید کرد بهتر است نگاهی به حماس و حزب الله بیندازد . "

سناتور باز باید بگویم که بیاید و صادق باشید ! شما بهتر است به کارنامه خودتان در درست کردن یک حکومت موفق در عراق نگاهی بیندازید . اگر کسانی پیدا می شوند که می خواهند وارد کلاسهای درس امریکا در مورد تشکیل حکومت موفق شوند ، بهتر است اول نگاهی به عراق بیندازند . عراق امریکانی الگوی برجسته ارتش در ارتش است . امریکا و برتانیه کنترل گوشه های مختلف عراق را بدست اردوی سه گانه ملیشه های کرد ، شیعه و طوایف سنی سپرده اند . علاوه بر این 3 اردو و اردوهای اشغالگر امریکا و برتانیه ، اردوی دیگری به نام به اصطلاح اردوی ملی عراق وجود دارد که تحت کنترل و رهبری امریکا می باشد . عراق میلیتاریزه ترین کشور جهان است . در نتیجه ، علاوه بر کشتار توده های غیر نظامی در عملیات ضد چریکی اردوی امریکا ، روزانه بطور متوسط 150 غیر نظامی در خیابان های کشور کشته می شوند . بسیاری از نیروهای شبه مقاومت که هر یک کنترل این یا آن گوشه از شهرهای عراق را در دست دارند از گروه های بنیادگرای اسلامی که سازمان سیای امریکا در دوره جنگ سرد با شوروی تعلیم داده بود ، سرچشمه گرفته اند . فقط تصور کنید ملتی که توسط این همه اردوی وحشی مورد تجاوز قرار گرفته و قتل

نیروهای بنیادگرای اسلامی را استخدام کرده و تعلیم داد و آنان را زیر حمایت مالی خود گرفت تا هر درزی را بروی رشد نیروهای کمونیست یا سکولار انقلابی در کشورهای مختلف شرق میانه ببندد. معروف ترین رهبری اسلامی ساخت آمریکا همین آقای بن لادن است. در ایران، زمانی که انقلاب ضد سلطنتی براه افتاد، آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی به توافق رسیدند که راه را برای بقدرت رسیدن آیت الله ها باز کنند زیرا آنان را برای درهم شکستن انقلاب و تضمین کنترل نفت ایران توسط غرب، قابل اتکاء می دانستند.

حقا که درسهای زیادی از شرق میانه می توان آموخت. اما آقای اسپکتر معلم خوبی نیست.

روشن می کند و آنان را مملو از امیدواری و مطمئن به قدرت خلاق خودشان میکند. رهائی زن در قلب ایدئولوژی راهنمای اردوی رهائی بخش خلق و اسارت زن در قلب ایدئولوژی راهنمای حزب الله قرار دارد. حزب الله پایه در میان پیروان یکی از مذاهب لبنان دارد. اما اردوی رهائی بخش خلق، ملل مختلف نیپال را متحد کرده و برای اولین بار امکان ادغام داوطلبانه آنان را در یک ملت واحد فراهم کرده است. اما حزب الله از نفرت مردم جنوب لبنان نسبت به دولت مذهبی نظامی اسرائیل استفاده میکند تا بقای خود را بعنوان بازیگر صحنه سیاسی لبنان تضمین کند و بر سر میز معامله با قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی عرب راه یابد.

در سالهای جنگ سرد، آمریکا

پاسخ به سناتور امریکایی

تروریست کیست ؟

سرویس خبری جهانی برای فتح - 9 اکتوبر 2006

در زیر نقطه نظرات یکی از خوانندگان سرویس خبری جهانی برای فتح در کتمندو را می خوانید. این خواننده خود را یک " فیمینیست و فعال حقوق بشر که اکنون بطرف مانوئیست ها گرایش پیدا کرده " معرفی کرده است. نامه سرگشاده او جوابی است به سیاستمدار معروف امریکایی سناتور اسپکتر. این سناتور به سبک و سیاق متفرعانه ای که ویژه طبقه امپریالیستش می باشد به نیپال آمده بوده تا به نیپالی ها بگوید که باید مانوئیست ها را خلع سلاح کنند. او مانوئیست ها را " تروریست " خوانده و آنها را با سازمان حماس فلسطین و حزب الله لبنان مقایسه کرده است. روزنامه انگلیسی زبان کتمندو پست حاضر به چاپ این نامه سرگشاده نشده است. سرویس خبری ما بلافاصله پس از دریافت آن را درج می کند.

گزارشتن به قانون" چیست و او از مائونیست ها می خواهد که به قانون کی گردن بگذارند؟ ما می دانیم که رژیم بوش در امریکا قوانین خود امریکا را عوض کرده تا حقوق قانونی و مدنی مردم را محدود کند. دولت بوش در امریکا درگیر عملیات غیر قانونی گوناگون علیه مردم خود آن کشور بوده است، قوانین را زیر پا نهاده و مردم را بطور غیر قانونی زندانی کرده، قوانین را بدخواه تفسیر کرده و دیوانه وار قوانینی مانند "پاتریات" را وضع کرده تا اعمال غیر قانونی اش را "قانونی" کند. به نظر من مردم امریکا نباید به قوانین حکومت نظامی دولت خود گردن بگذارند. نه تنها نباید به این قوانین ضد

بقیه در صفحه (61)

مایلم در مورد مطالبی که سناتور اسپکتر، صدر کمیته قضائی سنای امریکا، در پایان سفر تحقیقاتی اش به نیپال ابراز کرده، اظهار نظر کنم. اشاره ام به حرفهائی است که در گزارش کتندو پست به تاریخ 15 اگست از قول او نقل شده است. او می گوید: "مائونیست ها اگر صادق باشند و سلاح های شان را بر زمین بگذارند و پیرو دموکراسی باشند... می توانند در حکومت شرکت کنند... ما مشتاقیم که یک سازمان تروریستی تروریزم را رد کند... اگر شما (مائونیستها) باروش گردن گزارشتن به قانون وارد پروسه دموکراتیک شوید ما به آن احترام گذاشته و با شما بهمان ترتیب معامله خواهیم کرد."

من مایلم از سناتور بپرسم که استندردهای او در مورد "گردن